



جامعه الاغها در عصر جدید

(زندگی روایی همین حالا!)

نویسنده

دکتر سید حسین آقا سید مرتضی

استادیار و هیات علمی دانشگاه

<https://young-artists.ir>



سرشناسه

عنوان و نام پدیدآور

آقاسیدمرتضی حسینی، سیدحسین، ۱۳۶۳-
جامعه الاغ‌ها در عصر جدید زندگی روایی همین حالا! / سیدحسین
آقاسیدمرتضی.

مشخصات نشر

تهران: نشر اساتید دانشگاه، ۱۴۰۵.

مشخصات ظاهری

۱۲۰ ص.

شابک

۹۷۸-622-330-808-6

وضعیت فهرست: فیبا

نویسی

موضوع

طنز اجتماعی فارسی -- قرن ۱۵
Social satire, Persian -- ۱۵ century st

انحراف اجتماعی

Deviant behavior

خودفریبی

Self-deception

رده بندی کنگره

PIR۸۲۳۳:

رده بندی دیویی

۶۲/۷۸ق:

شماره کتابشناسی: ۱۰۶۵۱۹۸۰

ملی

اطلاعات رکورد: فیبا

کتابشناسی

جامعه الاغ‌ها در عصر جدید زندگی روایی همین حالا!

نویسنده: دکتر سید حسین آقا سید مرتضی، استادیار و هیات علمی دانشگاه

ناشر: انتشارات اساتید دانشگاه

سال چاپ: تابستان ۱۴۰۵

نوبت چاپ: یک

تیراژ: ۱۰۰۰ جلد

قیمت: ۴۸۰۰۰۰۰ ریال

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۳۳۰-۸۰۸-۶

تلفن انتشارات: ۰۷۳-۵۰۶۶۴۰۱۸۷۸-۶۶۴۰۶۶۴۰۲۱-۰۲۱ هم‌راه-۹۱۲۴۳۴۲۷۴۱

فهرست مطالب

عنوان	صفحه
مقدمه.....	۱۱
فصل یک: مشخصه های جامعه ی الاغ ها.....	۱۳
درباره ی واژه ی «جامعه ی الاغ ها».....	۱۴
چند روایت طنزآمیز.....	۱۵
تاریخچه و نشانه های کلی.....	۱۶
قواعد نانوشته.....	۱۷
ماهیت این الگوی رفتاری.....	۱۷
مراقبت خواهی و طلبکاری.....	۱۸
سرکوب و تهاجم.....	۱۹
تعصب فکری.....	۱۹
وقاحت و بی ملاحظگی.....	۲۰
میل به تسلط.....	۲۱
شادی و شوخ طبعی.....	۲۱
انکار.....	۲۲
ارعاب.....	۲۲
عشق و خود دوستی.....	۲۳
فداکاری.....	۲۳
ارتباط.....	۲۳
گوش دادن.....	۲۴
مدارا.....	۲۴

اعتماد.....	۲۵
خشم.....	۲۵
روابط عاطفی و جنسی.....	۲۶
غر زدن.....	۲۶
جمع بندی فصل.....	۲۷
فصل دو: جامعه‌ی الاغها در دل تاریخ.....	۲۹
مصر باستان؛ شکوه، باور و تناقض.....	۳۰
اهرام؛ بنایی برای جاودانگی.....	۳۱
خوف و مسئله‌ی قدرت.....	۳۲
آتن و پریکلس.....	۳۲
دادگاه، شورا و دموکراسی.....	۳۳
هنر، سقراط و جایگاه زنان.....	۳۴
جنگ پلوپونزی.....	۳۴
اسکندر مقدونی؛ فتح به نام تمدن.....	۳۵
فیلیپ، اولیمپياس و تربیت اسکندر.....	۳۵
فتح ایران.....	۳۶
پایان اسکندر و سرنوشت امپراتوری.....	۳۷
نرون؛ قدرت، نمایش و خشونت.....	۳۷
سنکا و تناقض میان اندیشه و قدرت.....	۳۸
آتش سوزی رم.....	۳۸
هنرمندی که همه باید تشویقش کنند.....	۳۹
جمع بندی فصل.....	۴۰
فصل سه: حزب خران.....	۴۱

۴۲.....	عضویت در حزب
۴۳.....	اساسنامه‌ی طنزآمیز
۴۴.....	«گاو و خران باربردار به ز آدمیان مردم‌آزار»
۴۴.....	نشریه‌ی توفیق
۴۵.....	دوره‌ی دو توفیق
۴۵.....	دوره‌ی سه؛ اوج طنز توفیق
۴۶.....	فلسفه‌ی حزب خران
۴۶.....	حزب خران در کردستان عراق
۴۷.....	خر به‌عنوان نماد سیاسی
۴۷.....	گروه خران و نره‌خران
۴۸.....	روزنامه‌ی حزب خران
۴۸.....	جمع‌بندی
۴۹.....	فصل چهارم: جامعه‌ی الاغ‌ها در عصر جدید
۵۰.....	خوش‌بینی؛ فضیلت یا فرار از واقعیت؟
۵۱.....	بازار نسخه‌های فوری خوشبختی
۵۱.....	نیروی کیهانی و آرزوی کنترل جهان
۵۲.....	آرامش اجباری
۵۳.....	سبک زندگی و حق انتخاب
۵۳.....	سرقت ایده و توهم مالکیت
۵۴.....	صاحب‌نظر در همه‌چیز
۵۵.....	پیام‌های پنهان و برنامه‌ریزی ناخودآگاه
۵۵.....	جامعه‌ی الاغ‌های دیوان‌سالار
۵۶.....	قدرت کوچک، وسوسه‌ی بزرگ

۵۶	زمان؛ سلاح پشت میز
۵۷	«امروز برو، فردا بیا»
۵۸	صدای بلند، دلیل محکم نیست
۵۸	جامعه‌ی الاغ‌های شاکی
۵۹	قانون؛ سپر یا سلاح؟
۵۹	وکالت و مسئولیت حرفه‌ای
۶۰	اختلاف‌های خانوادگی
۶۰	وجه مشترک دوجهان
۶۱	عصر جدید و مسئولیت فردی
۶۱	جمع‌بندی فصل
۶۳	فصل پنج: نشانه‌های وجودی جامعه‌ی الاغ‌ها
۶۴	نشانه‌ها؛ وقتی وسیله جای هدف را می‌گیرد
۶۶	تجارت در جامعه‌ی الاغ‌ها
۶۶	رقابت؛ موتور پیشرفت یا مسابقه‌ی زمین زدن؟
۶۷	پاداش برای شکست
۶۸	محیط‌زیست؛ صورت‌حسابی که دیر می‌رسد
۶۸	منابع انسانی؛ انسان یا «منبع»؟
۶۹	روابط عمومی؛ توضیح واقعیت یا ساختن واقعیت؟
۷۰	راهنمای طنز موفقیت فوری
۷۱	سیاست و دولت؛ جذابیت قدرت
۷۲	دیوان‌سالاری؛ وقتی سازمان برای خودش زندگی می‌کند
۷۲	جنون جلسه
۷۳	کاغذبازی دیجیتال

مقررات؛ ضرورت و وسوسه.....	۷۴
بزرگ شدن برای پنهان کردن ناکارآمدی.....	۷۴
نشانه‌های امروزی؛ بدون اشاره به نام و جناح.....	۷۵
مدیریت خبر به جای مدیریت مسئله.....	۷۶
آمار؛ حقیقتی که باید درست پرسیده شود.....	۷۷
چرا این رفتارها ماندگارند؟.....	۷۸
راه خروج؛ مبارزه با رفتار، نه با انسان.....	۷۸
جمع‌بندی فصل.....	۷۹
فصل شش: ردپای جامعه‌ی الاغ‌ها در ادبیات و لطایف ایران‌زمین.....	۸۱
مظفرالدین‌شاه و «ناموس جمشیدبیگ»؛ خطر دستورهای حفظ‌شده.....	۸۳
پادشاه و دیوانه؛ چه کسی واقعاً آزاد است؟.....	۸۳
خیال خام؛ وقتی بودجه‌ی خیالی را هم گران می‌بندیم.....	۸۴
آب‌گوشت غاز؛ هنر تعریف موفقیت پس از شکست.....	۸۵
درویش و اهل ده؛ قدرت ابهام.....	۸۵
طبيب ظاهرین؛ تشخیص قبل از مشاهده.....	۸۶
سلطان محمود و بادنجان؛ ندیم مدیر، نه ندیم حقیقت.....	۸۷
مرد ایرانی و دخترش؛ انتقام به جای حل مسئله.....	۸۷
من که حمید نیستم؛ پیروزی خیالی وسط شکست واقعی.....	۸۸
فتحعلی‌شاه و فتحعلی‌خان صبا؛ هزینه‌ی نقد صادقانه.....	۸۸
از خر، خرتر؛ خدمت اضافی بی‌فایده.....	۸۹
شمارش هواپیما؛ وقتی هر دو طرف فکر می‌کنند دیگری را فریب داده‌اند.....	۹۰
ملانصرالدین و خرش؛ مسئولیت‌پذیری اشتباه.....	۹۰
ملا و شیرفروش؛ واحد اندازه‌گیری دلخواه.....	۹۱

- ملا و درشکه‌چی؛ بهینه‌سازی یک جزء و خراب کردن کل ۹۱
- ملا و زنش؛ زرنگی‌ای که سرمایه را می‌خورد ۹۱
- خلیفه و مدعی خدایی؛ منطق بسته ۹۲
- خر گمشده؛ خوش‌بینی خلاق ۹۲
- هوش مأمور سرشماری؛ فرم مهم‌تر از مشاهده ۹۳
- استحمام تهرانی؛ حسابداری ناقص ۹۳
- ما که نباید به خاطر او بیکار بایستیم؛ کار کردن بدون تولید نتیجه ۹۳
- حواس جمع استاد دانشگاه؛ دانستن جزئیات و فراموش کردن مقصد ۹۴
- نایب‌الحکومه‌ی جوشقان؛ تورم عنوان ۹۵
- چند لطیفه‌ی تازه با همان روح ایرانی ۹۵
- سامانه‌ی هوشمند ۹۵
- جلسه‌ی کاهش جلسات ۹۶
- مدیر شفاف ۹۶
- پروژه‌ی نوددرصدی ۹۶
- کارشناس مستقل ۹۶
- آمار رضایت ۹۷
- جمع‌بندی فصل ۹۷
- فصل هفت: جامعه‌ی الاغها و نظام آموزشی ۹۹**
- مدرسه؛ کارخانه‌ی انسان یا کارخانه‌ی کارنامه؟ ۱۰۱
- حفظ کن، پس بده، فراموش کن ۱۰۱
- معلم؛ قهرمان روی پوستر، مجری در بخشنامه ۱۰۲
- کارگروه نجات آموزش ۱۰۳
- تحول آموزشی؛ تغییر تابلو یا تغییر کلاس؟ ۱۰۳

۱۰۴.....	فناوری؛ تخته‌سیاه با وای فای
۱۰۴.....	دانشگاه و صنعت مدرک
۱۰۵.....	دانشگاه‌های پرزرق و برق؛ برج علمی یا دکور توسعه؟
۱۰۶.....	ثروت زیرزمین، دانش روی کاغذ
۱۰۶.....	واردات دانشگاه؛ آیا برند هم درس می‌دهد؟
۱۰۷.....	آن‌سوی اقیانوس؛ مدرک ممتاز، صورت حساب ممتاز
۱۰۷.....	جامعه‌ی دانشجو- مشتری
۱۰۸.....	آزادی اندیشه؛ تا وقتی با من موافقی
۱۰۹.....	رتبه‌بندی؛ مسابقه‌ای که جدولش از کلاس مهم‌تر می‌شود
۱۰۹.....	جامعه‌ی توسعه‌یافته و مشکل توجه
۱۱۰.....	هوش مصنوعی و پایان عصر تکلیف سنتی
۱۱۰.....	مهارت؛ مهمانی که دیر دعوت شد
۱۱۱.....	بازار کار و دانشگاه؛ دو همسایه‌ی قهر کرده
۱۱۱.....	خانواده؛ شریک آموزش یا مدیر پروژه‌ی نمره؟
۱۱۲.....	چند نشانه‌ی تشخیصی جامعه‌ی الاغ‌ها در آموزش
۱۱۳.....	طنزهای کوتاه از دانشگاه جامعه‌ی الاغ‌ها
۱۱۴.....	برنامه‌ی درسی پنهان؛ چیزی که واقعاً یاد می‌دهیم
۱۱۵.....	جامعه‌ی الاغ‌ها و فرار مغزها
۱۱۵.....	اصلاح از کجا آغاز می‌شود؟
۱۱۶.....	جمع‌بندی؛ الاغی که مدرک گرفته است
۱۱۹.....	فصل هشت: آینه‌ی آخر؛ جامعه‌ی الاغ‌ها کجاست؟
۱۲۰.....	الاغ استعاری، تابعیت ندارد
۱۲۱.....	هوش زیاد، عقل جمعی کم

۱۲۲.....	دوران طلایی ظاهر.....
۱۲۲.....	طنز؛ آخرین فرصت برای گفتن حقیقت.....
۱۲۳.....	نسخه‌ی کوتاه درمان.....
۱۲۳.....	و در پایان.....
۱۲۵.....	سخن پایانی.....
۱۲۵.....	Fi nal Refl ect i on.....
۱۲۷.....	منابع و مأخذ.....

مقدمه

اساس «جامعه‌ی الاغ‌ها» را، آن‌گونه که در این کتاب تعریف می‌شود، توهم دانایی و درست‌پنداری تشکیل می‌دهد؛ جایی که تفکر، تعقل، استدلال و بینش جای خود را به برداشت‌های نادرست، خودفریبی و اطمینان بی‌پایه می‌دهند.

ذهن انسان همواره واقعیت را بی‌واسطه و بدون خطا دریافت نمی‌کند. برداشت‌ها، پیش‌فرض‌ها، تجربه‌های گذشته و تمایلات فردی می‌توانند بر قضاوت ما اثر بگذارند و گاه انسان را به‌جایی برسانند که تصور خود را عین حقیقت بداند. در چنین وضعی، مشکل صرفاً ندانستن نیست؛ مشکل از آنجا آغاز می‌شود که فرد، ندانستن خود را نمی‌بیند و برای اندیشه و رفتار خویش نیز جای پرسش باقی نمی‌گذارد.

در سینما نیز بارها به فاصله‌ی میان ادراک انسان و واقعیت پرداخته‌شده است. فیلم «یک ذهن زیبا» ساخته‌ی ران هاوارد، با روایتی دراماتیک، بخشی از تجربه‌ی ذهنی شخصیت اصلی خود را به تصویر می‌کشد و نشان می‌دهد که آنچه برای یک فرد واقعی به نظر می‌رسد، الزاماً با واقعیت بیرونی یکسان نیست. اشاره به این فیلم در اینجا صرفاً برای نزدیک کردن مفهوم ادراک و واقعیت به ذهن خواننده است، نه برای همانند دانستن اختلالات روان‌پزشکی با مفهومی که در این کتاب «جامعه‌ی الاغ‌ها» نامیده می‌شود.

در این کتاب، «جامعه‌ی الاغ‌ها» یک اصطلاح پزشکی یا روان‌پزشکی نیست و قرار نیست به بیماری یا اختلال مشخصی اشاره کند. این عنوان، استعاره‌ای

طنزآمیز و انتقادی برای توصیف نوعی رفتار اجتماعی است؛ رفتاری که در آن تعصب، خودبزرگبینی، قدرت‌طلبی، تقلید، نپذیرفتن نقد، تحمیل عقیده و اصرار بر خطا می‌تواند جای عقلانیت و گفت‌وگو را بگیرد.

تاریخ نیز نمونه‌های فراوانی از رهبران و صاحبان قدرتی در خود دارد که یقین افراطی به اندیشه و تصمیم خویش، خودکامگی و تصور نجات‌بخشی، آنان را به تصمیم‌هایی با پیامدهای سنگین انسانی و اجتماعی رسانده است. تام‌هایی چون آدولف هیتلر، بنیتو موسولینی، ایدی امین، آگوستو پینوشه، فرانکو، صدام حسین، نرون، آتیلا، چنگیز، تیمور، انور خوجه، مائو و استالین، هر یک در بستر تاریخی متفاوتی قابل مطالعه‌اند. مقصود از یادآوری این نمونه‌ها، صدور تشخیص پزشکی درباره‌ی آنان نیست؛ بلکه توجه به خطری است که از پیوند قدرت، خود حق‌پنداری و نپذیرفتن نقد پدید می‌آید.

از این‌رو، «جامعه‌ی الاغها» کتابی است برای همه و درعین‌حال برای هیچ کس؛ زیرا مخاطب آن یک فرد، گروه، طبقه یا جامعه‌ی خاص نیست. هر یک از ما ممکن است در موقعیتی گرفتار رفتارهایی شویم که در صفحات این کتاب موردنقد قرار گرفته‌اند.

این کتاب تلاش دارد با زبان طنز، حکایت، نمونه‌های تاریخی و نقد اجتماعی، برخی از این رفتارها را بازشناسی کند و دریچه‌ای برای تأمل بیشتر درباره‌ی رفتار فردی و اجتماعی بگشاید. هدف، تحقیر انسان‌ها نیست؛ هدف، نقد رفتارهایی است که می‌توانند عقلانیت، اخلاق، گفت‌وگو، مسئولیت‌پذیری و پیشرفت جامعه را تضعیف کنند.

اگر خواننده در خلال این کتاب گاهی دیگران را در آینده‌ی این تعبیر ببیند، شاید بد نباشد لحظه‌ای نیز همان آینده را به‌سوی خود برگرداند؛ زیرا نخستین گام در اصلاح جامعه، توانایی دیدن و نقد کردن رفتار خودمان است.

فصل اول

مشخصه‌های جامعه‌ی الاغ‌ها



در این کتاب، «جامعه‌ی الاغها» نام یک بیماری، اختلال روان‌پزشکی یا سندروم علمی نیست؛ بلکه استعاره‌ای طنزآمیز و انتقادی برای توصیف مجموعه‌ای از رفتارهای فردی و اجتماعی است. هر انسانی، فارغ از سن، جنسیت، تحصیلات، ثروت یا جایگاه اجتماعی، ممکن است در موقعیتی گرفتار بخشی از این رفتارها شود؛ بنابراین منظور از عضویت در این «جامعه»، برچسب زدن به هویت اشخاص نیست؛ سخن از رفتارهایی است که می‌توان آن‌ها را دید، نقد کرد و تغییر داد.

انسان موجودی پیچیده است و برای شناسایی رفتارهای نادرست او نمی‌توان فرمولی قطعی و همیشگی ارائه کرد. باین‌حال، برخی ویژگی‌ها در رفتارهای موردبحث این کتاب بارها تکرار می‌شوند؛ ازجمله خودپسندی افراطی، تحقیر دیگران، خیرخواهی متکبرانه، مسئولیت‌گریزی، میل به تسلط، سوءاستفاده از افراد ساده‌دل و نپذیرفتن خطا.

فردی که در چنین الگوی رفتاری قرار می‌گیرد، معمولاً بیش از آنکه به نتیجه و پیامد رفتار خود بیندیشد، درگیر اثبات برتری، حفظ ظاهر یا تحمیل خواسته‌ی خویش است. ممکن است از ایجاد اختلال در کار دیگران، کوچک کردن آنان یا پیچیده کردن یک مسئله‌ی ساده احساس رضایت کند. باین‌حال، در این کتاب رفتار نقد می‌شود، نه ارزش و کرامت انسانی شخص.

درباره‌ی واژه‌ی «جامعه‌ی الاغها»

ممکن است برخی خوانندگان این عنوان را عامیانه، تند یا حتی تحقیرآمیز بدانند. این نقد قابل‌فهم است. استفاده از این تعبیر در سراسر کتاب، در چارچوب طنز اجتماعی صورت می‌گیرد؛ همان سنتی که از

استعاره، اغراق و وارونه سازی برای نشان دادن ناهنجاری های رفتاری استفاده می کند. مقصود، تحقیر انسان ها یا گروه های اجتماعی نیست؛ بلکه برجسته کردن رفتارهایی است که اگر عادی و پذیرفته شوند، می توانند روابط انسانی و زندگی جمعی را فرسوده کنند.

به همین دلیل بهتر است «جامعه ی الاغ ها» را نه به عنوان یک اصطلاح علمی، بلکه به عنوان نامی ادبی و طنزآمیز برای یک الگوی رفتاری بخوانیم. در چنین خوانشی، کسی بیمار تلقی نمی شود و سخنی از درمان پزشکی در میان نیست. پرسش اصلی این است: چه رفتارهایی عقلانیت، مسئولیت پذیری، انصاف و گفت و گو را تضعیف می کنند؟

چند روایت طنزآمیز

گاهی یک جمله ی کوتاه بهتر از چند صفحه توضیح، تصویری از رفتار مورد بحث ارائه می دهد. برای نمونه، زنی در گفت و گویی خانوادگی از همسر و فرزندانش گله می کرد و همه را به یک اندازه مقصر می دانست، بی آنکه لحظه ای نقش خودش را در شکل گیری آن وضعیت ببیند. طنز ماجرا درست در همین نقطه است: آسان ترین کار، پیدا کردن «دیگری مقصر» است.

در روایتی دیگر، فردی از کارکنان یک رستوران می گوید بعضی مشتریان را از دور می توان شناخت؛ کسانی که کوچک ترین تأخیر را توهینی شخصی تلقی می کنند و برای یک مسئله ی ساده، همه چیز را به بحران تبدیل می کنند. این مثال ها بیش از آنکه گزارش علمی باشند، تصویرهایی طنزآمیز از خودمحوری، کم تحملی و بزرگ نمایی مسئله اند.

نمونه‌ی دیگری از این منطق را می‌توان در کسی دید که می‌خواهد بر همه مسلط باشد، اما از اداره‌ی زندگی و رفتار خودش عاجز است. تناقض اصلی همین‌جاست: میل به کنترل جهان، بدون توانایی کنترل خویش.

تاریخچه و نشانه‌های کلی

رفتارهای موردبحث این کتاب محدود به زمان و مکان خاصی نیستند. در دوره‌های مختلف، صورت‌های گوناگونی از قدرت‌طلبی، خود حق‌پنداری، تحقیر، مسئولیت‌گریزی و استفاده‌ی ابزاری از قانون دیده‌شده است؛ بنابراین به‌جای آنکه از «بیماری «یا» وراثت» سخن بگوییم، دقیق‌تر آن است که از الگوهایی حرف بزنیم که می‌توانند از خانواده، محیط کار، فرهنگ‌سازمانی، آموزش و تجربه‌های اجتماعی تأثیر بپذیرند.

یکی از آسان‌ترین راه‌های شناسایی این الگوها، توجه به نحوه‌ی مواجهه‌ی فرد با قدرت و انتقاد است. بعضی افراد تا زمانی آرام و خوش‌برخوردند که قدرتشان به چالش کشیده نشود. اگر مخالفتی ببینند، ممکن است به تهدید، تحقیر، فریاد، توجیه یا بازی با مقررات متوسل شوند. مسئله در اینجا خودِ قانون یا قدرت نیست؛ مسئله استفاده‌ی ابزاری از آن‌ها برای حذف پاسخ‌گویی است.

انکار نیز در این میان نقش مهمی دارد. فرد مسئولیت‌گریز معمولاً اشتباه خود را نمی‌پذیرد؛ ابتدا وقوع آن را انکار می‌کند، سپس دیگری را مقصر می‌داند و اگر هیچ‌کدام کارساز نشد، موضوع را به توطئه، دشمنی یا سوءنیت منتقد نسبت می‌دهد. نتیجه این است که امکان یادگیری از خطا از بین می‌رود.

قواعد نانوشته

اگر بخواهیم این الگوی رفتاری را با زبان طنز خلاصه کنیم، قواعد نانوشته ی آن چیزی شبیه این است:

• مشکل را دیگران ساخته اند؛ پس یک مقصر پیدا کن، بعد اگر وقت شد به خود مشکل فکر کن.

• اگر خطایت بزرگ است، با اعتماد به نفس بیشتری از خودت دفاع کن؛ شاید کسی فرصت پرسیدن پیدا نکند.

• قانون خوب است تا وقتی که به سود تو باشد.

• اگر قانونی مانع خواسته ات شد، تفسیر تازه ای از آن پیدا کن؛ اما از دیگران انتظار داشته باش دقیقاً همان قانون را رعایت کنند.

• هیچ وقت در توانایی خودت برای توجیه کاری که کرده ای تردید نکن.

طنز این قواعد در تناقض آنهاست. کسی که برای خود استثنا می خواهد، در همان حال از دیگران اطاعت کامل می طلبد. کسی که از پذیرش مسئولیت فرار می کند، در قضاوت دیگران بسیار سخت گیر است. چنین رفتاری اگر در مقیاس کوچک آزاردهنده باشد، با افزایش قدرت می تواند پیامدهای بزرگ تری پیدا کند.

ماهیت این الگوی رفتاری

این رفتارها معمولاً یک دست و ثابت نیستند. ممکن است فردی در محیط کار بسیار کنترل گر باشد، اما در خانواده چنین رفتاری نداشته باشد؛ یا برعکس. ممکن است کسی در دوره ای از زندگی مسئولیت پذیر باشد و

در موقعیتی دیگر گرفتار خود حق پنداری شود. از همین رو بهتر است به جای برچسب دائمی، درباره‌ی موقعیت‌ها و رفتارهای مشخص سخن بگوییم.

خواننده هنگام مطالعه‌ی این فهرست شاید بخشی از رفتارهای خود را نیز در آن ببیند. این اتفاق نه عجیب است و نه شرم‌آور. ارزش نقد اجتماعی زمانی بیشتر می‌شود که فقط وسیله‌ای برای محکوم کردن دیگران نباشد و بتواند به خود انتقادی نیز راه باز کند.

محیط خانواده، مدرسه، محل کار، گروه‌های اجتماعی و فضای رسانه‌ای می‌تواند بعضی رفتارها را تقویت یا تضعیف کند. اگر در یک محیط، پرخاشگری پاداش بگیرد، مسئولیت‌گریزی بی‌هزینه باشد و چاپلوسی سریع‌تر از شایستگی نتیجه بدهد، احتمال تکرار این رفتارها بیشتر می‌شود. به همان اندازه، فرهنگی که پاسخ‌گویی، گفت‌وگو و پذیرش خطا را ارزش بداند، زمینه‌ی اصلاح را فراهم می‌کند.

مراقبت خواهی و طلبکاری

یکی از ویژگی‌های قابل‌مشاهده، انتظار دائمی برای خدمت گرفتن از دیگران است. چنین فردی گاهی تصور می‌کند اطرافیان باید خواسته‌های او را پیش‌بینی کنند، از او مراقبت کنند، خطاهایش را بپوشانند و درنهایت نیز بابت همین کار از او ممنون باشند.

• در کار دیگران دخالت می‌کند، اما دخالت دیگران در کار خودش را تحمل نمی‌کند.

• از اینکه دیگران به نیازهای خودشان توجه کنند، ناراحت می‌شود.

- وظیفه را لطف دیگران و لطف خودش را دین دیگران می داند.
- کمک می کند، اما گاه کمکش را به ابزاری برای بدهکار کردن طرف مقابل تبدیل می کند.
- به ندرت اشتباه خود را می پذیرد و تقریباً همیشه کسی را برای مقصر دانستن پیدا می کند.
- انتظار دارد اگر تحسین نمی شود، دست کم مورد مخالفت هم قرار نگیرد.

سرکوب و تهاجم

در این الگو، فرد ممکن است سرکوب دیگران را حق خود بداند، اما کوچک ترین فشار یا انتقاد نسبت به خود را ظلم تلقی کند. تهاجم نیز فقط به معنای خشونت فیزیکی نیست؛ لحن تحقیرآمیز، قطع کردن سخن دیگران، تهدید، بی اعتنائی نمایشی و استفاده از مقام برای خاموش کردن مخالفت نیز شکل هایی از رفتار تهاجمی اند.

این حالت معمولاً زمانی شدت می گیرد که فرد احساس کند اقتدارش کم شده، از او انتقاد شده، تناقضی در حرفش آشکار شده یا از او خواسته شده پاسخ گوی تصمیم خود باشد.

تعصب فکری

تعصب فکری زمانی شکل می گیرد که فرد نه فقط از یک عقیده دفاع کند، بلکه هویت خود را به آن گره بزند. در این حالت عقب نشینی از یک

نظر، برای او به معنای شکست شخصیت یا از دست دادن اعتبار است؛ بنابراین به جای بررسی دلیل، تمام انرژی صرف حفظ موضع می‌شود.

• همیشه باید صاحب قدرت یا برتری به نظر برسد.

• وجهه برایش مهم‌تر از واقعیت می‌شود.

• به دنبال کسی است که مسئول شکست‌ها معرفی شود.

• دائماً رفتار دوستان و دشمنان را زیر نظر دارد.

• با مقایسه‌ی دارایی، جایگاه یا نفوذ خود با دیگران احساس ارزش می‌کند.

• از معمولی بودن می‌ترسد و می‌خواهد استثنایی به نظر برسد.

وقاحت و بی‌ملاحظگی

وقاحت در اینجا به معنای بی‌اعتنایی آگاهانه به مرزهای اخلاقی و اجتماعی است؛ یعنی فرد می‌داند رفتارش دیگران را آزار می‌دهد، اما همین آزار را نشانه‌ی قدرت خود می‌بیند.

• صف و نوبت را مانعی برای دیگران می‌داند، نه برای خودش.

• به جای درخواست، دستور می‌دهد.

• از تحسین دیگران فقط وقتی استفاده می‌کند که بتواند شخص سومی را تحقیر کند.

• با لحن نیش‌دار حرف می‌زند و آن را صراحت می‌نامد.

• دستاورد دیگران را کوچک می‌کند یا می‌کوشد آن را به نام خود ثبت کند.

• نزاکت را وظیفه ی دیگران می داند، نه یک تعهد متقابل.

میل به تسلط

بخش مهمی از این رفتارها از میل شدید به کنترل دیگران ناشی می شود. فرد به جای مدیریت زندگی خود، می کوشد محیط و آدم های اطراف را مطابق خواسته ی خویش تنظیم کند. برای ادامه ی این تسلط ممکن است مقررات را به سود خود تفسیر کند، به افراد بالادست نزدیک شود، اطراف خود را از افراد تأییدکننده پر کند و مسئولیت یا مقامش را دائماً به رخ دیگران بکشد.

گاهی حتی رابطه با فرزند یا همسر نیز به صحنه ی نمایش موفقیت شخصی تبدیل می شود؛ گویی دیگران باید فقط برای سربلندی او زندگی کنند. در چنین وضعی، رابطه از شکل انسانی خارج و به ابزار تأیید خود تبدیل می شود.

شادی و شوخ طبعی

آدمی که دائماً در حال رقابت، دفاع از خود و کوچک کردن دیگران است، معمولاً ظرفیت کمتری برای شادی مشترک دارد. ممکن است پوزخند بزند، ریشخند کند یا به اشتباه دیگران بخندد، اما شوخی ای را که متوجه خودش باشد به سختی تحمل کند. شوخ طبعی سالم نیازمند اندکی فاصله گرفتن از خود است؛ چیزی که خودبزرگ بینی آن را دشوار می کند.

انکار

انکار یکی از ابزارهای اصلی مسئولیت گریزی است. فرد می‌تواند اشتباه را انکار کند، نقش خود را کوچک جلوه دهد، معنای حرف قبلی‌اش را تغییر دهد یا نقد را ناشی از دشمنی بداند. در این الگو، حقیقت گاهی تا جایی پذیرفته می‌شود که آسایش و وجهه‌ی فرد را به خطر نیندازد.

• می‌گویند هیچ مشکلی وجود ندارد.

• خود را تقریباً همیشه برحق می‌داند.

• نقش خود را در ایجاد مشکل نادیده می‌گیرد.

• اگر جمله‌ای علیه او استفاده شود، ممکن است اصل گفتن آن را انکار کند.

• نقد مطلوب را «سازنده» و نقد نامطلوب را «مغرضانه» می‌نامد.

ارعاب

ارعاب یعنی ایجاد ترس برای گرفتن اطاعت، بدون آنکه الزاماً استدلال یا حق قانونی وجود داشته باشد. این رفتار ممکن است در خانواده، محیط کار یا ساختار اداری دیده شود. کسی که به ارعاب تکیه دارد، معمولاً می‌کوشد طرف مقابل را از هزینه‌ی مخالفت بترساند.

طنز تلخ ماجرا آنجاست که این افراد گاهی برای نقض حقوق دیگران، از واژه‌هایی مانند حق، نظم و قانون استفاده می‌کنند. مشکل، خودِ قانون نیست؛ استفاده‌ی گزینشی از قانون برای تسلط و حذف انصاف است.

عشق و خوددوستی

در این الگو، عشق گاهی بیش از آنکه رابطه ای متقابل باشد، به خوددوستی افراطی تبدیل می شود. فرد ممکن است موقعیت، ثروت، مقام، دانش، نظر یا حتی تعصب خود را بخشی از هویت مقدس خویش بداند. مسئله، دوست داشتن خود نیست؛ مسئله آنجاست که برای حفظ این تصویر، دیگران فقط تا زمانی ارزشمند باشند که آن را تأیید کنند.

- خود و موقعیت خود را بیش از حد جدی می گیرد.
- دارایی و مقام را معیار ارزش انسانی می داند.
- نظر خود را حقیقت نهایی تلقی می کند.
- به قدرت بیش از مسئولیت همراه آن علاقه نشان می دهد.

فداکاری

فداکاری در معنای واقعی، توانایی کنار گذاشتن بخشی از منفعت شخصی برای حفظ یک رابطه یا خیر جمعی است. در رفتار خودمحورانه، این معنا وارونه می شود: فرد انتظار دارد دیگران فداکاری کنند، اما هر درخواست مشابه از خودش را زیاده خواهی می داند. در نتیجه بخشش و گذشت به امتیازی یک طرفه تبدیل می شود.

ارتباط

اعضای این الگوی رفتاری معمولاً زیاد حرف می زنند، اما زیاد حرف زدن الزاماً به معنای ارتباط روشن نیست. گاهی ابهام، تغییر موضوع یا استفاده

از عبارت‌های دوپهلو باعث می‌شود فرد بعداً بتواند مسئولیت گفته‌ی خود را نپذیرد.

- عیب‌جویی را جای گفت‌وگو می‌نشانند.
- خود را بزرگ‌تر از آنچه هست نشان می‌دهد.
- منظور واقعی خود را مستقیم بیان نمی‌کند.
- در صورت لزوم معنای گفته‌ی قبلی را تغییر می‌دهد.
- دانسته‌های دیگران را نادیده می‌گیرد.
- برای حفظ تصویر خود یا تخریب دیگری واقعیت را تحریف می‌کند.
- گزارش و آمار را مطابق نتیجه‌ی دلخواه تفسیر می‌کند.
- وقتی با اعتراض به تضييع حق روبه‌رو می‌شود، موضوع بحث را عوض می‌کند.

گوش دادن

گوش دادن واقعی یعنی فهمیدن دیگری، نه صرفاً جمع‌آوری اطلاعات برای استفاده‌ی بعدی. بعضی افراد ظاهراً شنونده‌های خوبی‌اند، اما بیشتر به دنبال یافتن نقطه‌ضعف، تناقض یا اطلاعاتی هستند که در زمان مناسب علیه طرف مقابل به کار ببرند. تظاهر به گوش دادن با شنیدن واقعی تفاوت دارد.

مدارا

مدارا زمانی معنا دارد که فرد وجود و رشد دیگری را بپذیرد، نه اینکه فقط تا وقتی او در موقعیت پایین‌تری است تحملش کند. کسی که رابطه

را بر پایه ی برتری خودساخته، معمولاً تا زمانی آرام است که دیگری به قلمرو قدرت یا اعتبارش نزدیک نشود. اگر توازن تغییر کند، همان رابطه ی ظاهراً آرام می تواند به رقابت و دشمنی تبدیل شود.

اعتماد

اعتماد با صداقت، ثبات رفتاری و مسئولیت پذیری ساخته می شود. اگر فرد دائماً سخن خود را تغییر دهد، واقعیت را تحریف کند یا برای رسیدن به هدف از دسیسه استفاده کند، دیگران به تدریج اعتمادشان را از دست می دهند. نتیجه ممکن است تنهایی و روابط سطحی باشد، حتی اگر فرد در ظاهر شبکه ی بزرگی از آشنایان داشته باشد.

خشم

خشم یک هیجان طبیعی انسانی است؛ مسئله زمانی آغاز می شود که به ابزار دائمی ارتباط و اعمال قدرت تبدیل شود. در رفتار مورد بحث، فرد ممکن است برای کوچک ترین مخالفت یا ناکامی، واکنشی بسیار بزرگتر از موقعیت نشان دهد.

- وقتی کسی دستور او را اجرا نمی کند.
- وقتی کسی دستور او را اجرا می کند اما نتیجه مطابق میلش نیست.
- وقتی دیگری سؤال یا اعتراض مطرح می کند.
- وقتی تناقضی در حرفش آشکار می شود.
- وقتی مجبور است مسئولیت اشتباه خود را بپذیرد.
- وقتی از او انتظار رفتار بالغ و پاسخگو وجود دارد.

روابط عاطفی و جنسی

روابط عاطفی و جنسی نیز می‌توانند تحت تأثیر خودمحوری، کنترل‌گری و بی‌توجهی به نیازهای طرف مقابل قرار بگیرند. در این بخش، مسئله جنسیت افراد نیست و نمی‌توان رفتارهای خاصی را به همه‌ی زنان یا همه‌ی مردان نسبت داد. آنچه موردنقد است، استفاده از صمیمیت به‌عنوان ابزار قدرت است.

- بی‌توجهی به رضایت، احساس و نیازهای شریک عاطفی.
 - استفاده از نزدیکی یا فاصله‌گیری برای تنبیه و کنترل.
 - پرهیز از گفت‌وگوی صادقانه درباره‌ی نیازها و مشکلات رابطه.
 - توجیه خیانت یا بی‌وفایی برای خود، درحالی‌که همان رفتار از طرف مقابل غیرقابل تحمل دانسته می‌شود.
 - تبدیل صمیمیت به میدان رقابت، قدرت‌نمایی یا تحقیر.
- این رفتارها مختص یک جنس یا گروه خاص نیستند و هر جا رابطه از احترام متقابل و رضایت فاصله بگیرد، می‌تواند ظاهر شوند.

غر زدن

همه‌ی انسان‌ها گاهی از مشکلات زندگی شکایت می‌کنند؛ اما غر زدن زمانی به یک الگوی فرساینده تبدیل می‌شود که هیچ وضعیت خوبی نتواند رضایت فرد را جلب کند و هر اتفاقی، مثبت یا منفی، بهانه‌ای تازه برای نارضایتی شود.

- وقتی دیگران موفق می‌شوند.
- وقتی خودش موفق می‌شود اما آن موفقیت را کافی نمی‌داند.

• از کار کردن و از بیکار بودن.

• از هوا، اقتصاد و سیاست، حتی زمانی که هیچ اقدامی برای تغییر وضعیت انجام نمی‌دهد.

• از کم‌توجهی دیگران، درحالی‌که خودش نیز به نیازهای آنان بی‌اعتناست.

• و گاهی حتی از دست کسانی که زیاد غر می‌زنند!

جمع‌بندی فصل

«جامعه‌ی الاغ‌ها» در معنای این کتاب، مجموعه‌ای از رفتارهاست، نه یک هویت ثابت و نه یک تشخیص پزشکی. خودپسندی، تحقیر، انکار، ارباب، کنترل‌گری، مسئولیت‌گریزی، ارتباط مبهم و خشم افراطی زمانی خطرناک‌تر می‌شوند که فرد آن‌ها را نه مشکل، بلکه نشانه‌ی قدرت و زرنگی بداند.

هدف از شناخت این ویژگی‌ها تنها پیدا کردن مصداق در دیگران نیست. اگر این کتاب بتواند خواننده را وادار کند که پیش از قضاوت دیگران، بخشی از رفتارهای خودش را نیز بررسی کند، نقد اجتماعی از مرحله‌ی سرگرمی عبور کرده و به خودآگاهی نزدیک شده است.

فصل دوم

جامعه‌ی الاغ‌ها در دل تاریخ



اگر «جامعه‌ی الاغها» را، چنان‌که در فصل نخست توضیح داده شد، استعاره‌ای طنزآمیز برای خود حق‌پنداری، قدرت‌طلبی، تکرار خطا، مسئولیت‌گریزی و نپذیرفتن نقد بدانیم، ردپای چنین رفتارهایی را می‌توان در روایت‌های تاریخی نیز جست‌وجو کرد. هدف این فصل صدور حکم علمی درباره‌ی شخصیت‌های تاریخی نیست؛ بلکه بازخوانی طنزآمیز برخی روایت‌های تاریخ و نشان دادن تناقض‌های رفتار انسانی است.

بخش‌هایی از این فصل عمداً با زبان اغراق و طنز نوشته شده‌اند؛ بنابراین باید میان «واقعیت تاریخی» و «طعن‌های نویسنده» تفاوت گذاشت. تاریخ، وقتی با طنز روایت می‌شود، قرار نیست همه‌ی پیچیدگی‌های یک دوره را در چند جمله خلاصه کند؛ طنز فقط نور را روی بخشی از تناقض‌ها می‌اندازد.

مصر باستان؛ شکوه، باور و تناقض

مصر باستان یکی از درخشان‌ترین تمدن‌های جهان بود؛ تمدنی که در معماری، کشاورزی، گاه‌شماری، پزشکی و نوشتار دستاوردهای مهمی داشت. در کنار این دستاوردها، مانند بسیاری از تمدن‌های باستانی، جهان‌بینی مردم آن روزگار نیز با اسطوره، دین و برداشت‌های کیهانی درآمیخته بود. اگر امروز بعضی از آن باورها برای ما عجیب به نظر می‌رسند، باید به یادداشت که نمی‌توان دانسته‌های انسان امروز را معیار ساده‌ای برای سنجش مردمان هزاران سال پیش قرارداد.

با این‌همه، طنز می‌تواند از همین فاصله‌ی تاریخی استفاده کند؛ انسان در هر دوره‌ای دوست دارد تصور کند جهان را به‌خوبی فهمیده است؛

درحالی‌که نسل‌های بعد ممکن است با لبخند به بخشی از یقین‌های او نگاه کنند، شاید نسل‌های آینده نیز با برخی یقین‌های امروز ما همین کار را بکنند.

اهرام؛ بنایی برای جاودانگی

در دوره‌ی سلسله‌ی سه مصر، ایمهوتپ، وزیر و معمار زوسر، با مجموعه‌ی هرم پلکانی سقاره پیوند خورده است. اندیشه‌ی ساخت مقبره‌ای عظیم برای فرمانروا، از میل انسان به جاودانگی و حفظ نام و جایگاه پس از مرگ حکایت می‌کند. طنز ماجرا آنجاست که بنایی که قرار بود جسد و دارایی فرمانروا را از دسترس زمان و انسان دورنگه‌دارد، با عظمت خود دقیقاً توجه همگان را به محل دفن جلب می‌کرد.

پس‌ازآن، ساخت هرم در دوره‌های بعد ادامه یافت و در زمان سنفرو و سپس خوفو به شکل‌های پیشرفته‌تری رسید. هرم بزرگ جیزه، منسوب به خوفو، به یکی از مشهورترین بناهای جهان تبدیل شد. اگر هدف اولیه را صرفاً حفاظت از جسد و اموال بدانیم، تاریخ نشان داد که هیچ سازه‌ای نمی‌تواند در برابر همه‌ی دستبردها و تحولات زمان مصون بماند؛ اما خود بنا، برخلاف صاحبانش، هزاران سال باقی ماند. این شاید یکی از زیباترین شوخی‌های تاریخ باشد: انسان بنا را برای حفظ خود می‌سازد، اما درنهایت بنا می‌ماند و انسان می‌رود.

خوف و مسئله‌ی قدرت

ساخت هرم بزرگ نیازمند سازمان‌دهی نیروی انسانی، تهیه‌ی مصالح، حمل سنگ و مدیریت یک پروژه‌ی عظیم بوده است. متن اولیه‌ی این فصل با زبان طنز، خوف را مدیری معرفی می‌کند که فهمیده بود فرمان دادن آسان‌تر از سنگ به دوش کشیدن است. پشت این شوخی، پرسشی جدی وجود دارد: مرز میان مدیریت یک پروژه‌ی بزرگ و بهره‌کشی از انسان‌ها کجاست؟

درباره‌ی شرایط دقیق کارگران سازنده‌ی اهرام، روایت‌های تاریخی یکسان نیستند و متن کتاب نیز نباید یک روایت طنزآمیز را به‌عنوان نتیجه‌ی قطعی پژوهش تاریخی عرضه کند؛ بنابراین بهتر است به اصل پرسش برگردیم: صاحبان قدرت معمولاً افتخارات بناها و فتوحات را به نام خود ثبت می‌کنند، درحالی‌که بار واقعی ساختن آن‌ها بر دوش هزاران انسان گمنام است.

آتن و پریکلس

در یونان باستان، آتن به یکی از مهم‌ترین مراکز سیاست، فلسفه و هنر تبدیل شد. پریکلس از چهره‌های برجسته‌ی تاریخ آتن است و دوره‌ی نفوذ او با توسعه‌ی سیاسی، فرهنگی و معماری این شهر پیوند خورده است. با این حال، دموکراسی آتنی با مفهوم امروزی دموکراسی یکسان نبود و بخش بزرگی از جمعیت، از جمله زنان، بردگان و بسیاری از ساکنان، از حقوق سیاسی کامل برخوردار نبودند.

طنز فصل از همین تناقض استفاده می‌کند: جامعه‌ای می‌تواند درباره‌ی آزادی، عدالت و فضیلت سخن بگوید، اما در همان زمان گروه‌هایی از انسان‌ها را از مشارکت اجتماعی محروم کند. این تناقض فقط متعلق به آتن باستان نیست؛ تاریخ بارها نشان داده است که فاصله‌ی میان آرمان‌های اعلام‌شده و رفتار واقعی، یکی از پایدارترین مشکلات جوامع انسانی است. پریکلس در پروژه‌های بزرگ شهری، از جمله بناهای آکروپولیس و پارتنون، نقشی مهم داشت. هزینه‌های این پروژه‌ها و شیوه‌ی استفاده از منابع عمومی نیز موضوع بحث تاریخی بوده است. برای این کتاب، نکته‌ی مهم‌تر از اعداد و قیمت‌گذاری‌های امروزی این است که قدرت سیاسی همیشه با پرسش «پول عمومی چگونه خرج می‌شود؟» روبه‌رو بوده است.

دادگاه، شورا و دموکراسی

نهاده‌ای سیاسی آتن بر مشارکت مستقیم شهروندان، قرعه‌کشی برای برخی مسئولیت‌ها و حضور گسترده در مجامع استوار بودند. متن اولیه با اغراق طنزآمیز این سازوکارها را دست می‌اندازد. بهتر است طنز حفظ شود، اما این تصور ایجاد نشود که نهاده‌ای آتنی صرفاً مجموعه‌ای بی‌منطق بوده‌اند. اهمیت تاریخی آتن دقیقاً در همین تجربه‌ی اولیه و پر نقص مشارکت سیاسی است.

طنز وقتی مؤثرتر است که حقیقت را تحریف نکند. می‌توان به ضعف‌ها و تناقض‌های یک نظام خندید و هم‌زمان پذیرفت که همان نظام در زمان خود تجربه‌ای مهم در تاریخ سیاست بوده است.

هنر، سقراط و جایگاه ژنان

آتن با تام‌هایی چون اسخیلوس، سوفوکلس، اورپیدس و سقراط در تاریخ فرهنگ ماندگار شده است. تئاتر یونانی و فلسفه‌ی سقراطی بخشی از میراثی هستند که تا امروز بر اندیشه‌ی جهان اثر گذاشته‌اند. در کنار این شکوفایی فرهنگی، موقعیت اجتماعی ژنان آتنی محدود بود و مشارکت آنان در بسیاری از حوزه‌های عمومی با محدودیت‌های جدی روبه‌رو می‌شد.

این هم یکی دیگر از تناقض‌های تاریخ است: جامعه‌ای می‌تواند درباره‌ی حقیقت، زیبایی، عدالت و فضیلت بحث کند، اما در عمل عدالت را برای همه به یک اندازه به رسمیت نشناسد. چنین تناقضی، بدون نیاز به تحقیق ژنان یا مردان آن دوره، خود به‌اندازه‌ی کافی موضوعی جدی و درعین‌حال مناسب برای طنز اجتماعی است.

جنگ پلوپونزی

در سال‌های پایانی زندگی پریکلس، آتن وارد جنگ پلوپونزی با اسپارت شد. جنگ، بیماری و بحران سیاسی هزینه‌های سنگینی بر آتن تحمیل کرد و خود پریکلس نیز در جریان همه‌گیری بیماری درگذشت. نسبت دادن آغاز جنگ صرفاً به تلاش او برای افزایش محبوبیت، بدون ارائه‌ی منبع، بیش‌ازحد قطعی است؛ زیرا جنگ‌های بزرگ معمولاً حاصل مجموعه‌ای از رقابت‌ها، ترس‌ها، منافع و تصمیم‌های سیاسی‌اند.

اما از نگاه طنز این کتاب، یک نکته همچنان قابل تأمل است: رهبران ممکن است تصمیمی بگیرند که هزینه‌ی اصلی آن را مردمی بپردازند که نقشی در اتخاذ آن تصمیم نداشته‌اند.

اسکندر مقدونی؛ فتح به نام تمدن

اسکندر مقدونی در سال ۳۵۶ پیش از میلاد به دنیا آمد و در مدتی کوتاه یکی از گسترده‌ترین امپراتوری‌های جهان باستان را ایجاد کرد. فتوحات او از یونان و آسیای صغیر تا قلمرو هخامنشیان و بخش‌هایی از آسیای مرکزی و هند گسترش یافت. متن اولیه‌ی کتاب با طنزی تند می‌پرسد چگونه می‌توان لشکرکشی، کشتار و تصرف سرزمین دیگران را با عنوان گسترش تمدن توجیه کرد. این پرسش ارزش حفظ کردن دارد، اما بهتر است از گزاره‌های مطلق‌ی مانند «اسکندر هیچ کار سازنده‌ای انجام نداد» فاصله بگیریم. میراث اسکندر موضوعی پیچیده و محل بحث تاریخی است؛ گسترش فرهنگ هلنیستی، شکل‌گیری دولت‌های جانشین و تبادل فرهنگی از پیامدهای فتوحات او بود، در کنار خشونت و ویرانی جنگ.

فیلیپ، اولیمپاس و تربیت اسکندر

پدر اسکندر، فیلیپ دو مقدونی، زمینه‌ی قدرت نظامی مقدونیه را فراهم کرد و پس از مرگ او، اسکندر سلطنت را به دست گرفت. مادرش اولیمپاس نیز در روایت‌های تاریخی و افسانه‌ای مربوط به زندگی او جایگاه پررنگی دارد. برخی داستان‌هایی که درباره‌ی نسب الهی اسکندر، مارها یا

حوادث دوران کودکی او نقل‌شده‌اند، آمیزه‌ای از تاریخ، افسانه و روایت‌های متأخرند و نباید بدون توضیح به‌عنوان واقعیت قطعی عرضه شوند.

ارسطو نیز مدتی آموزگار اسکندر بود. کنار هم قرار گرفتن نام یکی از بزرگ‌ترین فیلسوفان تاریخ با یکی از بزرگ‌ترین فاتحان نظامی، خود زمینه‌ی طنزآمیزی ایجاد می‌کند: آموزش فلسفه الزاماً تضمین نمی‌کند که شاگرد در آینده به‌جای شمشیر از استدلال استفاده کند.

فتح ایران

اسکندر پس از تثبیت قدرت خود، به امپراتوری هخامنشی حمله کرد و داریوش سه را در چند نبرد مهم شکست داد. متن اولیه، با زبان طنز، ضعف‌های نظامی و تصمیم‌های داریوش را برجسته می‌کند. برای نسخه‌ی چاپی بهتر است این بخش از تحقیر ساده‌ی سپاه ایران فاصله بگیرد؛ شکست یک امپراتوری بزرگ نتیجه‌ی مجموعه‌ای از عوامل نظامی، سیاسی و مدیریتی است و نمی‌توان آن را به یک ابزار جنگی یا یک تصمیم خلاصه کرد.

پس از فتح ایران، اسکندر در مواردی عناصر فرهنگ و تشریفات ایرانی را پذیرفت و برای نزدیک کردن نخبگان مقدونی و ایرانی اقداماتی انجام داد. همین رفتار با مخالفت بخشی از همراهانش روبه‌رو شد. کشته شدن کلیتوس در جریان یک مشاجره، یکی از نمونه‌های مشهور رفتار خشن و کنترل‌نشده‌ی اسکندر در سال‌های بعدی زندگی اوست.

پایان اسکندر و سرنوشت امپراتوری

اسکندر در بابل و در جوانی درگذشت. در متن اولیه، سال مرگ او ۳۲۴ پیش از میلاد ذکر شده است؛ این تاریخ برای نسخه‌ی نهایی باید دوباره با منبع تاریخی معتبر کنترل شود. پس از مرگ او، نبود جانشینی تثبیت‌شده باعث درگیری میان فرماندهان و تجزیه‌ی قلمرو گسترده‌اش شد. از منظر موضوع این کتاب، سرنوشت امپراتوری اسکندر یادآور یک نکته است: ساختن قدرتی که فقط به یک فرد متکی باشد، با رفتن همان فرد می‌تواند به سرعت دچار بحران شود. شاید یکی از معیارهای واقعی مدیریت، نه وسعت قلمرو در زمان حضور رهبر، بلکه دوام ساختار پس از رفتن او باشد.

نرون؛ قدرت، نمایش و خشونت

نرون، امپراتور روم در سده‌ی نخست میلادی، یکی از بحث‌برانگیزترین چهره‌های تاریخ روم است. روایت‌های مربوط به او سرشار از خشونت، توطئه، نمایش، هنر و تبلیغات سیاسی‌اند. باین‌حال، بخشی از تصویری که از نرون به ما رسیده از نوشته‌های مورخانی آمده که نگاه بسیار منفی به او داشته‌اند؛ بنابراین در نسخه‌ی چاپی بهتر است میان گزارش تاریخی، روایت مشهور و طنز نویسندگان مرز روشن‌تری وجود داشته باشد.

در متن اولیه، ماجرای قتل اگریپینا، مادر نرون، با طنزی سیاه روایت‌شده است. اصل کشمکش نرون و مادرش و مرگ خشونت‌آمیز اگریپینا در منابع تاریخی مطرح است، اما جزئیات روایی مختلف را نباید بدون منبع به‌عنوان

حقیقت قطعی بیان کرد. طنز این بخش بهتر است بر بی‌رحمی قدرت متمرکز بماند: جایی که روابط خانوادگی نیز قربانی حفظ حکومت می‌شوند.

سنکا و تناقض میان اندیشه و قدرت

سنکا، فیلسوف رواقی، آموزگار و مشاور نرون بود. حضور یک فیلسوف اخلاق در کنار فرمانروایی که نامش با خشونت گره‌خورده، از تناقض‌های جذاب تاریخ است. سنکا نیز خود شخصیتی ساده و بی‌حاشیه نبود و رابطه‌ی او با ثروت و قدرت محل بحث بوده است. همین پیچیدگی بهتر از آن است که او را صرفاً قدیس یا ریاکار معرفی کنیم. قدرت معمولاً دوست دارد اندیشه را تا جایی تحمل کند که مزاحم قدرت نشود. وقتی منتقد، آموزگار یا مشاور از مرز مطلوب فرمانروا عبور کند، رابطه‌ی میان فلسفه و سیاست می‌تواند ناگهان تغییر کند.

آتش‌سوزی رم

آتش‌سوزی بزرگ رم در سال ۶۴ میلادی بخش بزرگی از شهر را ویران کرد. داستان مشهور «ویولن زدن نرون هنگام سوختن رم» از نظر تاریخی نمی‌تواند به همان شکل رایج درست باشد، زیرا ویولن به شکل امروزی در آن دوره وجود نداشت. روایت‌هایی وجود دارد که نرون در ارتباط با سقوط تروا آواز یا سازی از خانواده‌ی سازه‌ای زهی می‌نواخته است، اما جزئیات این ماجرا محل بحث است.

این نمونه برای موضوع کتاب بسیار آموزنده است: یک داستان جذاب، اگر هزار بار تکرار شود، می‌تواند جای واقعیت تاریخی را بگیرد. جامعه‌ی گرفتار تکرار، گاهی به‌جای پرسیدن «منبع این حرف چیست؟» می‌پرسد «چند نفر این حرف را گفته‌اند؟» و این دو سؤال یکسان نیستند.

پس از آتش‌سوزی، نرون برنامه‌هایی برای بازسازی رم اجرا کرد و درعین‌حال کاخ عظیم خود، «خانه‌ی طلایی»، نیز بانام او پیوند خورد. همین هم‌زمانی فاجعه‌ی عمومی و تجمّل شخصی، زمینه‌ی فراوانی برای انتقاد و طنز فراهم کرده است.

هنرمندی که همه باید تشویقش کنند

علاقه‌ی نرون به موسیقی، نمایش و حضور عمومی در مسابقات هنری در منابع تاریخی مشهور است. برای یک فرمانروا، مشکل از جایی آغاز می‌شود که قدرت سیاسی با نیاز به تحسین شخصی درهم می‌آمیزد. وقتی مردم نتوانند آزادانه بگویند اجرای حاکم را دوست نداشته‌اند، دیگر تشویق آنان نشانه‌ی کیفیت هنر نیست؛ فقط نشانه‌ی قدرت هنرمند است.

این شاید یکی از روشن‌ترین مصداق‌های موضوع فصل باشد: انسانی که آن‌قدر به تصویر خود مطمئن است که حتی سکوت دیگران را نیز تحسین تلقی می‌کند.

جمع‌بندی فصل

تاریخ را نباید به فهرستی از «آدم‌های عاقل» و «آدم‌های نادان» تبدیل کرد. شخصیت‌های تاریخی در بستر زمان خود، با مجموعه‌ای از محدودیت‌ها، باورها، منافع و انتخاب‌ها عمل کرده‌اند؛ اما تاریخ می‌تواند آزمایشگاهی بزرگ برای مشاهده‌ی رفتار انسان باشد.

اهرام مصر، دموکراسی آتن، فتوحات اسکندر و حکومت نرون، هر یک به شکلی متفاوت یک پرسش مشترک را پیش روی ما می‌گذارند: وقتی قدرت، یقین و خودبزرگ‌بینی از نقد و مسئولیت جدا شوند، چه اتفاقی می‌افتد؟

«جامعه‌ی الاغ‌ها» در این فصل نه نام یک قوم است و نه توهین به مردمان گذشته؛ استعاره‌ای است برای رفتاری که تاریخ‌مصرف ندارد. اگر فقط به حماقت گذشتگان بخندیم، چیزی از تاریخ نیاموخته‌ایم. ارزش تاریخ زمانی آشکار می‌شود که پس از خندیدن، از خود بپرسیم: کدام یک از همین رفتارها هنوز در زندگی و جامعه‌ی امروز ما تکرار می‌شود؟

فصل سوم حزب خران



«حزب خران» یکی از نمونه‌های مشهور طنز مطبوعاتی در ایران معاصر است؛ حزبی خیالی که نام و ادبیات آن به ابزاری برای نقد رفتارهای سیاسی و اجتماعی تبدیل شد. نشریه‌ی «توفیق» با استفاده از بیانیه‌ها، اصطلاحات و تشکیلات طنزآمیز این حزب، انتقادهای خود را در قالبی غیرمستقیم، شوخ طبعانه و قابل فهم برای مخاطب مطرح می‌کرد.

در روایت‌های مربوط به توفیق، عمران صلاحی، طنزنویس ایرانی، نیز از «حزب خران» و ارگان آن یاد کرده است. سید فرید قاسمی بعدها کتابی با عنوان «روزنامه‌ی حزب خران» منتشر کرد و بخشی از مطالب و اسناد مربوط به این پدیده‌ی طنز مطبوعاتی را گردآورد. بر پایه‌ی مطالب نقل شده در منابع مورد استفاده‌ی این کتاب، فعالیت جمعیت حزب خران از میانه‌ی دهه‌ی ۱۳۴۰ خورشیدی مطرح شد و تشکیلات آن در سال ۱۳۴۶ شکل رسمی‌تری یافت.

عضویت در حزب

طنز حزب خران بر یک وارونگی هوشمندانه بنا شده بود: «خر» در اینجا الزاماً نماد نادانی نبود؛ گاه به کسی گفته می‌شد که امکان سوءاستفاده، رشوه‌گیری یا بی‌اخلاقی داشته، اما از آن خودداری کرده و در نتیجه از منفعت مادی محروم مانده است. همین وارونگی، نقدی بود به جامعه‌ای که در آن گاهی درستکاری به ساده‌لوحی تعبیر می‌شود و زرنگی با عبور از اخلاق اشتباه گرفته می‌شود.

در روایت طنزآمیز شرایط عضویت، متقاضی باید نشان می‌داد که می‌توانسته رشوه بگیرد اما نگرفته، یا امکان دزدی و سوءاستفاده داشته اما از

آن پرهیزکرده است. این معیارها، بیش از آنکه مقررات یک حزب واقعی باشند، طعنه‌ای به ارزش‌گذاری‌های معکوس اجتماعی بودند. برای اعضا نیز عنوان‌های طنزآمیزی به کار می‌رفت و حتی کارت عضویت و «کمیت‌های خربگیری» در ادبیات حزب حضور داشت. همین جزئیات باعث شده بود یک شوخی مطبوعاتی، ظاهری شبیه تشکیلات سیاسی پیدا کند و ظرفیت طنز آن بیشتر شود.

اساسنامه‌ی طنزآمیز

اساسنامه‌ی حزب نیز با زبان کنایه و شوخی تنظیم‌شده بود. ازجمله مضامین مطرح‌شده در آن می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

- اتحاد و همبستگی خران ایران و جهان؛
- ایجاد روح «خر پروری» در دنیا؛
- رفع ظلم از خرهای بارکش و سیخونک‌خورده و مخالفت با افسار و پالان؛
- توجه جدی به «امور خرکی»؛
- ایجاد جهانی که در آن هیچ‌کس «خر دیگری» نباشد؛
- پشتیبانی از دهقانان جوکار، یونجه کار و شبدر کار؛
- پشتیبانی از تأسیس «بانک علوفه»؛
- مخالفت با خرچگی بازی‌های مستبدانه؛
- و ایجاد فضایی که هر خر بتواند آزادانه عرعر و جفتک‌پرانی کند.

در پس این شوخی‌ها، مفاهیمی چون آزادی، مقابله با استبداد، حمایت از زحمت‌کشان و اعتراض به بهره‌کشی دیده می‌شود. همین دوگانگی میان ظاهر خنده‌دار و معنای انتقادی، یکی از دلایل جذابیت حزب خران در تاریخ طنز مطبوعاتی ایران است.

شعار مشهور منسوب به این فضا چنین بود:

«گاوان و خران باربردار به ز آدمیان مردم‌آزار»

نشریه‌ی توفیق

توفیق از مهم‌ترین نشریات فکاهی و طنز ایران در قرن چهارده خورشیدی بود و فعالیت آن، با وقفه‌هایی، چند دهه ادامه داشت. این نشریه در دوره‌های مختلف از طنز ادبی و اجتماعی تا نقد سیاسی را تجربه کرد و بسیاری از نویسندگان، طنزپردازان و کاریکاتوریست‌ها در فضای آن فعالیت کردند.

نخستین دوره‌ی توفیق در سال ۱۳۰۲ خورشیدی با مدیریت حسین توفیق آغاز شد. نشریه در ابتدا آمیزه‌ای از مطالب جدی و فکاهی داشت و به تدریج وجه طنز و کاریکاتور در آن پررنگ‌تر شد. هم‌زمانی این دوره با حکومت رضاشاه، محدودیت‌های مطبوعاتی و سانسور را نیز به بخشی از تجربه‌ی نشریه تبدیل کرد.

دوره‌ی دو توفیق

پس از درگذشت حسین توفیق، انتشار نشریه مدتی متوقف شد و سپس با مدیریت محمدعلی توفیق ادامه یافت. در فضای بازتر سیاسی پس از شهریور ۱۳۲۰، طنز توفیق رنگ سیاسی و انتقادی بیشتری گرفت. بی‌ثباتی دولت‌ها، عملکرد نخست‌وزیران و مسائل روز کشور، از مهم‌ترین دستمایه‌های طنز آن دوره بود.

این رویکرد انتقادی بارها برای نشریه هزینه داشت و توقیف‌های مکرر را به دنبال آورد. در سال‌های نهضت ملی شدن نفت نیز توفیق در کنار پرداختن به مسائل اجتماعی، نسبت به تحولات سیاسی واکنش نشان می‌داد. پس از وقایع ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، انتشار نشریه برای چند سال متوقف شد.

دوره‌ی سه؛ اوج طنز توفیق

دوره‌ی سه با نقش‌آفرینی برادران توفیق — حسن، حسین و عباس — شکل گرفت. آنان پس از تجربه‌ی انتشار نشریه‌ای فکاهی، بار دیگر نام توفیق را احیا کردند. در این دوره، جلد رنگی، کاریکاتور، سرمقاله‌های طنز و نقد مسائل اجتماعی و سیاسی، هویت شناخته‌شده‌تری به مجله داد. گرانی، بیکاری، فقر، بی‌عدالتی، نابرابری و عملکرد مدیران و مقامات، از موضوعات اصلی طنز توفیق بودند. عبارت «ارگان رسمی حزب خران» نیز بخشی از هویت شوخ‌طبعانه‌ی نشریه شد؛ درحالی‌که خود توفیق بر استقلال از احزاب و گروه‌های سیاسی تأکید می‌کرد.

فلسفه‌ی حزب خران

در روایت حسن توفیق، فلسفه‌ی این نام‌گذاری از تجربه‌ای اجتماعی می‌آمد: گاهی فردی از گذشته‌ی خود سخن می‌گفت و با حسرت توضیح می‌داد که در موقعیتی امکان رشوه‌گیری یا سوءاستفاده داشته، اما درستکار مانده و در مقابل، کسانی که تخلف کرده‌اند وضع مالی بهتری پیدا کرده‌اند. سپس با طنز درباره‌ی خودش می‌گفت: «پس من عجب خری بوده‌ام!»

حزب خران همین منطق را وارونه کرد و آنچه در گفتار روزمره «خریت» نامیده می‌شد، در مواردی به نشانه‌ای از پاک‌دستی و پرهیز از سوءاستفاده تبدیل شد. به همین دلیل، تقاضای عضویت و صدور کارت‌های نمادین نیز بخشی از بازی طنزآمیز مجله شد.

حزب خران در کردستان عراق

در متن اصلی کتاب همچنین از تشکلی بانام «حزب خران» در سلیمانیه‌ی کردستان عراق یاد شده است که فعالیت آن با دفاع نمادین از خر به‌عنوان حیوانی زحمت‌کش و بی‌آزار پیوند خورده بود. عمر کلول، از چهره‌های شناخته‌شده‌ی این جریان، از خر به‌عنوان نمادی برای مظلومیت و در برابر شیر به‌عنوان نمادی برای قدرت استفاده می‌کرد.

در این نگاه طنزآمیز، نقد اصلی متوجه فرهنگی است که در برابر قدرتمندان چاپلوسی می‌کند، اما افراد بی‌آزار و ضعیف را تحت‌فشار قرار می‌دهد. در متن کتاب همچنین به نصب دو مجسمه‌ی خر در پارک‌های

سلیمانیه در سال ۲۰۱۲ اشاره شده است؛ اقدامی که با یادآوری نقش این حیوانات در زندگی و مبارزات مردم منطقه همراه بود.

خر به عنوان نماد سیاسی

خر یا الاغ در فرهنگ سیاسی کشورهای دیگر نیز گاهی به نماد تبدیل شده است. نمونه‌ی شناخته شده، پیوند تاریخی تصویر الاغ با حزب دموکرات ایالات متحده است. در سنت کاریکاتور سیاسی آمریکا، این حیوان به تدریج به یکی از نمادهای غیررسمی و ماندگار دموکرات‌ها تبدیل شد. حضور چنین نمادهایی نشان می‌دهد که حیوانات در طنز و کاریکاتور سیاسی می‌توانند معنایی بسیار فراتر از معنای لغوی خود پیدا کنند.

گروه خران و نره خران

متن کتاب از گروهی با عنوان «خران و نره خران» نیز یاد می‌کند که به ابتکار حسن مهرآوران در دهه‌ی ۱۳۲۰ شکل گرفته بود. بر اساس روایت موجود، مهرآوران برخی از روشنفکران و دولت‌مردانی را که از نظر اخلاقی درستکار می‌دانست، به صورت نمادین به این جمعیت خیالی وارد می‌کرد و برای آنان فرمان عضویت صادر می‌شد. الهیار صالح نیز در متن به عنوان نخستین عضو این جمع معرفی شده است.

این سابقه نشان می‌دهد که استفاده‌ی طنزآمیز از «خر» برای ستایش درستکاری یا نقد مناسبات اجتماعی، محدود به یک نمونه نبوده و پیش از تثبیت حزب خران در توفیق نیز نمونه‌هایی از آن دیده می‌شده است.

روزنامه‌ی حزب خران

سید فرید قاسمی در کتاب «روزنامه‌ی حزب خران» بخشی از تاریخچه، شرایط عضویت، مرام‌نامه و نمونه‌های منتشرشده درباره‌ی این حزب طنزآمیز را گردآوری کرده است. متن اصلی کتاب «جامعه‌ی الاغها» نیز به چاپ‌های مختلف این اثر و نقش آن در حفظ بخشی از تاریخ طنز مطبوعاتی ایران اشاره می‌کند.

نمونه‌هایی مانند مسابقه‌ی «سند خربت»، وعده‌ی چاپ عکس برگزیدگان و جایزه‌ی طنزآمیز جو و یونجه، نشان می‌دهد که چگونه نویسندگان توفیق زبان و تشریفات احزاب سیاسی را تقلید می‌کردند و با اغراق در همان قالب، آن را به وسیله‌ای برای خنداندن و نقد کردن تبدیل می‌ساختند.

جمع‌بندی

اهمیت «حزب خران» تنها در نام خنده‌دار آن نیست. ارزش اصلی این پدیده در شیوه‌ای است که طنز را به زبان نقد اجتماعی تبدیل کرد. در این جهان وارونه، «خر» گاهی همان انسانی است که حاضر نشده برای منفعت شخصی اخلاق را زیر پا بگذارد؛ و «زرنگی» گاهی همان رفتاری است که جامعه باید درباره‌ی آن دوباره فکر کند.

از این منظر، حزب خران با موضوع اصلی این کتاب نیز پیوند پیدا می‌کند: واژه‌ها همیشه همان معنایی را ندارند که در ظاهر به ذهن می‌آید. طنز می‌تواند معنای یک واژه را وارونه کند تا تناقض‌های واقعی جامعه بهتر دیده شوند. گاهی برای دیدن یک حقیقت جدی، باید ابتدا به یک شوخی خوب خندید

فصل چهارم

جامعه‌ی الاغ‌ها در عصر جدید



عصر جدید با یک تناقض بزرگ آغاز می‌شود: انسان امروز بیش از هر زمان دیگری به دانش، اطلاعات و ابزارهای ارتباطی دسترسی دارد، اما همین فراوانی اطلاعات الزاماً به معنای افزایش قدرت تشخیص نیست. گاهی انبوه پیام‌ها، نسخه‌های فوری خوشبختی و وعده‌های موفقیت، به‌جای روشن کردن ذهن، امکان فریب خوردن را بیشتر می‌کنند». جامعه‌ی الاغ‌ها در عصر جدید «در این فصل نامی طنزآمیز برای همین نقطه‌ی آسیب‌پذیر است؛ جایی که آرزوی بهتر شدن، بدون سنجش و تفکر انتقادی، به بازار مناسبی برای مدعیان همه‌چیزدان تبدیل می‌شود.

خوش‌بینی؛ فضیلت یا فرار از واقعیت؟

خوش‌بینی در ذات خود نه عیب است و نه نشانه‌ی ساده‌لوحی. امید می‌تواند نیروی حرکت انسان باشد. مشکل زمانی آغاز می‌شود که خوش‌بینی جای واقع‌بینی را بگیرد؛ یعنی فرد اصرار داشته باشد هیچ مسئله‌ی جدی‌ای وجود ندارد و هر مشکل را بتوان فقط با «مثبت فکر کردن» از میان برد.

متن اولیه‌ی این فصل، با زبان تند و طنزآمیز، گروهی از انسان‌ها را تصویر می‌کند که همه‌چیز را درنهایت کمال می‌بینند و حاضر نیستند نقص، شکست، تعارض یا رنج را بپذیرند. برای نسخه‌ی چاپی بهتر است هدف انتقاد روشن‌تر باشد: نقد متوجه کسانی نیست که امیدوارند، مراقبه می‌کنند، گیاه‌خوارند یا به معنویت علاقه دارند؛ نقد متوجه تبدیل‌باور شخصی به حقیقت مطلق و تحمیل آن به دیگران است.

آدمی که به امید نیاز دارد، ممکن است به وعده‌ای شیرین بیشتر از یک حقیقت تلخ علاقه نشان دهد. همین نیاز انسانی، اگر با قدرت تشخیص همراه نباشد، می‌تواند زمینه‌ی سوءاستفاده را فراهم کند.

بازار نسخه‌های فوری خوشبختی

یکی از ویژگی‌های عصر جدید، تبدیل شدن بسیاری از آرزوهای انسانی به کالا و خدمات قابل فروش است: آرامش، اعتماد به نفس، موفقیت، ثروت، عشق، تمرکز، انگیزه و حتی معنویت. اصل آموزش مهارت‌های فردی یا استفاده از روش‌های علمی برای رشد شخصی قابل نقد نیست؛ مسئله جایی است که وعده‌ای بزرگ‌تر از شواهد داده می‌شود.

وقتی کسی ادعا می‌کند با چند ساعت کلاس، چند جمله‌ی تکراری یا یک روش اسرارآمیز می‌توان تمام موانع زندگی را کنار زد، باید پرسید: این ادعا بر چه شواهدی استوار است؟ آیا نتیجه برای همه یکسان است؟ آیا شکست روش نیز توضیح داده می‌شود یا همیشه تقصیر به گردن شاگرد می‌افتد که «به اندازه‌ی کافی باور نداشته است؟»

این سازوکار از نظر طنز بسیار جذاب است: اگر روش جواب بدهد، استاد نابغه است؛ اگر جواب ندهد، شاگرد انرژی کافی نداشته است. در چنین قراردادی، فروشنده تقریباً هیچ وقت نمی‌بازد.

نیروی کیهانی و آرزوی کنترل جهان

در متن اصلی به باورهایی اشاره شده است که بر اساس آن، فرد با هماهنگ شدن با نوعی نیروی کیهانی می‌تواند پول، عشق یا خواسته‌های

خود را به‌سوی خویش جذب کند. این بخش بهتر است به‌عنوان نقد «ادعای قطعی و تجاری شده» مطرح شود، نه نقد همه‌ی باورهای معنوی.

انسان از دیرباز آرزو داشته است جهان به خواسته‌هایش پاسخ دهد. در شکل مدرن، این آرزو گاهی با واژه‌های تازه بسته‌بندی می‌شود: انرژی، فرکانس، ارتعاش، هماهنگی و مانند آن. استفاده از این واژه‌ها به‌خودی‌خود چیزی را علمی نمی‌کند. پرسش مهم همچنان باقی است: آیا میان ادعا و نتیجه، رابطه‌ای قابل‌بررسی وجود دارد؟

مشکل جدی‌تر زمانی پدید می‌آید که فرد به‌جای برنامه‌ریزی، تلاش، آموزش، درمان تخصصی یا پذیرش محدودیت‌های واقعی، فقط منتظر تغییر جهان بر اثر تصور و خواستن بماند. امید می‌تواند آغاز حرکت باشد، اما جای حرکت را نمی‌گیرد.

آرامش اجباری

متن اولیه به‌درستی یک تناقض را نشانه می‌گیرد: کسانی ممکن است دائماً از صلح، آرامش و هماهنگی سخن بگویند، اما در برخورد با مخالف، رفتاری کنترل‌گر و حتی خشن داشته باشند. این تناقض محدود به یک مکتب یا گروه خاص نیست. هر اندیشه‌ای، اگر نقد ناپذیر شود، می‌تواند از آرمان اولیه‌ی خود فاصله بگیرد.

آرامش واقعی با خاموش کردن اعتراض فرق دارد. کسی که می‌گوید «من فقط آرامش می‌خواهم» اما اجازه نمی‌دهد دیگری مخالفت کند، شاید آرامش را با اطاعت اشتباه گرفته باشد. صلحی که فقط با سکوت منتقدان برقرار بماند، بیشتر شبیه نظم تحمیلی است تا آرامش.

سبک زندگی و حق انتخاب

در نسخه‌ی اصلی، گیاه‌خواری با طنزی تند دست انداخته شده است. برای نسخه‌ی چاپی بهتر است این بخش تغییر کند؛ زیرا انتخاب نوع رژیم غذایی، به‌خودی‌خود نشانه‌ی نادانی یا عضویت در هیچ جامعه‌ای نیست. موضوع قابل نقد، تبدیل انتخاب شخصی به معیار اخلاقی برای ارزش‌گذاری همه‌ی انسان‌هاست.

همین قاعده درباره‌ی ورزش، رژیم غذایی، سبک پوشش، روش تربیتی، نوع تفریح و ده‌ها انتخاب دیگر صادق است. انسان می‌تواند شیوه‌ای را برای خودش مناسب بداند، اما از این نتیجه نمی‌شود که همان نسخه برای همه مناسب است. جامعه‌ی گرفتار خود حق‌پنداری ازجمله‌ی «این روش برای من مفید بوده» «به‌سرعت به جمله‌ی» همه باید همین کار را بکنند» می‌رسد.

سرقت ایده و توهم مالکیت

یکی از نکات قابل حفظ و گسترش در متن اصلی، مسئله‌ی تصاحب ایده‌ها و آثار دیگران است. در عصر اطلاعات، دسترسی آسان به نوشته، تصویر، پژوهش و محتوای دیگران، مرز میان الهام گرفتن و سرقت فکری را مهم‌تر کرده است.

عضو نمادین جامعه‌ی الاغ‌ها ممکن است مطلبی را بخواند، چند واژه‌ی آن را تغییر دهد و سپس چنان از «نظریه‌ی خود» سخن بگوید که گویی سال‌ها برای کشف آن تحقیق کرده است. گاهی نیز ترکیبی از چند ایده‌ی

دیگران ساخته می‌شود و بانامی تازه، به شکل دوره، کتاب یا سخنرانی عرضه می‌گردد.

در جهان علمی و فرهنگی، اعتبار فقط به داشتن ایده نیست؛ به صداقت در ذکر منبع نیز وابسته است. کسی که از اندیشه‌ی دیگری استفاده می‌کند، با ارجاع دادن کوچک نمی‌شود؛ اتفاقاً نشان می‌دهد می‌داند دانش یک گفت‌وگوی جمعی است، نه مسابقه‌ای برای پاک کردن نام دیگران.

صاحب‌نظر در همه‌چیز

عصر جدید امکان عجیبی ایجاد کرده است: فرد می‌تواند با چند جست‌وجو درباره‌ی موضوعی پیچیده، احساس کند بر آن مسلط شده است. فاصله‌ی میان «اطلاع داشتن» و «تخصص داشتن» گاهی در ذهن ما از بین می‌رود.

در جامعه‌ی الاغ‌های عصر جدید، اعتماد به نفس می‌تواند سریع‌تر از دانش رشد کند. فرد هنوز مسئله را به درستی نشناخته، اما آماده‌ی تدریس آن است؛ هنوز منابع اصلی را نخوانده، اما برای دیگران نسخه می‌پیچد. خطر زمانی بیشتر می‌شود که مخاطب نیز ظاهر مطمئن، واژه‌های پیچیده و تبلیغات پرزرق و برق را با تخصص اشتباه بگیرد.

یکی از نشانه‌های تخصص واقعی، دانستن مرز نادانسته‌هاست. متخصص معمولاً می‌داند کجا باید بگوید «منم دانم»؛ مدعی همه‌چیزدان از همین دو کلمه بیش از هر چیز دیگری می‌ترسد.

پیام‌های پنهان و برنامه‌ریزی ناخودآگاه

متن اصلی به موسیقی‌ها یا پیام‌هایی اشاره می‌کند که ادعا می‌شود بدون شنیده شدن آگاهانه می‌توانند بر ناخودآگاه اثر بگذارند و مشکلاتی مانند دودلی، ترس یا عادت‌ها را از میان ببرند. برای نسخه‌ی چاپی نباید این ادعاها به‌صورت واقعیت علمی بیان شوند. بهتر است موضوع، نمونه‌ای از جذابیت راه‌حل‌های بدون زحمت معرفی شود.

این وعده برای انسان وسوسه‌کننده است: بخواب، موسیقی پخش کن و صبح نسخه‌ی بهتر خودت باش! اما تغییر پایدار رفتار معمولاً پیچیده‌تر از این تصویر تبلیغاتی است. هر جا وعده‌ای بسیار ساده برای مسئله‌ای بسیار پیچیده داده می‌شود، احتیاط عقلانی لازم است.

جامعه‌ی الاغ‌های دیوان‌سالار

بخش دو فصل، از معنویت تجاری شده فاصله می‌گیرد و وارد جهان اداره، میز، مهر، امضا و پرونده می‌شود؛ جایی که قدرت نه با شمشیر، بلکه گاهی با یک جمله اعمال می‌شود: «پرونده‌تان ناقص است.»

دیوان‌سالاری در اصل برای نظم دادن به امور عمومی، تعیین مسئولیت و جلوگیری از تصمیم‌های سلیقه‌ای ایجاد می‌شود. بدون مقررات، بسیاری از سازمان‌های بزرگ قابل اداره نیستند. مشکل زمانی آغاز می‌شود که «فرایند» «از» هدف مهم‌تر شود و کارمند یا مدیر، مقررات را نه وسیله‌ای برای خدمت، بلکه ابزاری برای نمایش قدرت بداند.

متن اصلی مثال‌هایی از کارمندانی نقل می‌کند که از سرگردان کردن ارباب‌رجوع لذت می‌برند. صرف‌نظر از صحت تاریخی اشخاص و نقل‌قول‌های

ذکرشده در نسخه‌ی اولیه، مضمون اجتماعی آن روشن است: گاهی فردی که در زندگی عادی قدرت چندانی ندارد، پشت یک میز یا عنوان اداری احساس می‌کند سرنوشت دیگران در دست اوست.

قدرت کوچک، وسوسه‌ی بزرگ

قدرت همیشه در کاخ و وزارتخانه نیست. گاهی قدرت یعنی اینکه تنها شما بتوانید یک فرم را امضا کنید؛ تنها شما رمز سامانه را داشته باشید؛ یا فقط نظر شما تعیین کند پرونده امروز حرکت کند یا یک ماه بعد. مشکل از خود اختیار آغاز نمی‌شود؛ هر سازمانی به تقسیم اختیار نیاز دارد. مشکل از جایی آغاز می‌شود که اختیار شخصی شود. اگر دو مراجعه کننده با شرایط یکسان، فقط به دلیل ظاهر، رابطه، لحن یا سلیقه‌ی کارمند پاسخ متفاوت بگیرند، مقررات از ابزار عدالت به ابزار تبعیض تبدیل شده است.

دیوان‌سالار خود حق‌پندار معمولاً از جمله‌هایی مانند «دستور است»، «سیستم اجازه نمی‌دهد»، «باید از بالا بپرسیم» و «روالش همین است» استفاده می‌کند. شاید در بسیاری از موارد واقعاً چنین باشد؛ اما گاهی همین جمله‌ها سپری برای فرار از مسئولیت تصمیم‌گیری‌اند.

زمان؛ سلاح پشت میز

متن اولیه تعبیر خوبی دارد: زمان یکی از مهم‌ترین سلاح‌های پشت میز نشین است. کسی که برای انجام کارش عجله دارد، در برابر کسی که هیچ عجله‌ای ندارد، در موقعیت ضعیف‌تری قرار می‌گیرد.

کاغذبازی زمانی به مسئله تبدیل می‌شود که مراحل اداری هیچ ارزش واقعی به تصمیم اضافه نکنند. پرونده از کارشناس به رئیس، از رئیس به مدیر، از مدیر به مشاور و دوباره به کارشناس برمی‌گردد؛ نه به این دلیل که موضوع پیچیده است، بلکه چون هیچ‌کس نمی‌خواهد مسئول تصمیم نهایی باشد.

در چنین ساختاری، تأخیر گاهی پاداش دارد و تصمیم‌گیری هزینه. کسی که تصمیم نگیرد کمتر احتمال دارد بابت تصمیم اشتباه بازخواست شود. نتیجه، سازمانی است که برای حفاظت از خودش بسیار خوب کار می‌کند و برای حل مسئله‌ی مردم بسیار کند.

«امروز برو، فردا بیا»

این عبارت فقط یک شوخی اداری نیست؛ خلاصه‌ی تجربه‌ای است که بسیاری از مردم در ساختارهای ناکارآمد با آن روبه‌رو می‌شوند. مراجعه کننده ممکن است بارها مدارکی را ارائه کند که قبلاً تحویل داده، بین اتاق‌ها جابه‌جا شود و هر بار با تفسیر تازه‌ای از مقررات مواجه گردد.

در نسخه‌ی اصلاح‌شده بهتر است همه‌ی کارمندان و سازمان‌های دولتی هدف حمله قرار نگیرند. بسیاری از کارکنان اداری خود قربانی سامانه‌های پیچیده، کمبود اختیار، مقررات متناقض و فشار کاری‌اند. نقد دقیق‌تر، متوجه ساختاری است که رفتار مسئولانه را دشوار و پاس‌کاری مسئولیت را آسان می‌کند.

صدای بلند، دلیل محکم نیست

در متن اصلی، کارمندِ نمادینِ وقتی با پرسش روبه‌رو می‌شود صدایش را بالا می‌برد و مقررات را با تحکم اعلام می‌کند. این تصویر فقط به اداره محدود نیست. در خانواده، شرکت، دانشگاه و حتی گفت‌وگوهای روزمره نیز گاهی افزایش حجم صدا جای افزایش قدرت استدلال را می‌گیرد.

فریاد می‌تواند گفت‌وگو را متوقف کند، اما مسئله را حل نمی‌کند. یکی از نشانه‌های بلوغ سازمانی این است که مراجعه‌کننده بتواند دلیل یک تصمیم را بپرسد، بدون آنکه پرسش او بی‌احترامی تلقی شود.

جامعه‌ی الاغ‌های شاکی

حق دادخواهی یکی از پایه‌های مهم جامعه‌ی قانون‌مدار است. انسان باید بتواند در برابر تضییع حق خود به مرجع بی‌طرف مراجعه کند؛ بنابراین خودِ شکایت کردن هرگز نشانه‌ی رفتار نادرست نیست. مسئله‌ی موردنقد این فصل، «استفاده‌ی ابزاری از شکایت» برای آزار، تهدید، فرسوده کردن یا بدنام کردن دیگری است.

متن اولیه در این بخش درباره‌ی نظام قضایی، وکلا و شاکیان تعمیم‌های بسیار گسترده‌ای دارد. برای چاپ حرفه‌ای باید این تعمیم‌ها اصلاح شوند. نه هر شاکی مردم‌آزار است، نه هر وکیل بی‌انصاف و نه هر دعوای طولانی بی‌اساس. گاهی تنها راه احقاق حق، پیگیری قضایی جدی و طولانی است.

اما همان ابزار ارزشمند نیز می‌تواند مورد سوءاستفاده قرار گیرد. کسی ممکن است بداند درنهایت دعوا را نمی‌برد، ولی هدفش پیروزی نهایی

نباشد؛ هدف می‌تواند تحمیل هزینه، اتلاف وقت، فشار روانی یا کشاندن اختلاف خصوصی به فضای عمومی باشد.

قانون؛ سپر یا سلاح؟

قانون باید سپر حقوق انسان باشد، اما هر سپری را می‌توان در شرایطی به سلاح تبدیل کرد. تفاوت در نیت و شیوه‌ی استفاده است. کسی که برای رفع ظلم به قانون مراجعه می‌کند با کسی که قانون را برای انتقام شخصی به کار می‌گیرد، یکسان نیست.

از سوی دیگر، نباید هر اعتراض شهروندی به یک پروژه‌ی عمومی را مردم‌آزاری دانست. مخالفت با یک آزادراه، کارخانه یا طرح عمرانی ممکن است بر پایه‌ی نگرانی‌های واقعی درباره‌ی محیط‌زیست، مالکیت، ایمنی یا منافع عمومی باشد. نقد زمانی وارد است که اعتراض بدون دلیل معتبر و صرفاً برای ایجاد مانع یا گرفتن امتیاز شخصی انجام شود.

این تفکیک برای اعتبار کتاب مهم است؛ زیرا طنز زمانی اثرگذارتر است که حق اعتراض و دادخواهی را از سوءاستفاده از آن جدا کند.

وکالت و مسئولیت حرفه‌ای

نسخه‌ی اولیه توصیه می‌کند هرگز به وکیل اعتماد نکنید و وکیل را کسی معرفی می‌کند که برای نابود کردن طرف مقابل پول می‌گیرد. این تعبیر برای نسخه‌ی نهایی مناسب نیست. وکالت یک حرفه‌ی حقوقی است و وظیفه‌ی وکیل، دفاع از منافع قانونی موکل در چارچوب قانون و اخلاق حرفه‌ای است.

البته مانند هر حرفه‌ای، امکان رفتار غیرحرفه‌ای، وعده‌ی غیرواقعی یا استفاده‌ی افراطی از خلأهای قانونی وجود دارد. نقد دقیق‌تر باید متوجه چنین رفتارهایی باشد، نه کل یک حرفه. اعتماد نیز بهتر است آگاهانه باشد: قرارداد روشن، توضیح صادقانه‌ی احتمال موفقیت، شفافیت هزینه‌ها و پرهیز از وعده‌ی قطعی می‌تواند رابطه‌ی سالم‌تری میان وکیل و موکل ایجاد کند.

اختلاف‌های خانوادگی

در متن اصلی به طلاق و حضانت نیز اشاره شده است. اختلاف خانوادگی از حساس‌ترین حوزه‌هایی است که قانون با آن روبه‌رو می‌شود، زیرا در کنار حقوق زوجین، گاهی آینده و آرامش کودکان نیز در میان است. جامعه‌ی الاغ‌ها زمانی خود را نشان می‌دهد که فرد، فرزند را از یک انسان دارای حق و احساس به ابزار فشار علیه طرف مقابل تبدیل کند؛ یا اختلافی که می‌توان با گفت‌وگو، میانجی‌گری یا مسیر قانونی متعارف حل کرد، به میدان انتقام تبدیل شود. در اینجا نیز مسئله شکایت یا دفاع از حق نیست؛ مسئله تبدیل عدالت به وسیله‌ی تسویه حساب است.

وجه مشترک دوجهان

در نگاه یک، فروشنده‌ی نسخه‌های کیهانی خوشبختی و کارمند دیوان سالار هیچ شباهتی به هم ندارند. یکی آزادی، انرژی و رهایی حرف می‌زند و دیگری از فرم، مقررات و امضا؛ اما از نگاه این کتاب، ممکن است یک نقطه‌ی مشترک داشته باشند: هر دو می‌توانند از نیاز و آسیب‌پذیری دیگری برای ایجاد قدرت استفاده کنند.

یکی می‌گوید «فقط من راه رسیدن به خوشبختی را می‌دانم» و دیگری می‌گوید «فقط من می‌توانم پرونده‌ات را راه بیندازم». یکی وابستگی فکری ایجاد می‌کند و دیگری وابستگی اداری. در هر دو حالت، خطر زمانی بیشتر می‌شود که مخاطب نتواند سؤال بپرسد، راه جایگزین داشته باشد یا ادعای طرف مقابل را بررسی کند.

عصر جدید و مسئولیت فردی

عصر جدید فقط عصر فریب نیست؛ عصر امکان بررسی نیز هست. همان فناوری‌ای که شایعه را سریع منتشر می‌کند، امکان دسترسی به منبع را نیز فراهم می‌سازد. همان شبکه‌ای که مدعیان را مشهور می‌کند، می‌تواند ادعاهای آنان را در معرض نقد عمومی قرار دهد.

بنابراین بخشی از مسئولیت بر عهده‌ی خود ماست. پیش از خرید یک وعده، باور کردن یک ادعا یا بازنشر یک نسخه‌ی قطعی، می‌توان چند سؤال ساده پرسید: منبع چیست؟ چه کسی سود می‌برد؟ شواهد مخالف چیست؟ آیا ادعا قابل آزمون است؟ آیا فروشنده مسئولیت شکست روشش را می‌پذیرد؟

این پرسش‌ها شاید جذابیت نسخه‌های فوری را کم کنند، اما هزینه‌ی فریب خوردن را نیز پایین می‌آورند.

جمع‌بندی فصل

جامعه‌ی الاغ‌ها در عصر جدید بیش از آنکه به یک گروه مشخص اشاره کند، درباره‌ی یک الگوی تکرارشونده هشدار می‌دهد: میل انسان به راه‌حل آسان، قدرت بی‌پاسخ گو و یقین بدون بررسی.

گاهی این الگو لباس معنویت می‌پوشد، گاهی لباس علم، گاهی کت و شلوار مدیریتی و گاهی پشت میز اداره می‌نشیند. ظاهرها متفاوت‌اند، اما پرسش اصلی یکی است: آیا فرد حاضر است ادعای خود را در معرض سؤال، نقد و مسئولیت قرار دهد؟

جامعه‌ی سالم نه جامعه‌ای بدون اشتباه، بلکه جامعه‌ای است که امکان اصلاح اشتباه را فراهم می‌کند. در چنین جامعه‌ای، استاد می‌تواند بگوید «نمی‌دانم»، کارمند می‌تواند مسئولیت تصمیمش را بپذیرد، شهروند می‌تواند اعتراض کند و قانون بدون آنکه ابزار انتقام شود از حق انسان دفاع می‌کند.

شاید مهم‌ترین واکسن در برابر رفتارهایی که در این کتاب «جامعه‌ی الاغ‌ها» نام‌گرفته‌اند، نه هوش خارق‌العاده، بلکه چند عادت ساده باشد: پرسیدن، منبع خواستن، شنیدن نظر مخالف، پذیرفتن احتمال خطا و استفاده نکردن از قدرت برای تحقیر دیگری. عصر جدید ابزارهای تازه‌ای ساخته است؛ اما اینکه با این ابزارها عاقلانه‌تر شویم یا فقط اشتباه‌های قدیمی را سریع‌تر تکرار کنیم، هنوز به انتخاب خود ما بستگی دارد.

نشانه‌های وجودی جامعه‌ی الاغ‌ها

موفقیت یعنی
داشتن بیشتر!

دیگران مقصرند!
ما قربانی هستیم

من همیشه
حق
دارم

تظاهر
مهم تر از
حقیقت

بی تفاوتی

نادانی

تبعیت کورکورانه

خوخواهی

بی مسنولیتی

في سنة ١٩١٩

تَبَعِيَّت

خواهی

حافظی کو تھام

سایه پراگنی

دانی

تجما گ

نظاہر

دقتاً

۱۵۵

معاونتی

نشانه‌های «جامعه‌ی الاغها» را نباید مانند علائم یک بیماری پزشکی خواند. این عنوان، همان‌گونه که در فصل‌های پیشین گفته شد، استعاره‌ای طنزآمیز برای مجموعه‌ای از تناقض‌های رفتاری و اجتماعی است؛ موقعیت‌هایی که در آن عقل، مسئولیت، انصاف یا هدف اصلی یک‌نهاد زیر سایه‌ی نمایش، قدرت، منفعت و عادت قرار می‌گیرد.

نسخه‌ی اولیه‌ی این فصل با فهرستی از نمونه‌های آمریکایی آغاز می‌شود: از مصرف‌گرایی افراطی و تبلیغات تا مسابقه‌ی تسلیحاتی، کتاب‌سوزی، رشد بوروکراسی و شیفتگی به واژه‌های دهان‌پرکن. آن مثال‌ها محصول فضای زمانی و جغرافیایی خاص خودند، اما منطق پشت بسیاری از آن‌ها هنوز آشناست. کافی است نام ابزارها عوض شود؛ بعضی رفتارها با سرعت اینترنت به‌روز می‌شوند، اما ماهیتشان چندان تغییر نمی‌کند.

نشانه‌ها؛ وقتی وسیله جای هدف را می‌گیرد

• وقتی برای حل یک مسئله، آن‌قدر جلسه برگزار می‌شود که دیگر وقتی برای حل خودِ مسئله باقی نمی‌ماند.

• وقتی گزارش عملکرد از خودِ عملکرد مهم‌تر می‌شود و سازمانی که کاری نکرده، با یک پاورپوینت شصت‌صفحه‌ای ثابت می‌کند که بسیار پرکار بوده است.

• وقتی یک عنوان شغلی از شرح وظایفش بزرگ‌تر می‌شود و کارت ویزیت، از نتیجه‌ی کار معتبرتر به نظر می‌رسد.

• وقتی مردم واژه‌ها و مخفف‌های تخصصی را به کار می‌برند، اما اگر معنایشان را نپرسید، جلسه ناگهان وارد «سطح راهبردی» می‌شود.

• وقتی برای ساده‌سازی یک فرایند، سامانه‌ای ساخته می‌شود که برای ورود به آن باید سه رمز، دو کد پیامکی و یک راهنمای چهل‌صفحه‌ای داشت.

• وقتی فناوری قرار است صف را حذف کند، اما فقط صف فیزیکی را به صف مجازی تبدیل می‌کند و این بار مراجعه‌کننده حتی نمی‌داند نفر چندم است.

• وقتی برای کاهش کاغذبازی، فرم کاغذی را اسکن می‌کنیم، فایلش را چاپ می‌کنیم، مهر می‌زنیم و دوباره اسکن می‌کنیم؛ این بار با افتخار اعلام می‌کنیم فرایند دیجیتال شده است.

• وقتی موفقیت با تعداد خبرهایی که درباره‌ی موفقیت منتشر شده سنجیده می‌شود، نه با اثری که مردم در زندگی واقعی خود احساس کرده اند.

کنایه‌ی عصر ما شاید همین باشد: گاهی آن‌قدر درباره‌ی «تحول» حرف می‌زنیم که خود تحول از خجالت کنار می‌رود. سامانه افتتاح می‌شود، پنل رونمایی می‌شود، لوگو طراحی می‌شود، هشتگ ساخته می‌شود و در پایان، همان کاری که دیروز با دو امضا انجام می‌شد امروز با پنج تأیید الکترونیکی انجام می‌شود. پیشرفت واقعی زمانی است که زندگی ساده‌تر شود، نه فقط واژگان پیچیده‌تر.

تجارت در جامعه‌ی الاغها

متن اصلی تأکید می‌کند که رفتارهای موردنقد فقط در افراد دیده نمی‌شوند؛ سازمان‌ها، شرکت‌ها، گروه‌های سیاسی، دانشگاه‌ها و حتی جوامع نیز می‌توانند الگوهایی از خودفریبی، قدرت‌طلبی یا مسئولیت‌گریزی نشان دهند. برای نسخه‌ی چاپی بهتر است به‌جای تعبیر «بیماری» و «اپیدمی»، از فرهنگ‌سازمانی و الگوهای جمعی سخن بگوییم.

تجارت، در بهترین شکل خود، سازوکاری برای خلق ارزش، مبادله، نوآوری و تأمین نیازهای جامعه است. سود نیز در یک فعالیت اقتصادی سالم نه جرم است و نه عیب؛ بدون سود، کسب‌وکار پایدار نمی‌ماند. مسئله از جایی آغاز می‌شود که سود از نتیجه‌ی خلق ارزش به تنها معیار ارزش تبدیل شود.

شرکتی که محصول خوب می‌سازد، کارکنانش را منصفانه مدیریت می‌کند، مالیات و تعهداتش را می‌پردازد و از مشتری فریب‌کارانه پول نمی‌گیرد، به دلیل سودآوری قابل سرزنش نیست؛ اما اگر تمام هنر مدیریت به انتقال هزینه به دوش کارمند، مشتری، محیط‌زیست یا نسل آینده خلاصه شود، دیگر نمی‌توان هر عدد مثبتی در صورت مالی را نشانه‌ی موفقیت دانست.

رقابت؛ موتور پیشرفت یا مسابقه‌ی زمین‌زدن؟

رقابت می‌تواند کیفیت را بالا ببرد و نوآوری ایجاد کند؛ اما رقابت ناسالم، هدف را از «بهتر شدن» به «بدتر کردن دیگری» تغییر می‌دهد. در چنین فضایی، مدیر به‌جای پرسیدن اینکه چگونه محصول بهتر بسازیم، می‌

پرسد چگونه رقیب را حذف کنیم؛ و گاهی آن قدر سرگرم حذف رقیب می شود که مشتری نیز همراه رقیب حذف می شود.

جامعه ی الاغ های تجاری از رقابت لذت می برد، اما نه الزاماً از تولید. خرید شرکت برای نمایش قدرت، ادغام های بی منطق، بدهکار کردن مجموعه برای بزرگتر نشان دادن آن و پرداخت پاداش های نجومی به مدیری که شرکتش هرسال ضعیف تر می شود، از تناقض هایی است که متن اولیه بر آنها انگشت می گذارد.

مدیریت مدرن گاهی یک هنر شگفت انگیز دارد: اگر شرکت سود کند، موفقیت نتیجه ی نبوغ مدیر است؛ اگر ضرر کند، نتیجه ی شرایط جهانی، بازار، کارکنان، نرخ ارز، آب و هوا و احتمالاً موقعیت سیارات است. تنها تغییری که ظاهراً هیچ وقت در شکست نقش ندارد، همان مدیری است که در زمان موفقیت همه چیز به نام او نوشته می شد.

پاداش برای شکست

یکی از کنایه های ماندگار متن اصلی، مدیرانی هستند که سازمان زیان ده را اداره می کنند اما همچنان پاداش های بزرگ می گیرند. این تناقض محدود به یک کشور یا دوره نیست. هر جا نظام ارزیابی از نتیجه جدا شود، امکان دارد شکست با ادبیات حرفه ای بازتعریف شود.

ضرر می تواند «سرمایه گذاری برای آینده» نام بگیرد، کاهش مشتری «بازتعریف بازار هدف»، اخراج کارکنان «چابک سازی»، عقب نشینی «بازآرایی راهبردی» و تعطیلی یک پروژه «اتمام موفق فازمایشی» معرفی

شود. واژه‌ها لازم‌اند، اما اگر زبان فقط برای آرایش واقعیت به کار رود، روابط عمومی به آرایشگاه آمار تبدیل می‌شود.

محیط‌زیست؛ صورت‌حسابی که دیر می‌رسد

متن اصلی به صنایع آلاینده‌ای طعنه می‌زند که می‌کوشند اثر فعالیت خود بر محیط‌زیست را کوچک جلوه دهند. این بخش امروز حتی اهمیت بیشتری دارد. رشد اقتصادی بدون توجه به منابع طبیعی ممکن است در کوتاه‌مدت سودآور به نظر برسد، اما بخشی از هزینه را به آینده منتقل می‌کند.

هنر جامعه‌ی الاغ‌ها در این است که هزینه‌ای را که امروز نمی‌پردازد، اصلاً هزینه حساب نکند. اگر آلودگی هوا، فرسایش خاک، کمبود آب یا نابودی زیست‌بوم در ترازنامه‌ی امسال دیده نمی‌شود، گویی وجود ندارد. طبیعت اما حسابدار صوری است؛ ممکن است صورت‌حساب را دیر بفرستد، ولی معمولاً چیزی را از قلم نمی‌اندازد.

منابع انسانی؛ انسان یا «منبع»؟

متن اولیه با تندی بخش روابط پرسنلی را نقد می‌کند. این تعمیم منصفانه نیست؛ مدیریت منابع انسانی می‌تواند نقش مهمی در توسعه‌ی کارکنان، عدالت سازمانی و حل تعارض داشته باشد؛ اما طنز آنجا شکل می‌گیرد که سازمان از واژه‌ی «سرمایه‌ی انسانی» بسیار استفاده کند و در عمل با انسان مانند قطعه‌ی قابل تعویض ماشین رفتار کند.

گاهی سازمان در بیانیه‌ی ارزش‌هایش می‌نویسد «کارکنان بزرگ‌ترین دارایی ما هستند» و چند صفحه بعد، برنامه‌ای ارائه می‌دهد که نشان می‌دهد چگونه می‌توان همین بزرگ‌ترین دارایی را با کمترین هزینه و بیشترین فشار نگه داشت. اگر کارکنان واقعاً سرمایه‌اند، باید در آموزش، امنیت روانی، عدالت و امکان رشد آنان نیز سرمایه‌گذاری شود.

کنایه‌ی مدیریتی عصر حاضر این است که بعضی مجموعه‌ها برای سنجش رضایت کارکنان فرم‌های مفصل طراحی می‌کنند، اما اگر کارمند در همان فرم واقعاً ناراضی باشد، اولین سؤال این است که «چه کسی این پاسخ را نوشته؟»

روابط عمومی؛ توضیح واقعیت یا ساختن واقعیت؟

روابط عمومی در معنای حرفه‌ای، پل ارتباطی سازمان و جامعه است. کار آن باید اطلاع‌رسانی شفاف، شنیدن بازخورد و مدیریت مسئولانه‌ی ارتباط باشد. مشکل زمانی آغاز می‌شود که روابط عمومی مأمور شود واقعیت را نه توضیح، بلکه جایگزین کند.

اگر محصول مشکل دارد، اصلاح محصول سخت‌تر از ساختن شعار است. اگر پروژه عقب‌افتاده، توضیح علت و پذیرش مسئولیت دشوارتر از انتشار تصویری از جلسه‌ی «بررسی آخرین وضعیت پروژه» است. اگر مردم ناراضی اند، شنیدن دلیل نارضایتی سخت‌تر از اعلام این است که «بر اساس ارزیابی‌های انجام‌شده، سطح رضایت مطلوب گزارش‌شده است».

در عصر شبکه‌های اجتماعی، سازمان ممکن است وسوسه شود مسئله را با مدیریت تصویر حل کند؛ اما تصویر خوب نمی‌تواند برای همیشه جای

تجربه‌ی بد را بگیرد. مشتری شاید تبلیغ را فراموش کند، ولی تجربه‌ای را که با پول و وقت خودش خریده، دیرتر فراموش می‌کند.

راهنمای طنز موفقیت فوری

با الهام از فهرست طنزآمیز متن اصلی، نسخه‌ی امروزیِ «راهنمای موفقیت فوری» را می‌توان چنین نوشت:

• قبل از آنکه از شما گزارش عملکرد بخواهند، یک کمیته برای تدوین شاخص‌های گزارش عملکرد تشکیل دهید.

• هیچ‌وقت نگو پروژه شکست‌خورده؛ بگو «اهداف در حال بازتعریف هستند».

• اگر عدد خوب است، آن را درشت بنویس؛ اگر بد است، درصد تغییر یک شاخص فرعی را پیدا کن.

• اگر تصمیمی نتیجه داد، نام خودت را در خبر بیاور؛ اگر نتیجه نداد، بگو تصمیم جمعی بوده است.

• همیشه از «شفافیت» دفاع کن، ولی تا جای ممکن فایل اصلی اکسل را برای خودت نگه‌دار.

• کارمند بااستعداد را تشویق کن، اما نه آن‌قدر که روزی جای تو را بگیرد.

• در جلسه از نوآوری حمایت کن؛ بعد از جلسه از همه بخواه دقیقاً همان روش قبلی را اجرا کنند.

• اگر کسی سؤال سختی پرسید، پاسخ را با جمله ی «موضوع پیچیده تر از آن است که به نظر می رسد» آغاز کن و تا پایان وقت جلسه ادامه بده.

• وقتی هیچ پاسخی نداری، یک واژه ی انگلیسی مدیریتی به جمله اضافه کن؛ گاهی ابهام با تخصص اشتباه گرفته می شود.

طنز زمانی خطرناک می شود که خواننده احساس کند این جملات را قبلاً درجایی نه به شوخی، بلکه کاملاً جدی شنیده است.

سیاست و دولت؛ جذابیت قدرت

متن اصلی پس از تجارت به دولت و سیاست می رسد و با زبان تند، سیاستمداران و دیوان سالاران را نقد می کند. برای نسخه ی امروز باید میان ضرورت دولت و آسیب های دولت ناکارآمد تفاوت گذاشت. جامعه ی پیچیده بدون نهاد عمومی، قانون، مالیات و خدمات مشترک قابل اداره نیست؛ اما همین تمرکز اختیار، اگر با پاسخ گویی همراه نباشد، زمینه ی سوءاستفاده ایجاد می کند.

قدرت سیاسی جذاب است، زیرا تصمیم یک فرد می تواند بر زندگی هزاران یا یک میلیون ها نفر اثر بگذارد. همین قدرت باید با شفافیت، قانون، نظارت و امکان نقد محدود شود. خطر از جایی آغاز می شود که مسئول، خود را نه امانت دار قدرت عمومی، بلکه مالک آن بداند.

کنایه ی همیشگی سیاست این است که بعضی مسئولان هنگام گرفتن اختیار، از «خدمت» سخن می گویند و هنگام پاسخ گویی، تازه متوجه می شوند اختیارشان محدود بوده است. موفقیت ها شخصی اند و شکست ها

ساختاری؛ افتتاح‌ها بانام افراد ثبت می‌شوند و مشکلات معمولاً میراث گذشتگان‌اند.

دیوان‌سالاری؛ وقتی سازمان برای خودش زندگی می‌کند

متن اصلی یکی از دقیق‌ترین نقاط طنز خود را در توصیف سازمان‌هایی پیدا می‌کند که حتی پس از بین رفتن مسئله‌ای که برای حل آن ساخته شده‌اند، همچنان باقی می‌مانند. سازمان نیز مانند موجود زنده میل به بقا دارد؛ بودجه، ساختمان، پست سازمانی و سلسله‌مراتب به تدریج از وسیله به هدف تبدیل می‌شوند.

نشانه‌ی خطر زمانی است که برای اثبات ضرورت یک سازمان، به تعداد کارکنان، جلسات، بخشنامه‌ها و مکاتبات آن استناد شود، نه به مسئله‌ای که حل کرده است. اگر یک اداره برای حل یک مشکل ساخته شده و پس از بیست سال همان مشکل بزرگ‌تر شده، دست‌کم باید اجازه داشته باشیم بپرسیم آیا نسخه درست بوده است.

پرسیدن این سؤال دشمنی با دولت نیست؛ اتفاقاً دفاع از حکمرانی کارآمد است. سازمانی که نمی‌تواند درباره‌ی نتیجه‌ی خود توضیح دهد، نباید پشت حجم مقررات پنهان شود.

جنون جلسه

جلسه ابزار هماهنگی است، اما می‌تواند به پناهگاه تصمیم‌نگرفتن تبدیل شود. مسئله وارد جلسه می‌شود، به کارگروه می‌رود، کارگروه آن را به کمیته ارجاع می‌دهد، کمیته گزارش کارشناسی می‌خواهد و گزارش برای

«بررسی نهایی» به همان جلسه‌ی یک برمی‌گردد. در این مدت، خود مسئله گاهی خسته می‌شود و به شکل دیگری ظاهر می‌شود.

در بعضی ساختارها، تعداد جلسات به شاخص فعالیت تبدیل شده است. گویی اگر مسئولی هفته‌ای بیست جلسه داشته باشد، حتماً بیست برابر کسی که مسئله را با دو تصمیم حل کرده، کار کرده است. حال آنکه مدیریت خوب گاهی در حذف جلسه‌ی غیرضروری است، نه افزایش آن.

جلسه‌ای که صاحب تصمیم، دستور کار، زمان پایان و مسئول پیگیری ندارد، بیشتر مراسم است تا ابزار مدیریت.

کاغذبازی دیجیتال

نسخه‌ی اصلی از سه نسخه کاغذ برای هر کار شوخی می‌کند. امروز شاید کاغذ کمتر شده باشد، اما روح کاغذبازی می‌تواند در سامانه‌ها ادامه پیدا کند. فرم شماره‌ی یک جای خود را به «پنجره‌ی خدمت» داده، ولی اگر همان اطلاعات را در پنج سامانه وارد کنیم، فقط نوع خستگی عوض شده است.

تحول دیجیتال زمانی واقعی است که فرایند را بازطراحی کند، نه اینکه همان بوروکراسی قدیمی را روی صفحه‌ی نمایش منتقل کند. اگر شهروند مجبور باشد مدرکی را از یک دستگاه بگیرد و در سامانه‌ی دستگاه دیگری بارگذاری کند، درحالی‌که هر دو نهاد به همان داده دسترسی دارند، ما هنوز در عصر پوشه و زونکن زندگی می‌کنیم؛ فقط زونکنمان ابری شده است.

مقررات؛ ضرورت و وسوسه

قانون و مقررات برای جلوگیری از سلیقه‌ای شدن تصمیم‌ها ضروری‌اند؛ اما مقررات بیش‌ازحد، متناقض یا مبهم می‌توانند نتیجه‌ی معکوس داشته باشند: هرچه متن پیچیده‌تر شود، قدرت تفسیرکننده بیشتر می‌شود.

در چنین محیطی، شهروند به‌جای دانستن حق خود، باید کسی را پیدا کند که «راه‌کار را بلد باشد». همین عبارت ظاهراً ساده، زنگ خطر است. اگر مسیر قانونی برای فرد عادی آن‌قدر پیچیده باشد که فقط افراد دارای رابطه یا واسطه بتوانند از آن عبور کنند، مقررات به‌جای ایجاد عدالت، امتیاز اطلاعاتی تولید کرده‌اند.

جامعه‌ی الاغها عاشق مقرراتی است که برای همه سخت باشد، جز کسانی که شماره تلفن درست را دارند.

بزرگ شدن برای پنهان کردن ناکارآمدی

متن اولیه با یک تشبیه طنزآمیز می‌گوید بوروکراسی استعداد طبیعی برای بزرگ شدن دارد. این ایده را می‌توان جدی‌تر خواند: ساختارهای ناکارآمد گاهی به‌جای اصلاح، لایه‌ی تازه‌ای به خود اضافه می‌کنند.

اگر یک واحد درست‌کار نمی‌کند، معاونت ایجاد می‌شود؛ اگر معاونت مشکل را حل نکرد، ستاد هماهنگی شکل می‌گیرد؛ اگر ستاد نتیجه نداد، دبیرخانه‌ی دائمی لازم می‌شود. در پایان، برای مسئله‌ای که روز یک یک مسئول داشت، ده مسئول داریم و هنوز کسی دقیقاً مسئول نیست.

گاهی پیچیدگی، ناکارآمدی را پنهان می‌کند. مردم از چیزی که نمی‌فهمند سخت‌تر می‌توانند مطالبه‌ی نتیجه کنند. ساده‌سازی بنابراین فقط موضوع اداری نیست؛ ابزار پاسخ‌گویی است.

نشانه‌های امروزی؛ بدون اشاره به نام و جناح

شرایط امروز، چه در ایران و چه در بسیاری از نقاط جهان، نمونه‌های تازه‌ای برای طنز اجتماعی فراهم کرده است. برای اینکه کتاب تاریخ‌مصرف کوتاه پیدا نکند، بهتر است کنایه‌ها متوجه «رفتار» باشند، نه اشخاص و جناح‌های روز.

• وقتی مسئولی آمار رشد را با سه رقم اعشار اعلام می‌کند، اما مردم هنوز برای فهم اثر آن در زندگی روزمره دنبال ذره‌بین می‌گردند.

• وقتی وعده‌ی کاهش مراحل اداری داده می‌شود و اولین اقدام، تشکیل «ستاد کاهش مراحل اداری» با چندین زیر کمیته است.

• وقتی مدیران از جوان‌گرایی سخن می‌گویند، اما جوان مناسب را کسی می‌دانند که بیست سال سابقه‌ی مدیریتی داشته باشد و ترجیحاً هیچ نظر تازه‌ای هم نداشته باشد.

• وقتی از شایسته‌سالاری حرف می‌زنیم، اما شایستگی دقیقاً پس از مشخص شدن نام فرد موردنظر تعریف می‌شود.

• وقتی پروژه‌ای سال‌ها عقب‌افتاده، اما هر بار با نصب یک بنر تازه‌وارد «مرحله‌ی نهایی» می‌شود.

• وقتی برای مبارزه با موازی کاری، یک نهاد تازه برای هماهنگی نهادهای موازی تأسیس می‌شود.

• وقتی مردم باید برای اثبات اطلاعاتی که خود دولت صادر کرده، دوباره همان اطلاعات را به دولت تحویل دهند.

• وقتی مدیر می‌گوید در اتاقش به روی همه باز است، اما رسیدن به همان در نیازمند عبور از چند منشی، مسئول دفتر و هماهنگی قبلی است.

• وقتی نقد را نشانه‌ی دشمنی و تعریف را نشانه‌ی بصیرت می‌دانیم، کیفیت تصمیم‌ها قربانی کیفیت تشویق‌ها می‌شود.

• وقتی یک مشکل با تغییر نام سازمان مسئول حل‌شده اعلام می‌شود، باید امیدوار بود خود مشکل نیز تابلوها را بخواند و از کشور خارج شود.

این کنایه‌ها قرار نیست یک دولت، جناح یا کشور را هدف بگیرند. مسئله، الگویی جهانی و قدیمی است: انسان وقتی صاحب قدرت می‌شود، به سازوکارهایی نیاز دارد که او را وادار کنند واقعیت را حتی زمانی که خوشایندش نیست بشنود.

مدیریت خبر به جای مدیریت مسئله

یکی از ویژگی‌های زمانه‌ی ما، سرعت گردش خبر است. درگذشته ممکن بود مدیر ناکارآمد ماه‌ها فرصت داشته باشد تا نتیجه‌ی کارش دیده شود؛ امروز گاهی پیش از آنکه پروژه شروع شود، خبر موفقیتش منتشر شده است.

این وضعیت وسوسه ای تازه می سازد: به جای مدیریت مسئله، خبر مسئله را مدیریت کنیم. اگر کمبود وجود دارد، درباره ی جلسه ی تأمین آن خبر بدهیم؛ اگر تأخیر هست، از «بازدید میدانی برای تسریع» گزارش منتشر کنیم؛ اگر نارضایتی هست، از «نشست صمیمانه» عکس بگذاریم. همه ی این اقدامات می توانند مفید باشند، به شرط آنکه مقدمه ی حل مسئله باشند، نه جایگزین آن.

جامعه ی الاغها جایی آغاز می شود که تصویر حل مسئله از خود حل مسئله مهم تر شود.

آمار؛ حقیقتی که باید درست پرسیده شود

عددها مهم اند، اما عدد بدون زمینه می تواند گمراه کننده باشد. رشد نسبت به چه سالی؟ کاهش نسبت به کدام مبنای میانگین مربوط به چه گروهی؟ چه چیزی در آمار محاسبه نشده است؟

یکی از هنرهای قدیمی قدرت، انتخاب عددی است که داستان مطلوب را تعریف کند. هنر شهروند آگاه نیز پرسیدن درباره ی مخرج کسر است. هر آماری دروغ نیست، اما هر آماری هم تمام حقیقت نیست.

اگر یک شاخص بهتر شده و ده شاخص دیگر بدتر شده اند، انتخاب همان یک شاخص شاید از نظر ریاضی درست باشد، ولی از نظر ارتباطی می تواند تصویر ناقصی بسازد. صداقت آماری یعنی اجازه دهیم عددها حتی وقتی تعریفمان نمی کنند، حرف بزنند.

چرا این رفتارها ماندگارند؟

زیرا بسیاری از آنها در کوتاه‌مدت پاداش می‌گیرند. مدیری که مسئولیت را منتقل می‌کند ممکن است از بازخواست نجات یابد؛ سازمانی که آمار را آرایش می‌کند شاید بودجه بگیرد؛ فردی که صدای بلندتری دارد ممکن است در جلسه پیروز به نظر برسد؛ و کسی که وعده‌ی بزرگ‌تری می‌دهد شاید سریع‌تر محبوب شود.

اما هزینه‌ها معمولاً دیرتر ظاهر می‌شوند: اعتماد از بین می‌رود، کارکنان توانمند کنار می‌کشند، مردم راه‌های غیررسمی پیدا می‌کنند، مقررات بی اعتبار می‌شوند و سازمان به‌جای یادگیری، در دفاع از تصویر خود متخصص می‌شود.

جامعه‌ی الاغها دقیقاً از همین فاصله‌ی زمانی تغذیه می‌کند: لذت تصمیم امروز برای یک نفر، هزینه‌ی فردای دیگران است.

راه خروج؛ مبارزه با رفتار، نه با انسان

متن اصلی فصل با دعوت به مبارزه با اعضای جامعه‌ی الاغها پایان می‌یابد. برای نسخه‌ی جدید، بهتر است این نتیجه تغییر کند. هدف کتاب نباید «نابودی آدم‌ها» باشد؛ هدف باید شناخت و کاهش رفتارهای زیان‌آور باشد.

هیچ‌کس به‌طور کامل بیرون از این دایره نیست. همان مدیری که از بوروکراسی شکایت می‌کند ممکن است در واحد خودش مقررات غیرضروری بسازد. همان شهروندی که از رابطه بازی ناراحت است، وقتی کار خودش گیر می‌کند ممکن است دنبال آشنا بگردد. همان‌کسی که از

آمار سازی انتقاد می‌کند، در گزارش شخصی خودش بهترین عدد را انتخاب می‌کند.

بنابراین اصلاح از خود انتقادی آغاز می‌شود. سازمان سالم باید تصمیم گیرنده‌ی مشخص، شاخص نتیجه، امکان اعتراض، مسیر ساده، اطلاعات شفاف و مسئولیت روشن داشته باشد. هرچه مسئولیت مبهم‌تر باشد، امکان رشد رفتارهای مورد نقد این کتاب بیشتر می‌شود.

جمع‌بندی فصل

نشانه‌های وجودی جامعه‌ی الاغ‌ها را می‌توان در تجارت، سیاست، اداره، رسانه و حتی زندگی روزمره دید؛ اما این نشانه‌ها نه بیماری‌اند و نه سرنوشت محتوم. آن‌ها الگوهایی هستند که در محیط نامناسب تقویت می‌شوند و با شفافیت، پاسخ‌گویی و تفکر انتقادی می‌توان از قدرشان کاست.

اگر سازمانی به‌جای نتیجه، ظاهر نتیجه را تولید کند؛ اگر مدیری قدرت را بیشتر از مسئولیت دوست داشته باشد؛ اگر مقررات برای مردم سخت و برای آشنایان انعطاف‌پذیر باشد؛ اگر آمار فقط زمانی معتبر باشد که خبر خوبی بدهد؛ و اگر نقدکننده همیشه مسئله تلقی شود، نه حامل خبر مسئله، آن‌وقت طنز این کتاب دیگر چندان دور از واقعیت نخواهد بود.

و شاید تلخ‌ترین کنایه همین باشد: بسیاری از مشکلات ما کمبود آدم باهوش نیست؛ کمبود ساختاری است که آدم‌های باهوش را مجبور کند پاسخ‌گو باشند. جامعه زمانی عاقل‌تر می‌شود که برای حل مسئله، کمتر دنبال قهرمان و بیشتر دنبال قاعده‌ی درست، نهاد درست و مسئولیت روشن باشد.

پیشرفت واقعی نه با تعداد مراسم افتتاح، نه با حجم گزارش‌ها و نه با بزرگی عنوان‌ها سنجیده می‌شود. معیار ساده‌تری دارد: آیا مسئله‌ای که قرار بود حل شود، واقعاً کوچک‌تر شده است؟ اگر پاسخ روشن نباشد، شاید وقت آن رسیده باشد به‌جای چاپ گزارش تازه، خود مسئله را دوباره نگاه کنیم

فصل ششم

ردپای جامعه الاغ‌ها در ادبیات و لطایف ایران زمین



طنز ایرانی فقط برای خنداندن ساخته نشده است. بسیاری از لطیفه‌ها، حکایت‌ها و متل‌های ما شکل فشرده‌ای از نقد اجتماعی‌اند؛ نقدی که گاهی در چند سطر، کاری می‌کند که یک سخنرانی طولانی از آنجا مش عاجز است. در این روایت‌ها، شاه و وزیر، ملا و طبیب، مأمور و استاد، فقیر و ثروتمند، زرنگ و ساده‌دل همگی روی صحنه می‌آیند تا یکی از تناقض‌های همیشگی انسان را نشان دهند.

در این فصل، حکایت‌های نسخه‌ی اصلی حفظ شده‌اند، اما زبان آن‌ها یکدست‌تر و پس از هر روایت، لایه‌ی اجتماعی و کنایه‌ی امروزی آن برجسته‌تر شده است. برخی حکایت‌ها ممکن است بیش از آنکه سند تاریخی باشند، روایت‌های شفاهی و طنزآمیز باشند؛ بنابراین ارزش اصلی آن‌ها در «معنایی» است که منتقل می‌کنند، نه الزاماً در اثبات تاریخی جزئیاتشان.

ناصرالدین‌شاه و سفر فرنگ؛ وقتی تخفیف را باقیمت اشتباه می‌گیریم

در روایت مشهور کتاب، هنگام سفر ناصرالدین‌شاه به فرنگ، مدیر کارخانه ای پیشنهاد می‌کند اتومبیلی به شاه ایران هدیه دهد. شاه می‌گوید هدیه نمی‌پذیرد و قیمت را خواهد پرداخت. مدیر برای رعایت احترام، قیمت نمادین پنج قران را پیشنهاد می‌کند. شاه یک تومان می‌دهد و چون پول خرد ندارد، می‌گوید: «پس دو تا بدهید!»

طنز این حکایت بر سوءبرداشت از یک تعارف بناشده است. تخفیف نمادین به جای آنکه نشانه‌ی احترام فهمیده شود، به عنوان قیمت واقعی کالا تلقی می‌شود. در زندگی امروز نیز گاهی همین اتفاق با شکل‌های پیچیده

تر رخ می‌دهد: امتیازی موقت را حق دائمی می‌دانیم، حمایت کوتاه‌مدت را مدل اقتصادی پایدار تصور می‌کنیم و قیمت یارانه‌ای را با هزینه‌ی واقعی اشتباه می‌گیریم.

مظفرالدین‌شاه و «ناموس جمشیدبیگ»: خطر دستورهای حفظ‌شده

در حکایت کتاب، شاه به مأموری می‌گوید تفنگ برای او مانند ناموس است و باید از آن مراقبت کند. لحظاتی بعد از مأمور دیگری می‌پرسد شیئی که در دست دارد چیست و او، به‌جای گفتن «تفنگ»، با اعتمادبه‌نفس جواب می‌دهد: «ناموس جمشیدبیگ!»

این لطیفه نمونه‌ی درخشانی از «حفظ کردن بدون فهمیدن» است. جمله شنیده‌شده، اما معنا هضم نشده است. کافی است واژه‌ی درست در موقعیت نادرست تکرار شود تا اطاعت، جای فهم را بگیرد.

در روزگار ما نیز گاهی واژه‌هایی مانند «تحول»، «راهبرد»، «هوشمند سازی»، «بهره‌وری»، «عدالت >>» شفافیت» آن‌قدر تکرار می‌شوند که خود واژه از فرط استفاده خسته می‌شود. اگر از گوینده بپرسید دقیقاً چه چیزی قرار است متحول شود، ممکن است پاسخ بدهد: «همان چیزی که در سند تحول آمده است!»

پادشاه و دیوانه؛ چه کسی واقعاً آزاد است؟

در حکایت، پادشاه باشکوه فراوان به شکار می‌رود و عصر دست‌خالی بازمی‌گردد. مردی که در دیوانه‌خانه محبوس است، پس از شنیدن نتیجه رو به همراهان شاه می‌کند و می‌پرسد چگونه او را حبس کرده‌اند، اما

پادشاهی را که با این همه تشریفات رفته و هیچ شکار نیاورده، آزاد گذاشته اند.

قدرت طنز در وارونه کردن جایگاه‌هاست. کسی که «دیوانه» نامیده شده، منطقی‌ترین سؤال مجلس را می‌پرسد. این همان لحظه‌ای است که طنز، برچسب‌ها را کنار می‌زند و عملکرد را معیار قرار می‌دهد.

کنایه‌ی امروزی روشن است: گاهی یک پروژه باده‌ها خودرو، جلسه، بازدید، بنر و گزارش آغاز می‌شود و در پایان، خروجی آن از شکار همان پادشاه بیشتر نیست. با این تفاوت که این بار گزارش پایانی می‌تواند ثابت کند «بازدید با موفقیت کامل انجام شد».

خیال خام؛ وقتی بودجه‌ی خیالی را هم گران می‌بندیم

مرد تنگدستی از همسرش می‌پرسد اگر فردا یک من برنج بخرد، چقدر روغن لازم است. زن می‌گوید دو من. مرد تعجب می‌کند و زن پاسخ می‌دهد: «حالا که در خیال پلو می‌پزیم، بگذار چرب تر بخوریم!»

لطیفه ساده است، اما منطق آن در تصمیم‌گیری‌های جمعی نیز دیده می‌شود: هنوز منبع تأمین نشده، اما درباره‌ی نحوه‌ی هزینه‌کردش اختلاف داریم؛ هنوز سرمایه‌گذار نیامده، اما اتاق مدیرعامل را انتخاب کرده‌ایم؛ هنوز پروژه مجوز ندارد، اما برای افتتاحش تاریخ پیشنهاد می‌کنیم.

خیال‌پردازی برای آینده لازم است؛ مسئله زمانی آغاز می‌شود که «برنامه ریزی» را با «آرزو نویسی» اشتباه بگیریم. برنامه باید پاسخ دهد با چه منابعی، در چه زمانی، توسط چه کسی و با چه شاخصی، هرچه غیرازاین

باشد، ممکن است همان پلوی خیالی باشد؛ فقط با نمودار و سربرگ رسمی.

آب‌گوشت غاز؛ هنر تعریف موفقیت پس از شکست

جوحی می‌خواهد غازی بگیرد، غازها فرار می‌کنند. نان خشک خود را در آب فرومی‌برد و می‌گوید: «اگر به گوشتشان نرسیدم، به آب‌گوشتشان رسیدم!»

این حکایت استادانه نشان می‌دهد انسان چگونه می‌تواند پس از شکست، هدف را جابه‌جا کند تا همچنان پیروز به نظر برسد. در مدیریت امروز به این رفتار می‌توان گفت «بازتعریف پسینی شاخص موفقیت». هدف یک فروش بود؛ فروش نشد، گفتیم هدف برندینگ بود. برندینگ هم دیده نشد، گفتیم هدف کسب تجربه بود. اگر تجربه هم تلخ بود، می‌گوییم همین تلخی خودش یک دستاورد آموزشی است.

انعطاف در هدف‌گذاری بد نیست؛ اما اگر معیار موفقیت همیشه بعد از دیدن نتیجه تعریف شود، شکست عملاً از فرهنگ لغت سازمان حذف می‌شود و همراه آن، یادگیری نیز حذف خواهد شد.

درویش و اهل ده؛ قدرت ابهام

درویشی به دهی می‌رسد و می‌گوید چیزی بدهید، وگرنه با این ده همان می‌کنم که باده قبلی کردم. مردم از ترس، خواسته‌اش را می‌دهند. بعد می‌پرسند باده قبلی چه کرده بود و جواب می‌دهد: «چیزی ندادند، رهایشان کردم و به اینجا آمدم».

قدرت درویش نه در توانایی واقعی او، بلکه در ابهامی است که دیگران با ترس خود پُرش می‌کنند. تهدید مبهم گاهی از تهدید روشن مؤثرتر است، چون مخاطب بدترین سناریو را خودش می‌سازد.

در فضای اداری و اجتماعی نیز جمله‌هایی مانند «ممکن است برایتان مشکل ایجاد شود»، «صلاح نیست»، «از بالا حساس‌اند» «یا» بعداً نگویند گفتیم» گاهی بدون توضیح دقیق، نقش همان تهدید درویش را بازی می‌کنند. قدرت ابهام از جایی می‌آید که هیچ‌کس جرئت نمی‌کند پرسد: دقیقاً چه اتفاقی قرار است بیفتد؟

طبيب ظاهرین؛ تشخیص قبل از مشاهده

طبيب دست‌های سیاه بیمار را می‌بیند و نتیجه می‌گیرد مرگ نزدیک است؛ همسر بیمار توضیح می‌دهد که شوهرش رنگرز است و دست‌هایش همیشه سیاه‌اند.

این حکایت درباره‌ی یکی از خطرناک‌ترین خطاهای ذهنی است: دیدن یک نشانه و پریدن به نتیجه. تشخیص حرفه‌ای نیازمند زمینه، پرسش و بررسی است. کسی که پیش از شنیدن مسئله جواب آماده دارد، معمولاً بیشتر از آنکه مسئله را حل کند، نسخه‌ی خودش را تبلیغ می‌کند.

در روزگار داشبوردها و آمارهای لحظه‌ای، ظاهرینی حتی می‌تواند لباس علمی بپوشد. یک نمودار پایین می‌رود و فوری بحران اعلام می‌شود؛ نمودار دیگری بالا می‌رود و جشن موفقیت برگزار می‌شود. کسی کمتر می‌پرسد محور عمودی از کجا شروع شده و داده دقیقاً چه چیزی را اندازه گرفته است.

سلطان محمود و بادنجان؛ ندیم مدیر، نه ندیم حقیقت

سلطان محمود ابتدا بادنجان را می‌ستاید و ندیم نیز در وصف آن سخن می‌گوید. سلطان بعد نظرش را عوض می‌کند و بادنجان را مضر می‌خواند؛ ندیم بلافاصله مضراتش را شرح می‌دهد. وقتی سلطان تناقض را یادآوری می‌کند، ندیم می‌گوید: «من ندیم توام، نه ندیم بادنجان».

کمتر حکایتی به این کوتاهی توانسته «چاپلوسی سازمانی» را چنین دقیق توضیح دهد. در سازمان ناسالم، بعضی افراد نه برای ارائه‌ی نظر کارشناسی، بلکه برای کشف نظر رئیس و سپس تولید استدلال در تأیید آن استخدام شده‌اند.

جلسه‌ای که در آن‌همه قبل از رئیس یک نظر دارند و بعد از صحبت رئیس همان نظر رئیس را دارند، جلسه‌ی کارشناسی نیست؛ مسابقه‌ی تنظیم قطب‌نماست.

در چنین فضایی، خبر خوب با آسانسور بالا می‌رود و خبر بد از پله هم اجازه‌ی ورود ندارد. مدیر نیز به تدریج قربانی همان تعریف‌هایی می‌شود که دوست داشته بشنود.

مرد ایرانی و دخترش؛ انتقام به جای حل مسئله

در روایت اصلی، دختر از خشونت همسرش شکایت می‌کند و پدر، به جای حمایت و حل مسئله، خود دختر را می‌زند تا پیامی متقابل برای داماد بفرستد. خشونت خانوادگی موضوعی جدی است و در نسخه‌ی چاپی بهتر است خنده متوجه منطق معیوب شخصیت باشد، نه خودِ خشونت.

منطق حکایت این است: چون دیگری کار نادرستی کرده، من نیز همان کار را انجام می‌دهم و نامش را عدالت می‌گذارم. این همان «تقارن انتقامی» است؛ رفتاری که اختلاف را حل نمی‌کند، فقط تعداد خطاها را دو برابر می‌کند.

من که حمید نیستم؛ پیروزی خیالی وسط شکست واقعی

مردی زیر مشتش و لگد است، اما چون ضارب او را اشتباهاً حمید صدا می‌زند، مانع کمک دیگران می‌شود و با خود می‌اندیشد که طرف مقابل را فریب داده است: «بگذار بزند؛ من که حمید نیستم!»

این حکایت یکی از بهترین تصویرهای «خودفریبی برای حفظ غرور» است. انسان گاهی زیان واقعی را تحمل می‌کند تا بتواند در ذهن خودش برنده بماند.

در اقتصاد، مدیریت و زندگی نیز ممکن است هزینه‌ی بزرگی بدهیم اما چون در یک جزئیات حق با ما بوده، احساس پیروزی کنیم. قرارداد زیان ده است، ولی می‌گوییم «حداقل طرف مقابل نفهمید چقدر ناراحتیم». پروژه شکست خورده، اما افتخار می‌کنیم که لوگوی ما از رقیب زیباتر بود.

فتحعلی‌شاه و فتحعلی‌خان صبا؛ هزینه‌ی نقد صادقانه

در روایت کتاب، فتحعلی‌شاه شعری می‌سراید و از فتحعلی‌خان صبا می‌خواهد آن را اصلاح کند. صبا شعرها را ضعیف می‌یابد و تغییر می‌دهد؛ شاه خشمگین می‌شود و او را به طویل‌ه می‌فرستد. مدتی بعد دوباره شعر می‌گوید و از صبا می‌خواهد «درست انتقاد کند». صبا کاغذ را در جیب

می‌گذارد و راه می‌افتد. شاه می‌پرسد کجا؟ و او پاسخ می‌دهد: «قربان، به طولیله!»

این حکایت، تاریخچه‌ی کوتاه بسیاری از نظام‌های بازخورد است. مدیر می‌گوید «آزادانه نظر بدهید»، اما کارکنان ابتدا بررسی می‌کنند آخرین کسی که آزادانه نظر داده اکنون در کدام واحد خدمت می‌کند.

نقدپذیری با نصب صندوق پیشنهادها ایجاد نمی‌شود. کارکنان رفتار سازمان با منتقد قبلی را می‌بینند. اگر هزینه‌ی گفتن حقیقت بالا باشد، سکوت تبدیل به مهارت شغلی می‌شود.

از خر، خرتر؛ خدمت اضافی بی‌فایده

از خری می‌پرسند چه کسی از تو خرتر است؟ می‌گوید کسی که هنگام آب دادن برایم سوت می‌زند؛ اگر تشنه باشم خودم آب می‌خورم و اگر نباشم سوت او کمکی نمی‌کند.

این لطیفه درباره‌ی فعالیت‌هایی است که ظاهر خدمت دارند، اما هیچ ارزش‌افزوده‌ای ایجاد نمی‌کنند. گاهی سازمان‌ها فرایندی به کار اضافه می‌کنند و سپس برای انجام همان فرایند نیروی انسانی، بودجه و سامانه می‌خواهند.

شمارش هواپیما؛ وقتی هر دو طرف فکر می‌کنند دیگری را فریب داده اند

شیادی خود را مأمور معرفی می‌کند و از مرد ساده‌دل بابت شمارش هواپیماها جریمه می‌گیرد. مرد بعداً با رضایت می‌گوید خودش هم شاید را فریب داده، چون به جای ۲۵۰ هواپیما گفته فقط ۲۵ تا شمرده است. زیبایی تلخ حکایت در این است که قربانی، زیان خود را نمی‌بیند؛ فقط به بخشی از اطلاعات که پنهان کرده افتخار می‌کند. این همان جایی است که «زرنگ‌بازی» جای محاسبه‌ی سود و زیان را می‌گیرد. گاهی در معامله‌ای ضرر می‌کنیم اما چون تصور می‌کنیم طرف مقابل را در یک‌بند کوچک فریب داده‌ایم، احساس رضایت داریم. اقتصاد شخصی و سازمانی با احساس زرنگی اداره نمی‌شود؛ با محاسبه‌ی نتیجه اداره می‌شود.

ملانصرالدین و خرش؛ مسئولیت‌پذیری اشتباه

ملا سوار الاغ است اما کیسه را روی دوش خودش حمل می‌کند و می‌گوید حیوان بیچاره همین‌که مرا می‌برد کافی است. طنز ماجرا روشن است: وزن کیسه چه روی دوش ملا باشد و چه روی پالان، درنهایت الاغ هر دو را حمل می‌کند. این حکایت درباره‌ی تصمیم‌هایی است که ظاهر اخلاقی دارند، اما اثر واقعی ندارند. نیت خوب بدون فهم سازوکار می‌تواند فقط شکل بار را عوض کند، نه مقدار آن را. در مدیریت نیز گاهی برای «کاهش فشار» یک واحد، کار را از ستون بودجه‌ی آن واحد خارج می‌کنیم و به واحد دیگری می‌دهیم؛ سپس با

رضایت اعلام می‌کنیم فشار کم شد، درحالی‌که بار همچنان روی همان سازمان است.

ملا و شیرفروش؛ واحد اندازه‌گیری دلخواه

ملا ظرفی می‌برد که یک من شیر گاو در آنجا نمی‌شود. وقتی فروشنده این را می‌گوید، پاسخ می‌دهد: «پس یک من شیر گوسفند بریز!» این لطیفه از اشتباه میان «نوع» و «مقدار» استفاده می‌کند. در فضای حرفه‌ای نیز گاهی شاخص‌ها چنین رفتاری پیدا می‌کنند: وقتی یک معیار به نفع ما نیست، به جای اصلاح عملکرد، معیار را عوض می‌کنیم.

ملا و درشکه‌چی؛ بهینه‌سازی یک جزء و خراب کردن کل

درشکه‌چی می‌گوید کرایه‌ی خود ملا دو تومان است اما بارهایش را مجانی می‌برد. ملا نتیجه می‌گیرد بارها را با درشکه بفرستد و خودش پیاده برود.

این حکایت نمونه‌ی کلاسیک «بهینه‌سازی موضعی» است. تصمیم در یک بخش ارزان‌تر به نظر می‌رسد، اما هدف کل سیستم فراموش می‌شود. بسیاری از صرفه‌جویی‌های بد همین‌گونه‌اند: برای کم کردن هزینه‌ی کوچک، زمان، کیفیت یا فرصت بزرگی از دست می‌رود.

ملا و زنش؛ زرنگی‌ای که سرمایه را می‌خورد

زن ملا برای گرفتن شیر بیشتر، دستبند طلایش را روی کفهی ترازو می‌گذارد و از ترس لو رفتن، آن را جا می‌گذارد. ملا نیز تعریف می‌کند که

الاغ خودش را در بازار با هشتاد دینار از دلال خریده است. هر دو احساس می‌کنند زرنگی کرده‌اند.

این حکایت آینه‌ی رفتارهایی است که سود کوچک را می‌بینند و هزینه‌ی اصلی را فراموش می‌کنند. تخفیف می‌گیریم اما چیزی می‌خریم که نیاز نداریم؛ برای فرار از یک هزینه، چند برابر آن زمان صرف می‌کنیم؛ یا برای گرفتن یک امتیاز کوتاه‌مدت، اعتبار بلندمدت را خرج می‌کنیم.

خلیفه و مدعی خدایی؛ منطق بسته

وقتی به مدعی خدایی می‌گویند سال گذشته کسی ادعای پیامبری کرد و کشته شد، پاسخ می‌دهد: «خوب کردند؛ من او را نفرستاده بودم!» طنز این حکایت بر «منطق ابطال‌ناپذیر» استوار است. هر شاهد مخالف به‌گونه‌ای تفسیر می‌شود که خود ادعا را تقویت کند. در چنین ذهنیتی هیچ اطلاعاتی نمی‌تواند باور اولیه را تغییر دهد.

خر گمشده؛ خوش‌بینی خلاق

مردی خرش را گم کرده و خدا را شکر می‌کند. وقتی علت را می‌پرسند، می‌گوید خوشحالم سوارش نبودم، وگرنه خودم هم گم‌شده بودم. این حکایت می‌تواند هم درباره‌ی خوش‌بینی باشد و هم درباره‌ی توجیه. توانایی دیدن جنبه‌ی مثبت اتفاق‌ها ارزشمند است؛ اما اگر خوش‌بینی مانع یافتن خر گمشده شود، دیگر مهارت روانی نیست، فرار از مسئله است.

هوش مأمور سرشماری؛ فرم مهم‌تر از مشاهده

مأمور سرشماری مرد را همراه همسر و فرزندانش می‌بیند، اما طبق فرم می‌پرسد: «آیا متأهل هستید؟ آیا اولاد دارید؟» فرم برای استاندارد کردن اطلاعات ضروری است، اما اگر کاربر فرم اجازه نداشته باشد آنچه جلوی چشمش است ببیند، فرایند بر عقل غلبه کرده است. این حکایت نسخه‌ی سنتی همان تجربه‌ای است که امروز سامانه می‌گوید «اطلاعات شما در سیستم موجود است» و در صفحه‌ی بعد از شما می‌خواهد همان اطلاعات را دوباره وارد کنید.

استحمام تهرانی؛ حسابداری ناقص

مردی برای حمام ارزان‌تر از تهران به قم می‌رود و هزینه‌ی رفت‌وآمد را بی‌ربط به قیمت حمام می‌داند. او یک هزینه را به‌دقت می‌بیند و هزینه‌های وابسته را از محاسبه حذف می‌کند. این منطق در تصمیم‌های اقتصادی فراوان است. خرید ارزان بدون محاسبه‌ی تعمیر، حمل، زمان، استهلاک و کیفیت می‌تواند گران‌ترین انتخاب باشد.

ما که نباید به خاطر او بیکار بایستیم؛ کار کردن بدون تولید نتیجه

سه نفر مأمورند زمین را بکنند، لوله بگذارند و دوباره پر کنند. نفر دو غایب است، اما نفر یک می‌کند و نفر سه بلافاصله پر می‌کند؛ چون معتقدند نباید به خاطر غیبت همکارشان بیکار بمانند.

این شاید یکی از کامل‌ترین لطیفه‌های مدیریتی فصل باشد. هر فرد وظیفه‌ی خودش را انجام داده، اما سیستم هیچ خروجی مفیدی تولید نکرده است. گزارش عملکرد هر دو کارمند احتمالاً عالی است: یکی تعداد متر حفاری را ثبت کرده و دیگری تعداد متر خاکریزی را. فقط لوله‌ای وجود ندارد.

در سازمان‌های شاخص زده، این خطر واقعی است. اگر هر واحد فقط عدد خودش را بهینه کند، ممکن است همه موفق باشند و سازمان شکست بخورد.

حواس جمع استاد دانشگاه؛ دانستن جزئیات و فراموش کردن مقصد

استاد بلیت قطار را گم می‌کند. مأمور می‌گوید می‌داند او بلیت داشته و نگران نباشد. استاد پاسخ می‌دهد مشکلش اثبات داشتن بلیت نیست؛ می‌خواهد از روی آن بفهمد مقصدش کجاست.

دانش تخصصی می‌تواند بسیار عمیق باشد و درعین حال فرد در مسئله‌ای ساده دچار حواس‌پرتی شود. طنز این حکایت نه ضد دانشگاه است و نه ضد استاد؛ یادآور محدودیت طبیعی انسان است.

در سطح سازمانی، خطر زمانی رخ می‌دهد که همه درباره‌ی روش، فرایند، استاندارد و شاخص متخصص باشند اما کسی نپرسد مقصد چیست. سازمانی که مقصد را فراموش کند، حتی اگر بلیت درجه‌یک داشته باشد، ممکن است بسیار منظم به‌جای اشتباه برسد.

نایب الحکومه‌ی جوشقان؛ تورم عنوان

نایب الحکومه برای معرفی خود رشته‌ای طولانی از القاب و عناوین می‌گوید. کاروانسرا دار تصور می‌کند گروه بزرگی پشت در است و می‌گوید برای این‌همه جمعیت جانداریم.

طنز این حکایت علیه «تورم عنوان» است؛ زمانی که جایگاه فرد با طول عنوان سنجیده می‌شود. هرچه خروجی کمتر، گاهی عنوان مفصل‌تر. اگر روزی روی کارت ویزیت برای شرح سمت یک نفر به پشت کارت نیاز شد، شاید بهتر باشد پیش از چاپ کارت، شرح وظایف را بررسی کنیم.

چند لطیفه‌ی تازه با همان روح ایرانی

برای افزایش عمق فصل، می‌توان از همان منطق لطایف قدیمی چند موقعیت امروزی ساخت؛ نه به‌عنوان حکایت تاریخی، بلکه به‌عنوان طنز تألیفی این کتاب.

سامانه‌ی هوشمند

مراجعه‌کننده گفت: «سامانه خطا می‌دهد.» کارمند گفت: «حضور نمی‌شود؛ باید از سامانه اقدام کنید.» گفت: «برای همین حضوری آمده‌ام که سامانه کار نمی‌کند.» کارمند با آرامش گفت: «پس وقتی سامانه درست شد، از سامانه اعلام کنید که سامانه خراب بوده است!»

جلسه‌ی کاهش جلسات

مدیر اعلام کرد برای افزایش بهره‌وری، تعداد جلسات باید نصف شود . معاون پرسید چگونه؟ مدیر گفت: «یک کارگروه تشکیل دهید، سه جلسه کارشناسی بگذارید و تا هفته‌ی آینده شیوه‌نامه‌ی کاهش جلسات را برای تصویب به جلسه‌ی مدیران بیاورید.»

مدیر شفاف

مدیر گفت: «در مجموعه‌ی ما همه‌چیز شفاف است.» کارمند پرسید: «پس گزارش هزینه‌ها را منتشر کنیم؟» مدیر گفت: «شفافیت خوب است، اما نه تا این حد که همه‌چیز معلوم شود!»

پروژه‌ی نوددرصدی

از مدیر پروژه پرسیدند چرا طرحی که سه سال است نود درصد پیشرفت دارد تمام نمی‌شود؟ گفت: «چون ما هر سال همان نود درصد را باکیفیت بیشتری تکمیل می‌کنیم!»

کارشناس مستقل

رئیس پرسید: «نظر کارشناسی مستقل شما چیست؟» کارشناس گفت: «نظر شما چیست قربان تا بدانم استقلالم را در چه جهتی تنظیم کنم؟»

آمار رضایت

مدیر گفت: «طبق نظرسنجی، ۹۸ درصد مردم راضی‌اند.» پرسیدند دو درصد ناراضی چه کسانی‌اند؟ گفت: «همان‌هایی که اجازه دادیم در نظرسنجی شرکت کنند.»

جمع‌بندی فصل

لطیفه‌های ایرانی به ما یادآوری می‌کنند که حماقت همیشه با چهره‌ای خشن و آشکار وارد نمی‌شود. گاهی لباس زرنگی می‌پوشد، گاهی عنوان کارشناسی، گاهی مقام، گاهی فرم اداری و گاهی حتی نیت خیر. ناصرالدین‌شاه حکایت قیمت را اشتباه می‌فهمد؛ ندیم سلطان حقیقت را با رضایت رئیس عوض می‌کند؛ فتحعلی‌خان صبا هزینه‌ی نقد را می‌بیند؛ ملا بار را جابه‌جا می‌کند و تصور می‌کند سبک‌تر شده؛ مأمور سرشماری فرم را بیش از چشم خودش باور دارد؛ و دو کارگر با جدیت کامل کاری می‌کنند که هیچ نتیجه‌ای ندارد. این شخصیت‌ها اگرچه متعلق به حکایت‌اند، رفتارهایشان هنوز برای ما آشناست.

طنز خوب انگشتش را به‌سوی «دیگری» نمی‌گیرد؛ آینه را مقابل همه می‌گذارد. اگر هنگام خواندن این حکایت‌ها فقط یاد مدیر، همکار، مسئول یا همسایه‌ای افتادیم و هیچ‌جا خودمان را ندیدیم، شاید مهم‌ترین لطیفه‌ی فصل هنوز نوشته‌نشده باشد.

جامعه‌ای که بتواند به تناقض‌های خودش بخندد، یک‌قدم به اصلاح نزدیک‌تر است؛ به‌شرط آنکه خنده پایان‌ماجرأ نباشد. خنده باید سؤال

بسازد: چرا این رفتار تکرار می‌شود؟ چه ساختاری به آن پاداش می‌دهد؟ و من، در مقیاس کوچک خودم، کجای همین داستان ایستاده‌ام؟

شاید فرق جامعه‌ی عاقل با جامعه‌ی الاغها در این نباشد که اولی هیچ وقت اشتباه نمی‌کند. تفاوت در این است که جامعه‌ی عاقل بعد از دیدن اشتباه، آن را به «دست‌آورد» «>» تجربه‌ی موفق «>» فازمایشی «>یا» شرایط خاص «> تغییر نام نمی‌دهد؛ قبولش می‌کند، از آن یاد می‌گیرد و مسیرش را عوض می‌کند.

راہکارها و امید؛ چگونه جامعه الاغها را تغییر دهیم؟

تغییر ممکن است؟
اگر بخواهیم.

آموزش و آگاهی



تفکر نقاد و پرسشگری



مسئولیت پذیری جمعی



عدالت و شفافیت



فرهنگ و اخلاق



تلاش و جستجو

راهنمای
تغییر بعد
جامعه‌الانگ

یادداشت‌ها

آٹاھی .

تغيير

اخلاق عمومی

مذہبیت جامعہ

عاشقانه‌ی تغییر

1999, 2000, 2001, 2002, 2003, 2004, 2005, 2006, 2007, 2008, 2009, 2010, 2011, 2012, 2013, 2014, 2015, 2016, 2017, 2018, 2019, 2020, 2021, 2022, 2023, 2024, 2025, 2026, 2027, 2028, 2029, 2030, 2031, 2032, 2033, 2034, 2035, 2036, 2037, 2038, 2039, 2040, 2041, 2042, 2043, 2044, 2045, 2046, 2047, 2048, 2049, 2050, 2051, 2052, 2053, 2054, 2055, 2056, 2057, 2058, 2059, 2060, 2061, 2062, 2063, 2064, 2065, 2066, 2067, 2068, 2069, 2070, 2071, 2072, 2073, 2074, 2075, 2076, 2077, 2078, 2079, 2080, 2081, 2082, 2083, 2084, 2085, 2086, 2087, 2088, 2089, 2090, 2091, 2092, 2093, 2094, 2095, 2096, 2097, 2098, 2099, 2100, 2101, 2102, 2103, 2104, 2105, 2106, 2107, 2108, 2109, 2110, 2111, 2112, 2113, 2114, 2115, 2116, 2117, 2118, 2119, 2120, 2121, 2122, 2123, 2124, 2125, 2126, 2127, 2128, 2129, 2130, 2131, 2132, 2133, 2134, 2135, 2136, 2137, 2138, 2139, 2140, 2141, 2142, 2143, 2144, 2145, 2146, 2147, 2148, 2149, 2150, 2151, 2152, 2153, 2154, 2155, 2156, 2157, 2158, 2159, 2160, 2161, 2162, 2163, 2164, 2165, 2166, 2167, 2168, 2169, 2170, 2171, 2172, 2173, 2174, 2175, 2176, 2177, 2178, 2179, 2180, 2181, 2182, 2183, 2184, 2185, 2186, 2187, 2188, 2189, 2190, 2191, 2192, 2193, 2194, 2195, 2196, 2197, 2198, 2199, 2200, 2201, 2202, 2203, 2204, 2205, 2206, 2207, 2208, 2209, 2210, 2211, 2212, 2213, 2214, 2215, 2216, 2217, 2218, 2219, 2220, 2221, 2222, 2223, 2224, 2225, 2226, 2227, 2228, 2229, 2230, 2231, 2232, 2233, 2234, 2235, 2236, 2237, 2238, 2239, 2240, 2241, 2242, 2243, 2244, 2245, 2246, 2247, 2248, 2249, 2250, 2251, 2252, 2253, 2254, 2255, 2256, 2257, 2258, 2259, 2260, 2261, 2262, 2263, 2264, 2265, 2266, 2267, 2268, 2269, 2270, 2271, 2272, 2273, 2274, 2275, 2276, 2277, 2278, 2279, 2280, 2281, 2282, 2283, 2284, 2285, 2286, 2287, 2288, 2289, 2290, 2291, 2292, 2293, 2294, 2295, 2296, 2297, 2298, 2299, 2300, 2301, 2302, 2303, 2304, 2305, 2306, 2307, 2308, 2309, 2310, 2311, 2312, 2313, 2314, 2315, 2316, 2317, 2318, 2319, 2320, 2321, 2322, 2323, 2324, 2325, 2326, 2327, 2328, 2329, 2330, 2331, 2332, 2333, 2334, 2335, 2336, 2337, 2338, 2339, 2340, 2341, 2342, 2343, 2344, 2345, 2346, 2347, 2348, 2349, 2350, 2351, 2352, 2353, 2354, 2355, 2356, 2357, 2358, 2359, 2360, 2361, 2362, 2363, 2364, 2365, 2366, 2367, 2368, 2369, 2370, 2371, 2372, 2373, 2374, 2375, 2376, 2377, 2378, 2379, 2380, 2381, 2382, 2383, 2384, 2385, 2386, 2387, 2388, 2389, 2390, 2391, 2392, 2393, 2394, 2395, 2396, 2397, 2398, 2399, 2400, 2401, 2402, 2403, 2404, 2405, 2406, 2407, 2408, 2409, 2410, 2411, 2412, 2413, 2414, 2415, 2416, 2417, 2418, 2419, 2420, 2421, 2422, 2423, 2424, 2425, 2426, 2427, 2428, 2429, 2430, 2431, 2432, 2433, 2434, 2435, 2436, 2437, 2438, 2439, 2440, 2441, 2442, 2443, 2444, 2445, 2446, 2447, 2448, 2449, 2450, 2451, 2452, 2453, 2454, 2455, 2456, 2457, 2458, 2459, 2460, 2461, 2462, 2463, 2464, 2465, 2466, 2467, 2468, 2469, 2470, 2471, 2472, 2473, 2474, 2475, 2476, 2477, 2478, 2479, 2480, 2481, 2482, 2483, 2484, 2485, 2486, 2487, 2488, 2489, 2490, 2491, 2492, 2493, 2494, 2495, 2496, 2497, 2498, 2499, 2500, 2501, 2502, 2503, 2504, 2505, 2506, 2507, 2508, 2509, 2510, 2511, 2512, 2513, 2514, 2515, 2516, 2517, 2518, 2519, 2520, 2521, 2522, 2523, 2524, 2525, 2526, 2527, 2528, 2529, 2530, 2531, 2532, 2533, 2534, 2535, 2536, 2537, 2538, 2539, 2540, 2541, 2542, 2543, 2544, 2545, 2546, 2547, 2548, 2549, 2550, 2551, 2552, 2553, 2554, 2555, 2556, 2557, 2558, 2559, 2560, 2561, 2562, 2563, 2564, 2565, 2566, 2567, 2568, 2569, 2570, 2571, 2572, 2573, 2574, 2575, 2576, 2577, 2578, 2579, 2580, 2581, 2582, 2583, 2584, 2585, 2586, 2587, 2588, 2589, 2590, 2591, 2592, 2593, 2594, 2595, 2596, 2597, 2598, 2599, 2600, 2601, 2602, 2603, 2604, 2605, 2606, 2607, 2608, 2609, 2610, 2611, 2612, 2613, 2614, 2615, 2616, 2617, 2618, 2619, 2620, 2621, 2622, 2623, 2624, 2625, 2626, 2627, 2628, 2629, 2630, 2631, 2632, 2633, 2634, 2635, 2636, 2637, 2638, 2639, 2640, 2641, 2642, 2643, 2644, 2645, 2646, 2647, 2648, 2649, 2650, 2651, 2652, 2653, 2654, 2655, 2656, 2657, 2658, 2659, 2660, 2661, 2662, 2663, 2664, 2665, 2666, 2667, 2668, 2669, 2670, 2671, 2672, 2673, 2674, 2675, 2676, 2677, 2678, 2679, 2680, 26

برنامه اقدام

✓ التزام
✓ بادگیری

تفصیل

ما می
منوانیم

اگر قرار باشد «جامعه ی الاغها» برای بقای خود فقط یک نهاد را انتخاب کند، شاید نظام آموزشی یکی از گزینه‌های جذاب باشد؛ نه به این دلیل که مدرسه و دانشگاه ذاتاً مسئله‌سازند، بلکه چون هر جامعه‌ای می‌تواند از آموزش برای ساختن انسان پرسشگر استفاده کند یا برعکس، سال‌ها او را به نشستن، حفظ کردن، تکرار کردن و منتظر دستور ماندن عادت دهد. طنز تلخ آنجاست که هر دو مدل ممکن است در پایان یک مدرک شبیه هم صادر کنند.

در نسخه‌ی اولیه‌ی این فصل، بی‌علاقگی دانش‌آموز، ضعف مدیریت آموزشی، پایین آمدن استانداردها، مدرک‌گرایی و فاصله‌ی آموزش با عمل نقد شده بود. در این بازنویسی، همان محور حفظ‌شده اما دامن‌هی بحث گسترده‌تر است: از مدرسه و دانشگاه تا آموزش در جوامع ثروتمند، مناطق نفت‌خیز، کشورهای صنعتی، جوامع مدعی آزادی علمی و نظام‌هایی که با ساختمان‌های براق می‌کوشند فاصله‌ی خود با کیفیت واقعی را پنهان کنند.

در این فصل عمداً نام هیچ کشور مشخصی نمی‌آید. موضوع ما پرچم‌ها نیستند؛ رفتارها هستند. جامعه‌ی الاغ‌ها گذرنامه ندارد. ممکن است در یک پایتخت ثروتمند با کت‌وشلوار گران ظاهر شود، در شهری صنعتی پشت میز دانشگاه بنشیند، در منطقه‌ای نفت‌خیز از آینده‌ی دانش‌بنیان سخن بگوید یا در کشوری که خود را مهد آزادی می‌داند، از شنیدن یک نظر مخالف عصبانی شود. الاغ استعاری این کتاب، خوشبختانه یا متأسفانه، موجودی کاملاً بین‌المللی است.

مدرسه؛ کارخانه‌ی انسان یا کارخانه‌ی کارنامه؟

مدرسه قرار است توانایی فکر کردن، خواندن، نوشتن، گفت‌وگو، حل مسئله، همکاری و مسئولیت‌پذیری را پرورش دهد؛ اما کافی است نظام ارزیابی به‌درستی طراحی نشود تا همه‌ی این اهداف بلند به یک عدد در گوشه‌ی کارنامه تقلیل پیدا کنند. از آن لحظه، دانش‌آموز، خانواده، معلم و مدرسه همگی وارد مسابقه‌ای می‌شوند که ممکن است برنده‌ی آن کسی باشد که بهتر نمره تولید می‌کند، نه کسی که بهتر یاد می‌گیرد.

دانش‌آموز خیلی زود قواعد بازی را می‌فهمد. سؤال طلایی او این است : «این در امتحان می‌آید؟» اگر پاسخ منفی باشد، مطلب موردنظر از نظر او رسماً از قلمرو دانش بشری خارج می‌شود. شاید نیوتن، سعدی، منطق، اقتصاد، تاریخ و حتی مهارت زندگی مهم باشند، اما اگر سؤال چهارگزینه‌ای از آن‌ها طرح نشود، فعلاً ضرورتی برای ورودشان به حافظه وجود ندارد. جامعه‌ی الاغ‌ها عاشق این مدل است؛ چون یادگیری واقعی سخت، زمان‌بر و قابل پیش‌بینی نیست، ولی نمره را می‌توان در جدول گذاشت، میانگین گرفت، نمودار کشید و در جلسه ارائه کرد. نمودار همیشه آرام‌تر از دانش‌آموز سؤال می‌پرسد.

حفظ کن، پس بده، فراموش کن

یکی از قدیمی‌ترین فناوری‌های آموزشی جهان هنوز بسیار پرکاربرد است : مطالب را در حافظه‌ی کوتاه‌مدت دانش‌آموز بارگذاری کنید، در روز امتحان فایل را استخراج کنید و پس از اعلام نمره اجازه دهید سیستم به تنظیمات کارخانه برگردد.

اگر دانش‌آموز فرمولی را حفظ کند اما نداند کجا به کار می‌آید، اگر تاریخی را بداند اما رابطه‌ی علت و معلولی رویدادها را نفهمد، یا اگر تعریف «تفکر انتقادی» را کلمه به کلمه بنویسد ولی نتواند یک ادعای ضعیف را تشخیص دهد، آموزش به نمایش دانستن تبدیل شده است. طنز جامعه‌ی الاغ‌ها این است که گاهی فردی با معدل بسیار بالا فارغ التحصیل می‌شود و اولین بار که مسئله‌ای خارج از جزوه می‌بیند، با نگرانی می‌پرسد: «استاد، منبع این سؤال کدام صفحه است؟»

معلم؛ قهرمان روی پوستر، مجری در بخشنامه

در سخنرانی‌ها، معلم «معمار آینده» است؛ اما در بعضی ساختارها همین معمار برای جابه‌جا کردن یک آجر آموزشی باید از چند سطح اداری اجازه بگیرد. از او خلاقیت می‌خواهند، اما برنامه‌ی دقیقه‌به‌دقیقه می‌دهند؛ از او انتظار پرورش تفکر مستقل دارند، اما خود او در تصمیم‌های حرفه‌ای استقلال محدودی دارد.

این تناقض مخصوص منطقه‌ای خاص نیست. در برخی نظام‌های ثروتمند، معلم زیر فشار آزمون‌های استاندارد و شاخص‌های عملکرد است؛ در بعضی مناطق دیگر زیر بار بخشنامه و کمبود امکانات؛ و در برخی نظام‌های پرزرق‌وبرق، ابزار هوشمند در کلاس وجود دارد اما فرصت کافی برای آموزش عمیق نه.

جامعه‌ی الاغ‌ها به معلم احترام نمادین فراوان می‌گذارد؛ احترام عملی کمی گران‌تر است. برای احترام عملی باید آموزش حرفه‌ای، اختیار، ارزیابی منصفانه، امنیت شغلی معقول و امکان رشد فراهم کرد. گل و بنر هزینه‌ی کمتری دارد.

کارگروه نجات آموزش

وقتی کیفیت آموزش پایین می‌آید، جامعه‌ی الاغ‌ها دست روی دست نمی‌گذارد؛ فوراً جلسه تشکیل می‌دهد. ابتدا «کمیته‌ی بررسی علل افت کیفیت» ایجاد می‌شود. کمیته پس از چند ماه نتیجه می‌گیرد موضوع پیچیده است و پیشنهاد تشکیل «کارگروه تخصصی راهکارهای ارتقای کیفیت» را می‌دهد. کارگروه نیز برای هماهنگی دستگاه‌ها «شورای راهبری» می‌خواهد. درنهایت، آن‌قدر ساختار برای حل مشکل ساخته می‌شود که خود ساختار جدید به یکی از مشکلات تبدیل می‌شود.

سال بعد گزارش می‌دهند که تعداد جلسات نسبت به سال قبل ۴۳ درصد افزایش یافته است؛ پس مشخص می‌شود مسئله با جدیت بیشتری دنبال شده. اینکه کیفیت آموزش چه شده، موضوع گزارش فاز دو است.

تحول آموزشی؛ تغییر تابلو یا تغییر کلاس؟

واژه‌ی «تحول» جذاب است. تحول سند می‌خواهد، لوگو می‌خواهد، نشست می‌خواهد و گاهی مراسم رونمایی؛ اما تحول واقعی ممکن است بسیار کم زرق و برق‌تر باشد. معلم بهتر آموزش ببیند، کلاس خلوت‌تر شود، محتوای اضافی حذف شود، دانش‌آموز بیشتر تمرین کند و ارزیابی از حفظیات به فهم نزدیک شود.

جامعه‌ی الاغ‌ها نسخه‌ی نمایشی تحول را بیشتر دوست دارد، چون قابل عکس گرفتن است. تغییر واقعی ممکن است سال‌ها طول بکشد و در قاب افتتاحیه جا نشود.

فناوری؛ تخته‌سیاه با وای فای

تبلت، تخته‌ی هوشمند، سامانه‌ی آموزشی، کلاس مجازی و ابزارهای هوش مصنوعی می‌توانند آموزش را متحول کنند؛ به‌شرط آنکه مسئله‌ای واقعی را حل کنند. اگر همان سخنرانی خسته‌کننده‌ی چهل‌ساله را این بار روی نمایشگر ۴K پخش‌کنیم، فناوری وارد کلاس شده، اما آموزش لزوماً نه.

در جامعه‌ی الاغها، خرید ابزار گاهی از آموزش استفاده از ابزار مهم‌تر می‌شود. دستگاه‌ها تحویل داده می‌شوند، عکس گرفته می‌شود، خبر منتشر می‌شود و چند ماه بعد مشخص می‌شود رمز سامانه دست کسی است که منتقل‌شده یا تجهیزاتی که «نسل آینده» را می‌ساختند در انبار منتظر آینده مانده‌اند.

هوش مصنوعی نیز همین دوگانگی را دارد. می‌تواند مربی شخصی، ابزار تمرین و دستیار پژوهش باشد؛ یا می‌تواند تبدیل شود به دستگاهی که دانشجو سؤال را نمی‌خواند، ماشین جواب را می‌نویسد و استاد هم با ماشین دیگری جواب را تصحیح می‌کند. در این حالت، آموزش به مرحله‌ی تاریخی می‌رسد که انسان‌ها فقط برای پرداخت شهریه حضور دارند.

دانشگاه و صنعت مدرک

دانشگاه باید محل تولید دانش، تربیت ذهن و در بسیاری از رشته‌ها آماده‌سازی برای فعالیت حرفه‌ای باشد؛ اما وقتی مدرک به کالای منزلتی تبدیل شود، انگیزه‌ها تغییر می‌کنند. دانشجو ممکن است بیش از یادگیری به عبور از واحدها فکر کند، دانشگاه به افزایش ورودی و فارغ‌التحصیل

علاقه‌مند شود و بازار کار نیز مدرک بالاتری برای همان شغلی بخواهد که پیش‌تر بامهارت کمتر رسمی انجام می‌شد.

نتیجه پدیده‌ای است که می‌توان آن را «تورم مدرک» نامید: تعداد مدارک بالا می‌رود اما ارزش تمایز بخش آن‌ها کاهش می‌یابد. سپس برای تمایز، مدرک بالاتری لازم می‌شود. مسابقه ادامه پیدا می‌کند تا روزی برای پاسخ دادن تلفن، مدرک مدیریت ارتباطات سازمانی با گرایش پاسخ‌گویی تلفنی لازم شود.

جامعه‌ی الاغ‌ها عاشق عنوان است. مهارت را باید در عمل نشان داد، ولی عنوان را می‌توان روی کارت چاپ کرد.

دانشگاه‌های پرزرق و برق؛ برج علمی یا دکور توسعه؟

در برخی مناطق ثروتمند جهان، سرمایه‌گذاری عظیمی برای ساخت دانشگاه، شهر علمی، آزمایشگاه و پردیس بین‌المللی انجام شده است. این سرمایه‌گذاری می‌تواند بسیار ارزشمند باشد؛ اما ساختمان علمی به‌تنهایی فرهنگ علمی نمی‌سازد.

می‌توان استاد بین‌المللی دعوت کرد، آزمایشگاه وارد کرد، کتابخانه‌ی باشکوه ساخت و نام‌های معتبر را روی تابلو نشان داد؛ اما پرسشگری، استقلال علمی، تحمل نقد، اخلاق پژوهش و شایسته‌سالاری در کانتینر حمل نمی‌شوند.

اگر دانشجو در ساختمانی که معماری‌اش متعلق به قرن بیست و یک است هنوز برای پرسیدن سؤال دشوار به اطراف نگاه کند، بخشی از دانشگاه در قرن دیگری مانده است.

جامعه‌ی الاغ‌ها گاهی تصور می‌کند توسعه را می‌توان خرید .ساختمان را می‌شود خرید؛ اکوسیستم علمی را باید ساخت.

ثروت زیرزمین، دانش روی کاغذ

در مناطق برخوردار از منابع طبیعی، آموزش می‌تواند مهم‌ترین ابزار تبدیل ثروت موقت به سرمایه‌ی پایدار باشد .مسئله این است که پول به‌تنهایی انسان توانمند تولید نمی‌کند .اگر آموزش، پژوهش، بازار کار و آزادی ابتکار به هم متصل نباشند، ممکن است بهترین فارغ‌التحصیلان ساخته شوند اما میدان کافی برای استفاده از توانایی‌شان وجود نداشته باشد.

طنز تلخ این است که درباره‌ی «اقتصاد پس از منابع طبیعی» همایش برگزار شود، سخنرانان از اقتصاد دانش‌بنیان بگویند و بیشتر تجهیزات همان همایش از خارج خریداری شده باشد.

واردات دانشگاه؛ آیا برند هم‌درس می‌دهد؟

همکاری با دانشگاه‌های معتبر و ایجاد پردیس‌های مشترک می‌تواند دانش، تجربه و استانداردهای تازه‌وارد کند؛ اما خطر زمانی است که نام معتبر را باکیفیت تضمین‌شده اشتباه بگیریم.

تابلوی یک مؤسسه می‌تواند بین‌المللی باشد، اما کیفیت واقعی را استاد، دانشجو، روش ارزیابی، پژوهش، آزادی علمی و فرهنگ‌سازمانی تعیین می‌کنند .برند مانند لباس رسمی است؛ ظاهر را بهتر می‌کند، ولی به‌تنهایی مهارت فرد را تغییر نمی‌دهد.

جامعه‌ی الاغ‌ها به تابلو علاقه‌ی خاصی دارد. اگر مشکل با تغییر تابلو حل نشد، تابلو را بزرگ‌تر می‌کند.

آن سوی اقیانوس؛ مدرک ممتاز، صورت حساب ممتاز

در بخشی از جهان صنعتی، دانشگاه‌هایی فعالیت می‌کنند که در بالاترین سطوح پژوهش و نوآوری قرار دارند؛ اما آموزش عالی در همان جوامع می‌تواند بسیار گران باشد. اینجا یکی از تناقض‌های جذاب جامعه‌ی الاغ‌ها شکل می‌گیرد: جوان برای ساختن آینده‌اش وارد دانشگاه می‌شود و ممکن است بخشی از همان آینده را از قبل قسط‌بندی کند.

دانشگاه به او اقتصاد، آزادی، فرصت و برنامه‌ریزی مالی می‌آموزد؛ صورت حساب دانشگاه نیز هم‌زمان یک کارگاه عملی برنامه‌ریزی مالی برگزار می‌کند.

البته کیفیت علمی بالا و هزینه‌ی بالا دو واقعیت متفاوت‌اند و نباید یکی را با دیگری خلط کرد. کنایه متوجه جایی است که دسترسی به فرصت آموزشی به توان مالی وابسته شود و سپس جامعه از نابرابری فرصت تعجب کند.

جامعه‌ی دانشجو- مشتری

در برخی نظام‌های دانشگاهی، رقابت برای جذب دانشجو و درآمد شهریه باعث شده زبان‌بازاروارد آموزش شود. دانشجو «مشتری» است، دانشگاه «ارائه دهنده خدمت» و تجربه‌ی تحصیل «محصول». این نگاه می‌تواند دانشگاه را پاسخ‌گوتر کند، اما اگر افراطی شود، تناقضی عجیب می‌سازد.

مشتری رستوران اگر غذایش را دوست نداشته باشد می‌تواند غذای دیگری بخواهد؛ اما دانشجو اگر از نمره‌ی پایین خوشش نیاید، آیا استاد باید «تجربه‌ی مشتری» را بهبود دهد؟ آموزش همیشه قرار نیست خوشایند باشد. گاهی بهترین خدمتی که استاد ارائه می‌کند، همان بازخوردی است که دانشجو دوست ندارد بشنود.

جامعه‌ی الاغها وقتی آموزش را کاملاً به کالا تبدیل می‌کند، ممکن است روزی به این نتیجه برسد که چون دانشجو پول داده، پس یادگیری نیز باید با ضمانت بازگشت وجه همراه باشد.

آزادی اندیشه؛ تا وقتی با من موافقی

در برخی جوامع توسعه‌یافته، دانشگاه‌ها به آزادی علمی و تنوع دیدگاه افتخار می‌کنند؛ افتخاری مهم و ارزشمند؛ اما هیچ جامعه‌ای از خطر قبيله‌ای شدن اندیشه مصون نیست.

اگر گروه‌های مختلف فقط سخنرانانی را دعوت کنند که همان حرف‌های خودشان را تکرار می‌کنند، دانشگاه به مجموعه‌ای از اتاق‌های پژواک تبدیل می‌شود. هر گروه آزادانه حرف می‌زند، به شرط آنکه مجبور نباشد حرف گروه دیگر را بشنود.

کنایه‌ی جامعه‌ی الاغها اینجاست: ممکن است همایش بزرگی درباره‌ی «ضرورت گفت‌وگو» برگزار شود و دو گروه برگزارکننده حاضر نباشند در یک پنل کنار هم بنشینند.

رتبه‌بندی؛ مسابقه‌ای که جدولش از کلاس مهم‌تر می‌شود

رتبه‌بندی دانشگاه‌ها می‌تواند ابزار مفیدی برای مقایسه باشد، اما هر شاخصی وقتی به هدف تبدیل شود، رفتار را تغییر می‌دهد. اگر تعداد مقاله مهم باشد، مقاله بیشتر می‌شود؛ اگر استناد مهم باشد، همه به استناد فکر می‌کنند؛ اگر نسبت بین‌المللی مهم باشد، ساختارها برای بهبود همان عدد تنظیم می‌شوند.

ممکن است دانشگاه چند پله در جدول جهانی بالا برود و دانشجوی کارشناسی هنوز استادش را فقط در اسلاید یک درس دیده باشد. ممکن است تعداد مقاله افزایش یابد، اما صنعت و جامعه همچنان برای حل مسئله پشت در دانشگاه منتظر بمانند.

جامعه‌ی الاغ‌ها عاشق جدول است، چون جدول پیچیدگی واقعیت را به عدد تبدیل می‌کند. کافی است عدد سبز باشد تا همه احساس کنند مسئله حل شده است.

جامعه‌ی توسعه‌یافته و مشکل توجه

توسعه‌ی اقتصادی مسئله‌ی کمبود ابزار را کاهش می‌دهد، اما مسئله‌های تازه می‌سازد. یکی از آن‌ها رقابت شدید بر سر توجه است. دانش‌آموز امروز در برخی جوامع پیشرفته به کتابخانه، ویدئو، کلاس آنلاین و منابع بی‌سابقه دسترسی دارد؛ درعین‌حال هر دقیقه صدها پیام برای ربودن توجه او رقابت می‌کنند.

دانش‌آموز ممکن است برای یک متن ده‌صفحه‌ای بگوید «خیلی طولانی است»، سپس دو ساعت ویدئوهای پانزده‌ثانیه‌ای ببیند. مشکل کمبود زمان نیست؛ معماری توجه تغییر کرده است.

مدرسه‌ی آینده باید علاوه بر سواد خواندن، «سواد توجه» آموزش دهد: توان ماندن با یک مسئله، تحمل دشواری، خواندن متن طولانی و مقاومت در برابر پاداش‌های فوری.

هوش مصنوعی و پایان عصر تکلیف سنتی

اگر تکلیفی را بتوان بدون فهم سؤال در چند ثانیه تولید کرد، شاید مشکل فقط دانشجو نباشد؛ شاید خودِ تکلیف نیز نیازمند بازطراحی باشد. آموزش آینده باید از «جواب نهایی» «به» فرایند رسیدن به جواب «حرکت کند».

دانشجو باید بتواند از پاسخ دفاع کند، منبع را بررسی کند، خطا را پیدا کند و توضیح دهد چرا نتیجه قابل‌اعتماد است. در غیر این صورت، جامعه‌ی الاغ‌ها یک همکاری تاریخی میان انسان و ماشین ایجاد خواهد کرد: ماشین فکر می‌کند، انسان کپی می‌کند و هر دو مدرک را جشن می‌گیرند.

مهارت؛ مهمانی که دیر دعوت شد

سال‌ها ممکن است نظام آموزشی بر نظریه تمرکز کند و سپس ناگهان متوجه شود بازار کار مهارت می‌خواهد. در واکنش، کلمه‌ی «مهارت‌آموزی» وارد همه‌ی اسناد می‌شود. از آن‌پس تقریباً هر برنامه‌ای مهارت محور معرفی می‌شود، حتی اگر دانشجو هنوز کارگاه واقعی را از نزدیک ندیده باشد.

مهارت با اضافه کردن واژه‌ی «کاربردی» به نام درس تولید نمی‌شود. باید تمرین، پروژه، خطا، بازخورد، کارورزی و مواجهه با مسئله‌ی واقعی وجود داشته باشد.

جامعه‌ی الاغ‌ها گاهی کارگاه مهارت برگزار می‌کند و بخش اصلی کارگاه درباره‌ی اهمیت مهارت سخنرانی می‌شود.

بازار کار و دانشگاه؛ دو همسایه‌ی قهر کرده

از یک طرف کارفرما می‌گوید نیروی ماهر پیدا نمی‌کند؛ از طرف دیگر دانشگاه می‌گوید فارغ‌التحصیلان کار پیدا نمی‌کنند. اگر هر دو گزاره هم زمان درست باشند، احتمالاً جایی میان کلاس و محل کار پلی خراب است.

دانشگاه نباید صرفاً آموزشگاه استخدام باشد، اما نمی‌تواند نسبت به واقعیت حرفه‌ای رشته‌ها بی‌اعتنا بماند. بازار کار نیز نباید انتظار داشته باشد دانشگاه نیروی کاملاً آماده‌ای تحویل دهد که از روز یک بدون آموزش داخلی همه‌چیز را بداند.

جامعه‌ی الاغ‌ها راه حل ساده‌تری دارد: دانشگاه، بازار کار را مقصر می‌داند؛ بازار کار، دانشگاه را؛ و هر دو با موفقیت از پذیرش سهم خود جلوگیری می‌کنند.

خانواده؛ شریک آموزش یا مدیر پروژه‌ی نمره؟

نظام آموزشی فقط مدرسه نیست. خانواده نیز نقش بزرگی دارد. خانواده ای که از یک‌سو می‌گوید «فقط یادگیری مهم است» و از سوی دیگر برای

پنج دهم نمره با مدرسه وارد مذاکره‌ی دیپلماتیک می‌شود، ناخواسته پیام دیگری به فرزند می‌دهد.

اگر دانش‌آموز هرگز پیامد کم‌کاری را تجربه نکند و همیشه یک بزرگ‌سال برای مذاکره درباره‌ی نتیجه حضورداشته باشد، مسئولیت‌پذیری دیرتر شکل می‌گیرد.

طنز ماجرا این است که بعضی والدین از مدرسه می‌خواهند فرزندشان مستقل شود، اما ترجیح می‌دهند استقلال از بعد از بیست‌وپنج‌سالگی و با هماهنگی قبلی آغاز شود.

چند نشانه‌ی تشخیصی جامعه‌ی الاغها در آموزش

- وقتی برای آموزش خلاقیت، پاسخ‌نامه‌ی واحد و اجباری توزیع می‌شود.
- وقتی همایش مهارت‌آموزی سه ساعت سخنرانی دارد و حتی یک تمرین عملی ندارد.
- وقتی دانشجو برای درس روش تحقیق، تحقیقش را از جایی کپی می‌کند.
- وقتی استاد تفکر انتقادی درس می‌دهد اما نقد روش تدریس خودش را توهین تلقی می‌کند.
- وقتی دانشگاه درباره‌ی کارآفرینی سخنرانی می‌کند اما برای کوچک‌ترین فعالیت دانشجویی چندین امضا لازم است.
- وقتی برای ساده‌سازی فرایند آموزشی، سامانه‌ای ساخته می‌شود که استفاده از آن نیازمند کلاس آموزشی جداگانه است.

- وقتی تعداد فارغ التحصیلان افزایش می‌یابد و همان گزارش، بدون اشاره به کیفیت، «رشد سرمایه انسانی» نام می‌گیرد.
- وقتی یک دانشگاه با افتخار از تعداد مقالات می‌گوید اما کسی نمی‌پرسد چند مسئله‌ی واقعی با آن‌ها حل شده است.
- وقتی مدرسه برای کاهش استرس امتحان، تعداد آزمون‌های آزمایشی را دو برابر می‌کند.
- وقتی دانشگاهی در منطقه‌ای بسیار ثروتمند آخرین تجهیزات جهان را دارد، اما دانشجو برای بیان یک پرسش متفاوت هنوز یک واکنش استاد را حدس می‌زند.
- وقتی در جامعه‌ای صنعتی، دانشجو برای آموختن مدیریت بدهی مجبور می‌شود ابتدا بدهکار شود.
- وقتی نظام آموزشی از استفاده‌ی دانشجو از ابزار هوشمند ناراحت است، اما هنوز سؤال‌هایی می‌پرسد که پاسخشان با اولین جست‌وجو پیدا می‌شود.
- وقتی همه از مدرک‌گرایی انتقاد می‌کنند و همان افراد در اولین آگهی استخدام، سه مدرک بیشتر از نیاز واقعی می‌خواهند.
- وقتی برنامه‌ی درسی هر پنج سال بازنگری می‌شود اما مطالبی که فقط برای امتحان حفظ می‌شوند با وفاداری تاریخی باقی می‌مانند.

طنزهای کوتاه از دانشگاه جامعه‌ی الاغ‌ها

رئیس دانشگاه پرسید: «چرا دانشجویان کم مطالعه می‌کنند؟» معاون گفت: «برای بررسی موضوع، یک نظرسنجی صدصفحه‌ای آماده کرده‌ایم.»

رئیس پرسید: «دانشجوها می‌خوانند؟» «گفت» نه قربان؛ برای همین هنوز پاسخ نداریم.

استاد گفت: «در این کلاس باید مستقل فکر کنید.» «دانشجو پرسید» استاد، دقیقاً بفرمایید مستقل فکر کردن را از کدام فصل بخوانیم؟» مدیر گفت: «امسال آموزش را کاملاً مهارت محور می‌کنیم.» «پرسیدند» کارگاه‌ها چه زمانی تجهیز می‌شوند؟ «گفت» فعلاً بودجه نداریم، ولی برای شروع یک همایش درباره‌ی ضرورت تجهیز کارگاه‌ها برگزار می‌کنیم.» از دانشگاه پرسیدند چرا فارغ‌التحصیلان کار پیدا نمی‌کنند. گفت: «مشکل بازار کار است.» «از بازار پرسیدند چرا نیروی مناسب پیدا نمی‌کند. گفت» مشکل دانشگاه است.» جامعه‌ی الاغ‌ها با رضایت صورت جلسه کرد که علت مشکل با موفقیت شناسایی شد.

برنامه‌ی درسی پنهان؛ چیزی که واقعاً یاد می‌دهیم

دانش‌آموز فقط از کتاب یاد نمی‌گیرد؛ از رفتار مدرسه نیز یاد می‌گیرد. اگر کتاب درباره‌ی عدالت بنویسد اما او تبعیض ببیند، درس واقعی همان تبعیض است. اگر درباره‌ی قانون‌مداری بخواند اما مشاهده کند رابطه راه کوتاه‌تری است، پیام عملی از متن کتاب قوی‌تر خواهد بود. اگر استاد از اخلاق پژوهش بگوید اما نام دانشجو را از کار مشترک حذف کند، اگر مدیر از شفافیت سخن بگوید اما اطلاعات را پنهان کند، یا اگر دانشگاه آزادی علمی دفاع کند اما نقد محترمانه را هزینه‌دار کند، «برنامه‌ی درسی پنهان» دقیق‌تر از برنامه‌ی رسمی عمل می‌کند.

جامعه‌ی الاغ‌ها و فرار مغزها

وقتی نظام آموزشی سال‌ها برای تربیت فرد متخصص هزینه می‌کند و سپس محیط حرفه‌ای نتواند برای او فرصت رشد، شایسته‌سالاری، امنیت حرفه‌ای یا امکان اثرگذاری ایجاد کند، بخشی از سرمایه‌ی انسانی ممکن است راه دیگری انتخاب کند.

این پدیده فقط مسئله‌ی مهاجرت جغرافیایی نیست. «فرار مغز» گاهی درون مرزها رخ می‌دهد: متخصص می‌ماند اما انگیزه‌اش مهاجرت می‌کند؛ پژوهشگر حضور دارد اما دیگر ایده‌ی تازه پیشنهاد نمی‌دهد؛ معلم سر کلاس است اما اشتیاقش بازنشسته شده است.

جامعه‌ی الاغ‌ها به شکل عجیبی می‌تواند سال‌ها برای ساختن استعداد هزینه کند و بعد با چند تصمیم بد، همان استعداد را تشویق کند که جای دیگری شکوفا شود.

اصلاح از کجا آغاز می‌شود؟

اصلاح آموزش با یک فرمان، یک وزیر، یک فناوری یا یک کتاب اتفاق نمی‌افتد. نظام آموزشی شبکه‌ای از خانواده، معلم، مدرسه، دانشگاه، سیاست‌گذار، بازار کار، رسانه و فرهنگ عمومی است. تغییر هر بخش بدون توجه به بقیه ممکن است نتیجه‌ی محدودی داشته باشد.

اما چند اصل تقریباً همیشه مفیدند: هدف روشن، استاندارد قابل دفاع، حمایت از معلم، اختیار همراه با پاسخ‌گویی، ارزیابی واقعی، فرصت تجربه و خطا، مهارت عملی، آزادی پرسش، ارتباط با جامعه و داده‌ی قابل اعتماد.

مهم‌تر از همه، نظام باید بتواند به خودش بگوید «این سیاست جواب نداد». جامعه‌ی الاغ‌ها از این جمله متنفر است. ترجیح می‌دهد بگوید «طرح با موفقیت اجرا شد، اما شرایط برای تحقق کامل اهداف فراهم نبود». از نظر ادبی جمله‌ی زیباتری است؛ از نظر یادگیری سازمانی فاجعه است.

جمع‌بندی؛ الاغی که مدرک گرفته است

جامعه‌ی الاغ‌ها در نظام آموزشی زمانی شکل می‌گیرد که ظاهر آموزش از خود آموزش مهم‌تر شود: نمره از فهم، مدرک از مهارت، رتبه از کیفیت، ساختمان از فرهنگ علمی، فناوری از تفکر، گزارش از نتیجه و رضایت مدیر از حقیقت کلاس جلو بزند.

این جامعه محدود به شرق و غرب، شمال و جنوب، کشورهای فقیر یا ثروتمند نیست. در یک منطقه، مشکل کمبود کلاس است؛ در منطقه‌ای دیگر، کلاس هوشمند وجود دارد اما توجه دانش‌آموز گم‌شده است. جایی دانشجو هزینه‌ی سنگین آموزش می‌پردازد، جایی دولت هزینه را می‌پردازد اما بازار کار توان جذب ندارد و جایی دیگر دانشگاه با برند جهانی ساخته می‌شود اما فرهنگ پرسشگری هنوز در مرحله‌ی اخذ مجوز است.

پول می‌تواند آزمایشگاه بسازد، اما کنجکاوی را نمی‌خرد. فناوری می‌تواند اطلاعات را سریع‌تر برساند، اما قدرت تشخیص را تضمین نمی‌کند. مدرک می‌تواند روی دیوار نصب شود، اما مهارت باید در میدان خودش را ثابت کند. رتبه می‌تواند دانشگاه را در جدول بالا ببرد، اما یک دانشجوی خوب هنوز به استاد خوب، محیط خوب و آزادی فکر کردن نیاز دارد.

و شاید مهم‌ترین طنز فصل همین باشد: جامعه‌ای ممکن است یک میلیون‌ها هزینه کند تا جوانانش «تحصیل کرده» شوند، اما اگر همان جوان پس از سال‌ها آموزش از سؤال پرسیدن بترسد، از اشتباه کردن فرار کند، فقط منتظر دستور باشد و برای هر مسئله دنبال جواب آماده بگردد، جامعه درواقع برای تربیت نسخه‌ی دانشگاه رفته‌ی همان موجود استعاری هزینه کرده است.

الاغ جامعه‌ی ما اگر روزی وارد دانشگاه شود، احتمالاً خیلی زود سازگار می‌شود: واحدهایش را انتخاب می‌کند، جزوه را شب امتحان می‌خواند، برای ارائه چند اسلاید آماده می‌کند، مقاله‌ای را که کامل نخوانده نقل می‌کند و در روز فارغ‌التحصیلی بافتخار عکس می‌گیرد. مشکل از جایی آغاز می‌شود که همه‌ی این مراحل را با موفقیت طی کرده باشد، اما هنوز نداند چرا این مسیر را آمده است.

پس سؤال نهایی فصل ساده است: بعد از دوازده یا شانزده یا بیست سال آموزش، آیا انسان فقط مجموعه‌ی بزرگ‌تری از اطلاعات دارد، یا توانایی بیشتری برای فکر کردن، انتخاب کردن، ساختن، همکاری کردن، تشخیص دادن و پذیرفتن مسئولیت پیدا کرده است؟

اگر پاسخ دومی باشد، آموزش وظیفه‌اش را انجام داده است. اگر پاسخ فقط اولی باشد، شاید کتابخانه بزرگ‌تر شده باشد اما ذهن نه؛ و اگر حتی اطلاعات هم باقی نمانده و فقط مدرک مانده باشد، جامعه‌ی الاغ‌ها می‌تواند بافتخار اعلام کند: «عملیات آموزشی با موفقیت کامل پایان یافت».



پس از تمام حکایت‌ها، کنایه‌ها، سازمان‌ها، مدیران، دانشگاه‌ها، جلسات، گزارش‌ها، سامانه‌ها و آدم‌هایی که در فصل‌های گذشته از برابر ما عبور کردند، شاید وقت آن رسیده باشد که یک سؤال ساده‌تر بپرسیم: «جامعه‌ی الاغ‌ها دقیقاً کجاست؟»

پاسخ ناخوشایند این است: احتمالاً خیلی دور نیست. جامعه‌ی الاغ‌ها نام یک کشور، ملت، طبقه، فرهنگ یا نظام سیاسی نیست. استعاره‌ای است از لحظه‌ای که انسان می‌داند چه‌کاری منطقی‌تر است، اما به دلایل مختلف خلاف آن را انجام می‌دهد؛ سپس برای همان تصمیم، توضیحی بسیار منطقی هم پیدا می‌کند.

از همین رو، این کتاب درباره‌ی «دیگران» نیست. اگر خواننده پس از پایان کتاب فقط به یاد رئیس، همکار، سیاست‌مدار، استاد، همسایه یا یکی از بستگانش افتاده باشد، جامعه‌ی الاغ‌ها یک‌بار دیگر با موفقیت از آینه فرار کرده است.

الاغ استعاری، تابعیت ندارد

در یک جامعه‌ی ثروتمند ممکن است میلیاردها برای فناوری هزینه شود، اما مردم برای انجام یک کار ساده میان چند سامانه سرگردان باشند. در جامعه‌ای دیگر ساختمان دانشگاه از هتل مجلل‌تر باشد، اما سؤال کردن هنوز از حفظ کردن پرهزینه‌تر باشد. جایی آزادی اندیشه سخن گفته شود، اما شنیدن نظر مخالف دشوار باشد؛ و جایی دیگر از شایسته‌سالاری گفته شود، اما شایستگی عجیب شبیه مشخصات فردی باشد که از قبل انتخاب شده است.

این تناقض‌ها مرز نمی‌شناسند. تنها لباسشان عوض می‌شود. درجایی کت و شلوار می‌پوشند، جایی لباس دانشگاهی، جایی پشت میز هیئت‌مدیره می‌نشینند و جایی در شبکه‌های اجتماعی با چند یک میلیون دنبال‌کننده ظاهر می‌شوند.

توسعه‌یافتگی می‌تواند جاده، دانشگاه، بیمارستان و فناوری بهتری بسازد؛ اما هیچ شاخص اقتصادی تضمین نمی‌کند که انسان دیگر خودفربیی نکند. حتی پیشرفته‌ترین جامعه نیز ممکن است برای حل یک مشکل، کمیته‌ای تشکیل دهد که نخستین مشکلی تعیین زمان جلسه‌ی بعدی باشد.

هوش زیاد، عقل جمعی کم

یکی از عجیب‌ترین ویژگی‌های جوامع مدرن این است که می‌توانند مملو از افراد تحصیل‌کرده و متخصص باشند، اما همچنان تصمیم‌های جمعی ضعیفی بگیرند. داشتن افراد باهوش الزاماً یک سیستم باهوش نمی‌سازد.

اگر متخصص حقیقت را بداند اما از گفتنش بترسد، اگر مدیر گزارش خوب را به گزارش واقعی ترجیح دهد، اگر کارمند برای حفظ موقعیت خود سکوت کند و اگر شهروند قانون را فقط زمانی محترم بداند که به نفع اوست، مجموع این عقل‌های فردی می‌تواند نتیجه‌ای تولید کند که هیچ‌کدام به‌تنهایی حاضر نبودند مسئولیتش را بپذیرند.

جامعه‌ی الاغ‌ها دقیقاً در همین فاصله رشد می‌کند: فاصله‌ی میان «می‌دانیم» و «انجام می‌دهیم».

دوران طلایی ظاهر

عصر ما امکانات بی‌سابقه‌ای برای نمایش دارد. سازمان می‌تواند پیش از حل مسئله، خبر حل مسئله را منتشر کند. فرد می‌تواند پیش از کسب تخصص، برند شخصی متخصص بسازد. دانشگاه می‌تواند پیش از افزایش کیفیت، رتبه و تصویر بین‌المللی خود را تبلیغ کند.

در چنین جهانی، خطر آن است که «خوب دیده شدن» از «خوب بودن» جلو بزند. جامعه‌ی الاغها عاشق این فاصله است؛ چون ظاهر را سریع تر از واقعیت می‌توان اصلاح کرد.

اگر دیوار ترک دارد، تعمیرش هزینه دارد؛ نصب بنر روی ترک ارزان‌تر است. اگر آمار خوب نیست، تغییر روش ارائه‌ی آمار سریع‌تر از تغییر واقعیت است؛ و اگر مردم ناراضی‌اند، گاهی برگزاری همایش رضایتمندی از فهمیدن علت نارضایتی ساده‌تر است.

طنز؛ آخرین فرصت برای گفتن حقیقت

طنز در این کتاب برای تحقیر انسان‌ها نیست. طنز زمانی ارزش دارد که فاصله‌ی میان ادعا و عمل را نشان دهد. ما به چیزی می‌خندیم و ناگهان متوجه می‌شویم بخشی از آن رفتار در خودمان نیز وجود دارد.

طنز سالم، دشمن قدرت یا مدیریت یا دانشگاه یا ثروت نیست؛ دشمن جدی گرفتن بیش‌ازحد خودمان است. مدیری که نمی‌تواند به یک کنایه درباره‌ی مدیریت بخندد، شاید بیش از دیگران به شنیدن آن نیاز داشته باشد.

جامعه‌ای که بتواند به تناقض‌های خودش بخندد، هنوز امید اصلاح دارد. جامعه‌ای که هر شوخی را توهین بداند، ممکن است مجبور شود اشتباهاتش را کاملاً جدی تکرار کند.

نسخه‌ی کوتاه درمان

برای جامعه‌ی الاغ‌ها داروی قطعی وجود ندارد، چون ماده‌ی اولیه‌ی آن خودِ انسان است؛ اما چند عادت می‌تواند شدت علائم را کمتر کند: سؤال کردن پیش از اطاعت، سنجیدن نتیجه به‌جای نمایش فعالیت، پذیرفتن خطا، شنیدن خبر بد، ارزش دادن به شایستگی، ساده کردن فرایندها و مهم‌تر از همه، توانایی گفتن جمله‌ی کوتاه و دشوار «اشتباه کردم».

بسیاری از سازمان‌ها برای تحول به بودجه‌های بزرگ نیاز ندارند؛ گاهی فقط لازم است کسی اجازه داشته باشد بپرسد: «چرا اصلاً این کار را انجام می‌دهیم؟»

اگر پاسخ این باشد که «چون همیشه انجام داده‌ایم»، احتمالاً یکی از اعضای قدیمی جامعه‌ی الاغ‌ها در همان نزدیکی حضور دارد.

و در پایان...

این کتاب قرار نیست فهرستی از آدم‌های احمق ارائه دهد. برعکس، هشدار می‌دهد که رفتار غیرعقلانه می‌تواند از انسان‌های کاملاً عاقل سر بزند؛ به‌خصوص زمانی که قدرت، ترس، منفعت، عادت، تعصب یا میل به تأیید شدن وارد تصمیم شود.

الاغ این کتاب یک حیوان نیست؛ یک استعاره است. گاهی پشت میز مدیریت می‌نشیند، گاهی مدرک دانشگاهی دارد، گاهی سخنرانی می‌کند، گاهی گزارش می‌نویسد و گاهی همین نویسنده و خواننده است.

شاید بهترین پایان برای این کتاب صدور حکم درباره‌ی دیگران نباشد. بهتر است هرکس پیش از بستن کتاب یک سؤال از خودش بپرسد: «آخرین بار چه زمانی کاری را فقط به این دلیل انجام دادم که همه انجام می‌دادند، مقام بالاتر خواسته بود، اعتراف به اشتباه سخت بود یا ظاهر ماجرا از نتیجه مهم‌تر شده بود؟»

اگر پاسخی پیدا کردیم، کتاب به هدفش نزدیک شده است.

و اگر هیچ نمونه‌ای در خودمان پیدا نکردیم و مطمئن شدیم تمام الاغ‌های این کتاب همان دیگران‌اند، شاید هنوز یک فصل دیگر باقی‌مانده باشد؛ فصلی که باید درباره‌ی خودمان نوشته شود

سخن پایانی

«جامعه‌ی الاغ‌ها» نام یک ملت، سرزمین یا فرهنگ خاص نیست؛ استعاره‌ای است از لحظه‌هایی که ظاهر جای حقیقت، عادت جای اندیشه و توجیه جای مسئولیت را می‌گیرد.

چنین جامعه‌ای می‌تواند در هر نقطه‌ای از جهان و حتی در درون هر یک از ما شکل بگیرد؛ هر جا که تکرار آسان‌تر از پرسشگری و حفظ وضع موجود راحت‌تر از پذیرفتن خطا باشد.

طنز این کتاب برای خندیدن به دیگران نیست؛ آینه‌ای است که از ما می‌خواهد پیش از قضاوت دیگران، سهم خود را در تناقض‌های فردی و اجتماعی ببینیم.

توسعه‌ی واقعی زمانی آغاز می‌شود که بتوانیم حقیقت ناخوشایند را بشنویم، اشتباه را بپذیریم و عقل، شایستگی و مسئولیت را بر نمایش و شعار ترجیح دهیم.

و شاید نخستین نشانه‌ی فاصله گرفتن از «جامعه‌ی الاغ‌ها» این باشد که دیگر با اطمینان نگوئیم اعضای آن همیشه دیگران‌اند.

Final Reflection

“The Society of Donkeys” is not the name of any nation, country, or culture; it is a metaphor for moments when appearance replaces truth, habit replaces thought, and justification replaces responsibility.

Such a society can emerge anywhere in the world—and within any of us—whenever repetition becomes easier than questioning and preserving the status quo feels safer than admitting error.

The humor in this book is not an invitation to laugh at others; it is a mirror asking us to recognize our own part in personal and social contradictions before judging those around us.

Real progress begins when we can face uncomfortable truths, acknowledge our mistakes, and place reason, competence, and responsibility above appearances and slogans.

Perhaps the first sign that we are moving beyond the “Society of Donkeys” is that we stop assuming its members are always other people.

منابع و مأخذ

۱. آرنست، هانا. توتالیتاریسم. ترجمه‌ی مهدی تدینی. تهران: نشر کتاب پارسه.
۲. برگر، پیتر ال؛ و توماس لاکمن. ساخت اجتماعی واقعیت. ترجمه‌ی فریبرز مجیدی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۳. سنت، ریچارد و جاناتان کاب. آسیب‌های پنهان طبقه. ترجمه‌ی محمدرضا فدایی. تهران: انتشارات شیرازه.
۴. فوکو، میشل. مراقبت و تنبیه: تولد زندان. ترجمه‌ی نیکو سرخوش و افشین جهاننیده. تهران: نشر نی.
۵. فیشر، ارنست. ضرورت هنر در روند تکامل اجتماعی. ترجمه‌ی فیروز شیروانلو.
۶. قاسمی، سید فرید. روزنامه حزب خران.
۷. کاپی، ویل. چنین کنند بزرگان. ترجمه‌ی نجف دریابندری.
۸. کرمنت، خاویر. بی‌شعوری. ترجمه‌ی محمود فرجامی.
۹. گین، نیکلاس. آینده‌ی نظریه‌ی اجتماعی. ترجمه‌ی محمدرضا مهدی‌زاده. تهران: نشر جامعه‌شناسان.
۱۰. مور، برینگتن. ریشه‌های اجتماعی دموکراسی و دیکتاتوری. ترجمه‌ی حسین بشیریه. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
۱۱. نایبی، هوشنگ. قواعد روش جامعه‌شناسی. تهران: نشر آگاه.
۱۲. پولانی، کارل. دگرگونی بزرگ. ترجمه‌ی محمد مالجو. تهران: انتشارات شیرازه.
۱۳. توفیق، حسن؛ توفیق، حسین و همکاران. سالنامه و مجموعه‌های مجله توفیق.

۱۴. عبدلی، محسن. ۲۴۱. کلید خنده. تهران: انتشارات دایره سفید، ۱۳۸۵.
۱۵. وبر، ماکس. اقتصاد و جامعه.
۱۶. گافمن، اروینگ. نمود خود در زندگی روزمره.
۱۷. مرتن، رابرت کی. نظریه اجتماعی و ساخت اجتماعی.
۱۸. میلگرام، استنلی. اطاعت از اقتدار.
۱۹. جانیس، اروینگ. Psychological Studies of Groupthink: Policy Decisions and Fiascoes.
۲۰. کانمن، دنیل. تفکر، سریع و کند.
۲۱. طالب، نسیم نیکلاس. قوی سیاه.
۲۲. اورول، جورج. مزرعه حیوانات.
۲۳. آرنه، هانا. آیشمن در اورشلیم: گزارشی درباره ابتدال شر.
۲۴. فریره، پائولو. آموزش ستم‌دیدگان.
۲۵. ایلچ، ایوان. مدرسه‌زدایی از جامعه.
۲۶. بوردیو، پیر و ژان-کلود پاسرون. بازتولید در آموزش، جامعه و فرهنگ.
۲۷. پستمن، نیل. سرگرم کردن خود تا سرحد مرگ.
۲۸. باومن، زیگمونت. مدرنیته سیال.
۲۹. برگر، پیتروال. دعوت به جامعه‌شناسی.